کابل

بیادگار

صد مین سال

ولادت نابغۂ

شہیر وطن

حضرت سید

جمال الدین افغان

۱۰۶

شبیہ حضرت سید جمال الدین افغان

آدرس: انجمن ادبی، جادهٔ «ابن سینا»
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات با «مدیریت صحافت»
پشتو تولنه

کابل

(مجلهٔ مصور ماهوار)
(ادبی، اجتماعی، تاریخی)
از شعبهٔ صحافت انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک
کابل: ۱۲ افغانی
ولایات داخله: ۱۴ «
« خارجه: نیم پوند انگلیسی
طلبهٔ معارف نصف قیمت

سال (۹) ماه جدی ۱۳۱۸ ه - دسمبر- جنوری ۱۹۳۹-۱۹۴۰ میلادی شمارهٔ (۱۰)

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
استقبال ازصدمین سال ولادت سید جمال الدین افغان	انجمن	۱
نطق افتتاحیه	جناب صلاح الدین خان سلجوقی	۳
خلق وذات سید	جناب سرور خان «گویا»	٤
شخصیت وخدمات سیاسی سید	« «رشتیا»	۱۰
شرح حال سیدجمال الدین افغان	« «پژواك»	۲٦
پښتون سید اوملی ژبه	« «زمریالی»	۳٤
سیدجمال الدین ته خطاب	« «رشتین»	۳۷
سید جمال الدین پښتون	« «اخلاص»	۳۹
سید بافضل فضیلت شعار	« «خلیلی»	٤۰
تعلیمات وهدایات اسلامی سید جمال الدین افغان	« اورادالدینخان	٤۲
سید در نظر دیگران	« «کریمی»	۵۱
سید جمال الدین او دقضاوقدر عقیده	« «رشتین»	٦۰
السید فی نظر فاضل المصر	« «	۷۷
دسیدجمال الدین پهقبر باندی	« اخترمحمد خان	۸۰
فلسفهٔ وحدت جنسیت وحقیقت اتحاد لغت		۸۳
نمونهٔ اشعار قرن ۱۹ در افغانستان		۹۳
دسید جمال الدین افغانی حضورته عرض	جناب «سلیمی»	۹۵
خبرهای ماه		۹٦
فکاهیات		۹۸

تصاویر — صفحه

حضرت سید جمال الدین افغان
دراستامبول (۱۳۱۳ ه) — مقابل ۱
یك منظره ازمحفل تذکار صدمین سال ولادت حضرت سید — « ۱٤
جناب سرورخان «گویا» درحال ایراد کنفرانس — « ۱۵
« سید قاسم «رشتیا» « « « — ۲٤
« عبدالرحمن خان «پژواك» « « « — ۳۲
بعضی از تصاویر حضرت سید جمال الدین (٤) قطعه — ۵۰
مکتوب جناب شرافتماب سید حسین خان پاچا — « ۵٦
شاهان افغانستان معاصر سیدجمال الدین افغان (٤) قطعه — ٦٤
بعضی از شاهان معاصر « « درخارج (٤) قطعه — ۷٦
تصویر حضرت سیدجمال الدین افغان (۲) قطعه — « ۸۱
بعضی از معاصرین معروف سید درخارج (۵) قطعه — ۸۲
مکتوب سید که به شیخ محمد عبده ومحمد مویلحی نوشته (۲) قطعه — مقابل ۸۲ و ۸۳
بعضی ازمعاصرین وپیروان سیددرایران — « ۱۰۰

KABOUL

Revue mensuelle scientifique,historique, littéraire, publiée par la section des publications et de la presse de l'Académie Afghane.

Abonnements :	ville de Kaboul	1 an	12 afgs.
	Provinces d'Afghanistan	«	14 «
	Etranger	«	10 S

No.106 Decembre 1939_Janvier 1940

اعلانات

سالنامه های کابل

۱	سالنامه	سال	اول	سنه ۱۳۱۱	در کابل ۳ ونیم	افغانی	در ولایات	٤	افغانی در خارج سه کلدار
۲	«	«	دوم	سنه ۱۳۱۲	« ٦	«	«	۷	ده شلنگ
۳	«	«	سوم	سنه ۱۳۱۳	« ٥ ونیم	«	«	٦ ونیم	«
٤	«	«	چهارم	سنه ۱۳۱٤	« ٦	«	«	٦	«
٥	«	«	پنجم	« ۱۳۱٥	« ٤		«	٤ ونیم	«
٦	«	«	ششم	« ۱۳۱٦	« ۱۰	«	«	۱۲	«
۷	«	«	هفتم	« ۱۳۱۷	« ۱۸	«	«	۲۱	«

کلکسیون های مجلهٔ کابل

کلکسیون های سال اول و دوم وسوم فی جلد در کابل ۱٤ ، در ولایات ۱٦ افغانی درخارج ده شلنگ.

٦ کلکسیون های سال چهارم و پنجم و ششم مجلهٔ کابل یکدورهٔ آن در دو جلد قیمت آن در کابل ۱۷ افغانی ، در ولایات ۱۸ افغانی، درخارج ده شلنگ .

کتبیکه در انجمن برای فروش حاضر است

۱ -	شرح حال سید جمال الدین افغان	در کابل			۷٥ پول
۲ -	منتخبات بوستان	« «	۲	افغانی	۳٦ پول
۳ -	آثار بودائی بامیان	« «	۳	«	۲٥ پول
٤ -	سخندان فارس	« «	۳	«	
٥ -	شعرالعجم	« «	۲	«	
٦ -	آثار عتیقهٔ کوتل خیر خانه	« «	۱	«	
۷ -	صنعت باختر (بفارسی وفرانسه)	« «	۱	«	
۸ -	فضیلت		۲	«	
۹ -	مسکوکات قدیم افغانستان	« «			۷۰ پول
۱۰ -	خواطر قهرمان کبیر	« «	۱	«	٥۰ پول
۱۱ -	دکچنیانو اخلاقی پاله	« «	۱	«	
۱۲ -	بگرام	« «	۱	«	۱۰ «
۱۳ -	بکبختی	« «			٥ «
۱٤ -	دپښتو لیك ښوونکی انشاء	« «	۲	«	
۱٥ -	پښتو متلونه	« «	۱		۳٥ «
۱٦ -	امپراطوری کوشان	« «			۹۰ «
۱۷ -	پښتو از نقطه نظر فقه اللغه	« «			۸۰ «
۱۸ -	متخصص صالون (درامه)	« «			۷٥ «

❀ ❀ ❀

خواهش: از دوستان ورفقائیکه با بنده مکاتبه دارند خواهش مینمایم مرا بعد ازین بجای سرور « گویا » گویا اعتمادی بنویسند .

استقبال از صدمین سال ولادت

سید جمال الدین افغان

رشد اجتماعی و به عبارهٔ دیگر دلیل بزرگ بیداری و اشناء شدن یك جامعه باسرار ترقی وپیشرفت بسته به تنمیهٔ حس قدر شناسی وابراز احترام نسبت به‌بزرگان و برجستگان آنقوم است . ویکی از بزرگترین اسباب و عوا ملیکه موجب‌میشود که‌دریك‌جامعه رجال و برجستگان ظهور نموده بانور وفروغ وجود خود زوایای تاریك افکار وآرزو های مبهم تو ده را ترجمانی نموده جامهٔ عمل می پوشانند همین عامل تشویق و قدردانی است .

پس بیمورد نیست که امروز درتمام ممالك عالم بنام صد ها نفر از برجسته گان ایشان آثار مخلدی چون بنای مجسمه ها و تسمیهٔ موسسات وجاده ها وغیره پرداخته شده وباین وسیله ذکر نام انها را به زبان تو ده داده از آنها قدردانی می‌نمایند .

این ترتیب یك اثر تربیتی مهمی دارد یعنی عملاً نظر تودهٔ ملت را بطرف حصول بزرگی وعظمت وترقی‌ازراه صحیح‌آن یعنی سعی وعمل ومجاهده درراه‌خدمت بجامعه تشجیع مینماید .

امروز اگردرتمام شهرهای بزرگ ممالك متمدنه انسان‌عبور کند در هرگذر و خیابان و چهارراهی به‌بسا علائم‌وعناوینی ازنام‌بزرگان وبرجستگان ایشان یعنی انهائیکه وجود خود هارا مقیدباحوال جامعه‌ساخته‌وخدمتی به‌تقدیم رسانده اند بر خورد میشود ـ وحتی این آثار را معیاری برای عظمت وبزرگی کلتور ملتی میتوان اختیار نمود .

تودهٔ‌ملت‌را که‌ازمعارف‌وتحصیل بهرهٔ‌کمتری داشته وغیر ازراه منطق طبیعی نمیتوان باایشان سخن گفت‌چگونه‌میتوان برای‌رسیدن به‌بزرگی و مجاهده در راه آن تشویق وهدایت نمود ؟ طبیعی است که‌برای‌رهنمائی بدین مقصد دلائل ومقدمات هرچه محسوس تر باشد بهتر است . پس همین وسیله که درتمام‌دنیا برای تخلیدنام‌واسامی بزرگان وبرجستگان اختیار شده چون محسوس ونمونهٔ مجسم‌وعملی‌است بهترین عامل تربیوی وتشویقی محسوب میگردد .

بعداز قیام‌عصردرخشان مصلح بزرگ افغانستان‌اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید رحمت‌الله

علیه که اساسات شئون حیاتی افغانستان بر پایه های متینی استوار گردید انجمن ادبی هم بنام « کابل » تاسیس ویکی از هدف های اساسی این انجمن به تعقیب آرزوهای بزرگ حکومت حفظ آثار ملیه و عوائد ادبیه و تخلید اسامی بزرگان و برجستگان جامعه بوده وانجمن خودرامسعود و بختیار میداند که ازبدو قیام خویش از رویهٔ ترقی خواهانهٔ حکومت مصلح ملهم بوده چه بواسطهٔ نشریات وطبع آثار راجع باحوال بزرگان و چه تخلید اسامی آنها بوسائل مقتضی دیگر به تقدیم خدماتی موفق شده است .

بدین سلسله چنانکه خوانندگان محترم بیاد خواهند داشت درسال ۱۳۱۶ انجمن نهصدمین سالگرد ابن سینای بلخی رااستقبال نموده واینک اخیراً تصمیم گرفت تاصدمین سال ولادت نابغهٔ بزرگ افغان حضرت سید جمال الدین راکه مصادف بااین ایام بود نیز استقبال نماید .

به مناسبت این تقریب چنانچه در روز نامه ها نیزاطلاع داده شده بود مقرر گردید که در روز شنبه ۱۶ قوس درکابل ونیزدر نمایندگیهای سیاسی افغانستان درایران وترکیه و مصروهند وروسیه مجالس یادبودی منعقد گردد .

در روز مذکور به ساعت ۲ بعد از ظهر در صالون بزرگ قصر استور حفلهٔ ازطرف انجمن ترتیب وازکلیه بزرگان ورجال دولت و نمایندگان سیاسی دول شرقی و مامورین وصاحب منصبان عسکری واعزه ومعاریف وارباب جرائدومعلمین وطلاب مکاتب دعوت بعمل آمده بود . در مجلس مذکور ج ٬ع ٬ ج ٬ا ٬ انشان والا حضرت صدر اعظم صاحب وع ٬ج ٬ا ٬ انشان والا حضرت وزیر صاحب حربیه وع ٬ ج ٬ سردار محمدنعیم خان معاون صدارت عظمی (وزیر معارف) ودیگر وزرا ومدعوین محترم حضور آورده از طرف اعضای انجمن ادبی پذیرائی می شدند بعد از حضور مدعوین محترم وپس ازآنکه صورت مراسم مجلس بایك یك جلد کتاب حیات سیدجمال الدین افغان اثر تازهٔ جناب محمد امین خان خوگیانی از طرف انجمن ادبی به جمیع حضار تقدیم شد اولاً مجلس به نطق افتتاحیهٔ جناب صلاح الدین خان سلجوقی افتتاح گردید وسپس علی الترتیب کنفرانس های ازطرف جناب سرور خان گویا در خلق وذات سید واز طرف جناب سید قاسم خان رشتیادرموضوع شخصیت بین المللی وفعالیت های سیاسی سید وازطرف جناب عبدالرحمن خان در شرح احوال سید و از طرف جناب امین الله خان زمریالی در خصوص سیدو زبان ملی واز طرف جناب برشنا اشعاری چند درمناقب

8113A1
23 Aug. 43

سید (که جناب خلیل‌الله‌خان انشاد نموده‌اند) ایراد گردید.

پس از استماع خطابه‌ها مدعوین محترم به صالون دیگر که درانجا تهیهٔ طعام سرد بعمل آمده بود تشریف برده ومجلس درضمن مذاکرات دوستانهٔ ادبی تاحدود ساعت ۵ طول کشیده وبالاخره به کمال مسرت انحلال پذیرفت.

درخاتمه، یکبار دیگر از توجهات مصلحانهٔ حکومت اعلیحضرت المتوکل علی‌الله محمد ظاهر شاه پادشاه محبوب ومعارف پرور افغانستان که انجمن وباقی موسسات ادبیهٔ کشور فی‌الواقع از یمن فیوضات آن بهرهٔ حیات وموقع تطبیق آرزو های خود را میگیرد تشکر نموده امیدواریم درین عهد فرخنده به‌تکمیل تمام مواد پروگرامیکه برای تخلید نام دیگر بر جستگان جامعه چون خوشحالها وسنائیها وغزنویها واکبرها وغیرهما داریم بموقعش موفق شویم.

واینك در پایان خطابه‌ها ومقالاتیرا که باستقبال صدمین سال ولادت حضرت سید ترتیب وحاضر گردیده است ذیلاً درج میداریم.

نطق افتتاحیهٔ جناب صلاح‌الدین خان

رئیس مطبوعات

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان.

وبسلامتی ذات اقدس اعلیحضرت پادشاه‌الوالامر مطاع خود وبحضور اشرف والاحضرتین معظمین وشنونده گان محترم، این حفلهٔ ملی را بیادصدمین سال ولادت فیلسوف فقیدشرق وزعیم نهضت علمی واجتماعی دنیای اسلام سید جمال‌الدین افغانی افتتاح میکنم.

وارزومندم که خاك مقدس مردزای افغانستان همیشه بهمان شیوهٔ باستان خود مهد ومهبط بسااینچنین رجال بوده وهمه‌را بمثل این فرزند نامدار خود بدنیای شرق وجامعهٔ اسلام برای خدمت وفداکاری تقدیم کند ودر عوض آن اینطور قدرشناسی هائی را که برادران عزیزما امروز در تمام مراکز اسلامی نسبت باین نابغهٔ مانموده اند به‌بینند.

اینك امروز شرف‌دارم که ازطرف عموم ملت افغانستان بآن برادران محترم خود در هرجا که هستند بالمقابل اظهار شکران نمایم.

خلق و ذات سید

خطابهٔ جناب سرورخان «گویا»

بنام خدای پاك !

زمانیکه ملل شرق در خواب عمیق . در تن پروری ورعونت . در خود پرستی ونخوت . در فرقه‌بندی وبرادرکشی ، دراختلاف شعبی ونژادی . در تعصب کورکورانه وبیجا ، درشعور به‌نقص وخضوع به سلطه وتنفر از کسب دانش وسعی وعمل . در تجنب از اتفاق وتساند . وبالاخره درغیاهب جهل و بیعلاقه گی بمعاد و معاش منهمك بوده وصیادهای دام بدوش استعمار تاروپود قوه وانتریگ خودرا درحول وحوش خانه‌ولانهٔ‌شان تنیده‌بگام‌های‌سریع بمراکز حیات سیاسی واقتصادی شان تخطی داشتند .

درنصف اخیر قرن نوزده مرد گندم گون وچهارشانهٔ تنومند باچشم‌های‌سیاه نافذوجذاب ونزدیك بین اما بدون عینك بامو های حلقه دار خلفی وریش تنك ودستار کوچکی که جبههٔ فراخ آنرا تاقریب ابروها پوشیده بود وبایك چپن ملائی افغانی ازیك خاندان متنفذ کنری گاهی بصورت طالب‌العلم دین وآداب و فلسفه درمسجد گدری شوربازاروگاهی‌بصورت‌مطالع ریاضی وجغرافیه درهند وگاهی درجرگ‌لبیك گویان‌درحجاز، زمانی‌درجمع مهاجمین برحصار هرات و بعداً در رأس کابینهٔ افغانستان . وازان‌پس خطیب‌بزرگ ومعارفچی درمراکز امپراطوری عثمانی وسپس معلم ومجدد وموسس نهضت‌وموجد حزب‌سیاسی وطنی‌درمصر وپس‌ازان صحافی‌انقلابی‌وفیلسوف‌دینی واجتماعی‌بپاریس و بعدازان مجاهد ومدافع سیاسیات واجتماعیات‌شرق‌واسلام ونمایندهٔ ذکاء وثقافت مشرق درپاریس‌ولندن ونیویارك‌ومیونیخ‌وروم وپطرزبورگ وقهرمان مسابقه های علمی وسیاسی دربین قارهٔ‌اروپا وقافله سالار حضارت شرق واسلام درتمام دنیا وبالاخره بروایتی‌شهید مسموم آزادی بمانند یك‌شهاب ثاقب در فضای مجد وعظمت درگذشت .

این مرد یکی از آن عدهٔ قلیلی است که انسانیت به ساختمان خود مرهون آنها میباشد و بقول نویسندهٔ بزرگ مصری ازجملهٔ آنهائی است که بعد ازقرن های‌فترت واسترجاع انسان بوحشت وغوایت مجبوله اش

احتیاجات بشر بمساعدت ظروف زمان ومکان دست یکی ازاین نوابغ را گرفته وبرای اصلاح یك جامعه ویاجامعه‌ها بمیان می‌آورد. اماامتیازی که سید جمال‌الدین از آن عدهٔ قلیل مذکور دارد این‌است که‌جهات فضیلتش ازآن‌ها زیاده‌تر است یکی‌ازنویسندگان عرب مینویسد که‌سید افغان مجموعهٔ صفات برجسته بوده ومیگوید :

در اصلاح دینی وعوائد :

مانند لوتر

درحکمت وقدرت برپیدانمودن رجال :

مانند سقراط

در علم واتساع دائرهٔ معلومات خود :

مانند ابن خلدون

درفصاحت وخطابت خود :

مانند دیموستین

در سماحت وکرم وجوانمردی خود:

مانند معن بن‌زائده .

در بلاغت وشهامت خود:

مانند سحبان.

در فلسفه وحکمت خود:

مانند ابن رشد .

در حریت فکروصراحت خود:

مانند ژان ژاك روسو .

در سیاست وعشق‌بآزادی :

مانند واشنگتن بوده‌است.

و بنده میگوید بمانند ابن سینا در جرأت فکری ومثل ارسطو درحقیقیت نظر، وباالجمله سید افغان اولین زعیمی است که اینقدر پهلو های درخشان داشت و ما آنها را حسب ذیل میگوئیم :

سید جمال الدین افغانی وشعور واراده :

۱ـ شعور آن :

میگویند قوهٔ حدسی آن بدرجهٔ بود که مبادی و مطالب را یکجا کشف میکرد . وگاهی‌میشداعماق ضمایررا ازوجنات میدانست واحیانا سرسریره هارا بی حجاب میساخت در مسائل عقلیه دقت نظر فوق العاده داشته حافظهٔ آن بدرجهٔ قوی‌بوده‌که زبان فرانسه رادرمدت کمتر از سه ماه بدون معلم یاد گرفته وفقط دو روز برای تعلیم هجا معلم گرفت . از زبان ها پشتو. عربی. ترکی. فارسی . اردو وفرانسه را بخوبی میدانسته توجهی‌بلغت انگلیسی وروسی هم داشت .

مطالعات آن اکثر در فلسفه و تاریخ اسلام وتمدن اسلامی وباقی حالات مسلمانان بود و میگویند در اتنوگرافی وفیلولوجی و تطورات امم کتابی نیست که سیدآنرا مطالعه‌نکرده باشد.

۲ـ ارادهٔ آن :

(اگر خورشید بکف راست وماه را بکف چپ من بگذارند من ازین دعوت خود منصرف نمیشوم). این فرمودهٔ افضل النبیین صل الله

علیه وسلم است البته سید افغان که فرزند و پیرو و فدائی دین جد خود بوده اند کم از کم این اسوه را داشتند و همین شهادت کافی است که لااقل مدت چهل سال همه قوای مادی و معنوی خود را در یك مقصد و یك مآل

بدون اینکه اندك تزلزل بآن راه بیابد صرف نمود و هیچ چیز نتوانست بین آن واعمال آن عایق شود.

زپا ننشست آتش تانشد خاکستر اجزایش
بسعی نیستی هم غیرت کار اینچنین باید

سید جمال الدین و نظریات عالی: دینی، فلسفی

۱ـ دینی.

سید افغان با اینکه محصل فلسفهٔ یونان و اسکندریه ومطالع اکثر حصص فلسفهٔ جدید و مدتی در محیط آزاد ار وپا زیست نموده بود باز هم یك افغان حنفی بی تقیه بود تمام رمضان را روزه گرفته وپای بند سنت و جماعت بوده و قدری به تصوف مثبت تمایل داشته. اگرچه بسابقهٔ اهتمام به پان اسلامیزم در حیات سیاسی خود همه ادیان مشهورهٔ اسلام را احترام نموده لیکن بحنفیت خود نظراً وعملاً پافشاری نموده است از شراب و باقی فحشاء مطلقا دور بوده است میگویند که غیرت در دیانت، شدیدترین عواطف آن بوده و باندك اعتدائی بدین، سخت مشتعل میشد و باین هم خیلی میکوشیده که دین و فلسفه را بسنت امام رازی تطبیق دهد و دامان پاك دین را از لکه های بدع و عوائد پاك نموده و اگر بتواند تودهٔ مسلمان را بشاکلهٔ آنانیکه بصدر اسلام بودند برساند.

میگویند که گاهی بصورت تناجی بحضور ختم المرسلین صلی الله علیه وسلم میسروده

دین ترا در پی آرایش اند
در پی آرایش وپیرایش اند
بسکه به بستند برو برگ وساز
گر تو به بینی نشناسیش باز

اصلاحاتیکه میخواست: اولاً اعتصام بحبل الله ودوری مسلمانان از تنازع واختلاف. ثانیاً: علم ارث مسلمان وحکمت گمشدهٔ آن است. ثالثاً: سبب تاخر مسلمان این است که دین خود را ترك داده اند با اینکه دین اسلام دین عمل ونشاط ودین سیاست وجهاد ودینی است که عقل را برای ادراك ودل را برای بصیرت آماده میکند ودینی است که برای مدنیت وحریت دعوت مینماید، و دینی است که میگوید: برای دنیای خود آنطور کار کن که گوئی زندهٔ جاویدی! سید میگفت اگر مسلمانها بقرآن عمل کنند وآن را بفهمند همین قرآن کافی است که از ایشان شیر مردها ومبارزها وعبقریها باصفات واخلاق بارز ایجاد کرده وبین دلهای شان رابطه پیدا کند وبازایشان را یك ملت متحده بسازد.

۲ فلسفی :

سیدما دروطن همان تراجم و کتبیکه بنام فلسفهٔ یونان متداول است ودر حقیقت اکثر شان از افلاطونیه حدیثه ترجمه شده است بمانند باقی علمای وطنی تحصیل کرده وبآن شوق والمامی داشته است .

اما قریحهٔ بزرگ وولع مفرط آن بفلسفه آنرا نگذاشت کهاز فلسفهٔ جدیده کم اطلاع باشد. فلسفهٔ ادیان و فلسفهٔ نفسی و فلسفهٔ تاریخ و فلسفهٔ نشوء وارتقاءرا بخوبی مطالعه نموده به هیئت افلاك وطبیعیات میل خوبی داشتهاز بیانیهٔ که در کلکته القا نموده است معلوم میشود کهاکثر علوم امروزه را بطور اصلی واز مبادی اروپائی میدانسته .

چههمه اصطلاحات آن لاطین وگریك است وهماز کتاب رددهریین آن معلوم میشود که بخوبی ازنشوء وارتقا واز بسیاری فلسفه های عصری واقف است . امااساس استدلال آن برآن فلسفه ایست کهدر شرع مطالع و شرع تهذیب خوانده.اگرچه از قریحهٔ خدادادخود بعضی استدلالات فیزیالوجی وانتخاب طبیعی هم دارد.اماشخصاً بطور عمومی به ذرات تمایلی داشته .

سید جمال الدین اجتماعی : اخلاقی ، سیاسی ، اقتصادی

سید جمال الدین اخلاقی :

۱ ـ شجاعت : شجاعت دومظهر دارد : شجاعت ادبی وشجاعت عسکری .

شجاعت ادبی سید جمال الدین از بارزترین صفات این مرد است . کارلایل لوتررا فقطراهب شجاع میگوید وهمین شجاعت ادبی است کههیولای یگانهٔ زعامت است. این سیدما خواه نزد سلطههای مطلق شرقی وخواه بهپیشگاه امپراطوری غربی حق را بصراحت تمام گفته از هیچ چیزی باك نکرد .

محبس ومقتل رابازیگاه وارباب سلطهوافتدار رابازیچه تصورمیکرد . درزمانیکه رفیق آن امیر محمد اعظم خان در سرحد افغانستان زنده است ودشمن آن امیر شیر علیخان پادشاه مطلقه است این شیر مرد حق گوهیچ تشویشی نکرده وهمان سودای دیرین خود سودای کابینه وتشکیلات وسودای استقلال وترقی را بهمان بازار خود سری پیش کرده ومعناً آنرا پیش برد .

شاه ایران که آنرا بزبان حال و مقال از اجتماع با مردم منع میکرد سید بدون تردد مدة زیادی رابشاه عبدالعظیم با همان وضعیت زیست نموده واز حبس وبند و زنجیر وپشت قاطر وبرف هراسی نکرده وآهی نکشید .

درقرب سلطان عبدالحمید باهمه جبروت آن از تعهدات خود نگذشتهانجاهم بهتعمیم معارف ونشر قوانین کوشیده وبمقابل سیطره واستبداد بتمام قوای خود بدون اینکه هیچ تهدیدی سد

راه آن بشود مجاهدت نمود .

ازیکطرف علناً اظهار میکند که اکثر نفری متمهدی سودان شاگردان منند وازطرف دیگر هیچ اندیشه نکرده بهرسو بدون هراس میرفت . خطابه های آتشین آن که غرش آن از تمام اطراف معمورهٔ عالم انعکاس میکرد هم دلیل بزرگی روح وشجاعت آن بود .

شجاعت عسکری :

سید در دهانهٔ ولکان وهم درمجرای سیلاب لاوه های جنگ یعنی محال کنر جلال آباد تولد شده جنگ اولین انگلیس وافغان معاصر بطفولیت وولادت سید رستاخیز بزرگی رادرآن سرزمین بپا کرده وهمه مردم بنام جهاد سلحشور شده خصوصاً بعداز قتل عام دو دیویژن سپاه دشمن همه مردم منتظر انتقام بودند وعلاوه برآن خاندان سید به مانند سادات کنر امروزه به همراه سیادت خود جنبهٔ خانی هم داشتند وشاید سید که جوان بود بهمین وظیفه با اعلیحضرت دوست محمدخان بمحاصرهٔ هرات رفته باشد ورنه سید درآن سن گمان نمیرود که اهل مشورهٔ یك شاه پیرمرد شده باشد وبر همین شالوده است که سید از تعلیمات عسکری خود ذکری کرده وهمراهان آن عقیده دارند که سید جنبهٔ عسکری هم داشته است چنانچه مهردل خان، گلزار خان ، محمد حسن خان که نویسنده گان نیم عصر پیش اند همه از خوانین سواری بهره داشتند .

۲ـ خلوص:

سید افغان حیات پر بلیه داشت ازین شهر بآن شهر وازین کشور بآن کشور مصیبت ها وبلیه ها بآن مرد بی وسیله یکی بعد دیگری نزول می کرد وسید همه را بپیشانی باز استقبال می کرد چرا؟ برای اینکه بنظریه ومنهج وعقیدهٔ خود خلوص میداشت دفع استعمار ازغرب و دفع سیطره ازشرق ووحدت واصلاح حال مسلمانان نصب العین آن بود، وهیچ چیزی در کائنات ماده وقوت نتوانست ونمی توانست آنرا ازراه آن منصرف کند .

۳ـ قناعت :

سید درین فضیلت نیز افراط کرده همیشه بغربت همه گونه سختی هارا دیده واز کسی چیزی توقع نکرده میگویند .

پول زیادی بآن ازطرف یکی ازپول داران تقدیم شد رد کرده گفت: شما باین چیز محتاج ترید امادر بارهٔ من یقین داشته باشید که شیر صید خودرا هرجا که برود گم نمیکند. میگویند ناصرالدین شاه مبلغی باانگشتر الماس بآن فرستاد وسید پول را رد کرده وانگشتر را باصرار میزبان قبول کرده بپسر آن داد... اما این قناعت اورا آنقدر توانگر نموده بود که غاشیهٔ اورا بدوش میکشیدند .

٤ ـ عفت :

زعماء سیاسی وحتی فیلسوفان کمتر باین پایهٔ عالی عفت این مردافغان رسیده بودند

این صفت را سید بمانند عسکریت از خاندان و محیط خودکه درین باره اولین نقاط معموره است کسب نموده. سیدحیات خیلی جدی داشته وهیچگاه به لهو ولعب نپرداخته میگویند همیشه میکوشید که بابزرگتر بنشیندوباقویتر بستیزد.

عدم تزوج اورانباید عنت ورهبانیت بنامیم. چه این هیولای قوت فعالیت تمام انرژی خود را در تمام عمر برعلیه بزرگترین مراکز استعمار، و در اصلاح اجتماعی شرق و وحدت اسلام بسر برده حتی که تمام قوای اودرین مطمح متمرکز شده بودند.و گاهی میشد که سید مصر وعانه بچرت میرفت واحیاناً اکل وشرب را فراموش میکرد. گرچه میگویند فطر تاً کم خور بوده وروزی یکدفعه غذا میخورد.

۵ـ حریت ضمیر:

درین سجیه سید بدرجهٔ بود که هیچ چیز نمیتوانست حریت ضمیر آن را بپوشد. حکومات مصر وعثمانی وایران ومهمانداریهای لندن نتوانست که آنرا برخلاف ضمیر آن راضی بسازد آزادی وعدالت، برادری ومساوات وردآن بود تامرد، وتاکنون هم بانك حی علی الفلاح آن موذن افغان از سور باب الابواب تادیوارچین وازکوه التائی تاحصن دکن با نعکاس و پیچ و تاب است.

۶ـ طموح: که آنرا علی طلبی بگوئیم درسید ما به پیمانهٔ وسیع جای گزین بود. میگویند همه موجودیتهای ابطال در دور نقطهٔ ذات شان تنیده است زعما همیشه حب ذات دارند وبدون عدهٔ برهمن های کنونی ومسیحی های گذشته که انکار ذاتی داشتند همه داهی های بشر پر از طموح بودند.

اینکه گفتیم سید قانع بود غلط گفتیم. بلی قانع بود بحطام دنیوی، ولیکن بما ورای این جیفه بهیچ چیز قانع نبود. او میخواست نظام سیاسی وبعد ازان نظام اجتماعی را اصلاح کند. وممکن بود که بآن هم قناعت نکند، میگویند گاهی این فرد عراقی راز مزمه میکرد:

چوخود کردند سر خویشتن فاش
عراقی راچرا بدنام کردند!؟

گویا اینجا بافشا گری وپرده دری خود که با سرار اجتماعی داشت ملتفت میشود:

سیدمیخواست هر کس بلکه کائنات رادرخود حل ومزج کند ونمیخواست بهیچ وجه مغلوب کسی بشود وهمان بود که بر بزرگترین سیاسیون ونخبه ترین فلاسفهٔ عصر غلبه کرد میگویند خیلی سریع الاشتعال بود وچون در حیات آن دقت میکنیم دیده میشود که نظام عصبی سید خیلی قوی بوده پس این سرعت اشتعال آنهم در نتیجهٔ طموح وحب ذات آن بوده که نمیتوانسته چیزیرا در مقابل شخصیت بزرگ خود تحمل کند، چه سید تنها فیلسوف نبوده بلکه پادشاه بی تاجی هم بود.

چنانچه گفتیم میگویند سید تمائلی به تصوف هم داشت. شاید به تصوف مثبت امثال مکتب

فکری مولانای بلخی وهم شاید بواسطهٔ حس ادبی خود که تصوف پیرایه آداب وفلسفه است . امادر حقیقت سیدمردی بود که در حیات سیاسی خود تماماً بماده و قوت وسلسلهٔ علت ومعلول نظری داشته فیلسوف مثبت وما دی وخوش بین بوده وبمثل ارسطو به خیر عقیده داشت .

این طوراشخاص که طموح داشته باشند بدون شی حقیقی ومثبت ممکن نیست به چشمك ستاره وسرگوشی نسیم قانع شوند اسلام هم اگر بصدر اول مراجعه شود مثبت وخوش بین واساس مبنی علیه آن خیر است وهر کس که ادنی شعوری داشته باشد میداند که خیر ازلذت والم روسو ومنفعت بنتام بهتر است

سید جمال الدین سیاسی :

گفتند جهان ما آیا بتو میسازد ؟

گفتم که نه میسازد گفتند که برهم زن

سیاست در حقیقت حصهٔ مهم حیات این افغان را اشغال کرده وسید بیش از همه چیز سیاسی بود این نزد بسیاری ازعلمای انتوگرافی ثابت شده که افغانها ازباقی اهالی آسیای مرکزی زیاده ترعقل عملی یعنی (کامن سنس) دارند وسیاست بیشتر ازهمه چیز براین حس تکیه میکند.

سیاسیون بدو شکل آمده اند : بعضی ازایشان مرد کریکتر (خلق وذات) وبرخی مرد انتریگ (دسیسه) بودند اما سید ما بسابقه نژاد ، عایله ومذهب وحتی ساختمان جسمی خود ازطبقهٔ اول بود وهیچ تماسی به انتریگ نداشته هرچه کرده است فقط به نیروی معلومات وسیع وحجت قوی وخطابه های آتشین (که در تمام شرق نظیر نداشته) وآن دو چشم سیاه نافذ وجذاب که همیشه چاوشهای ابطال بوده اند وتوسط جوش وجذبهٔ ایمان وحیاتی که با المره ازاغراض سوء وهمه رذایل پاک بوده است . اگر بلندن ، پطرزبورگ یااروپا وامریکا رفته غرض آن مفاهمه بوده وبطور نماینده رفته است . ترزم یعنی سیاه دستی درنهاد آن فیلسوف ونه دریکی از فیلسوفان عالم بوده . اگرازشاگردان آن کسی سیاه دست شده باشد قصور آن نیست . فلاطون درس خلود نفس میداد وشاگرد آن بآن تمسك کرده خودرا به دریا انداخته کشت گناه فلاطون چیست ؟

مصلحین اجتماعی وسیاسیون به دو مکتب فکر منقسم اند : بعضی طرفدار سیر تکامل و بعضی انقلابی بوده اند . مولنای ما میلانی به مکتب ثانی داشته می خواسته که تحولات سیاسی دفعی باشد ، شاید تاخرها وعقب ماندگی های ملل شرق را دیده بتقدم شان عجله داشته ویا اینکه دیده که ابطال بزرگ همیشه باینطور سیر نموده اند وشاید فطرتاً ازین طبقه بوده .

بهرحال سیداولین مردیست پیش از آنکه شرق ومسلمان ها از مریض بودن خود واقف

شوند ایشان را به مرض شان اخطار نموده وهم مرض شان رانشخیص نموده وهم نسخهٔ دوا نوشته وحتی جرعه های ابتدائی را بحلق شان ریخت ورفت همچنانیکه وحدت جامعه را در حیات خود تلقین میکرد کنون هم روح بزرگ جاوید آن یك حلقهٔ اتصالیست که از بربرالی پامیر همه را بشیر ازهٔ اخوت بسته نموده است . چون عزیزم «رشتیا» شاید دراین موضوع بیان مفصلی کند بهتر است این مبحث را اختصار کنم .

سید جمال الدین اقتصادی :

درین منهج سید ما راهی برای خود بدون انقلاب نیافته وازین جهة در اولین دفعه کلمه ومعنی بای کات را بگوش شرقیان رسانیده و ایشانرا بساختن صنایع و منسوجات وطنی تحریص نموده است واین تنها علاجی بود که هم مسلمانها را محتاج بصناعت وحرفت مینمودو در عین حال مراکز اقتصادی اروپا را متشنج می‌ساخت . میگویند عدم نافرمانی ملکی هم بدواً درشرق ازین کله برآمده است .

سیدجمال الدین افغانی و محیط : وطن وجامعه

۱ - سید جمالالدین افغانی ووطن :

میگویند حضرت خاتم النبیین (ص) بااینکه رحمت اللعالمین بوده سیاه وسفید ، مولی وبنده را دریك رشتهٔ مساوات واخوت منسلك ساخته بازهم بعرب ومخصوصاً بقریش وبالاخص به بنی هاشم نظر مخصوص داشتند ، سید ما هم که از اولاد آنحضرت است با اینکه حیات خود را وقف وحدت و مساوات و اعلای شان اسلام وکلمة الله نموده شب و روز به توحید کلمهٔ مسلمانان میکوشید باز گوشهٔ چشم مخصوص ومعتنائی برای وطن خود داشت .

یکی از جملهٔ حس وطنی سید آن بود که با یاد داشتن لغات وافرهٔ اجنبی و ادیب بودن آن در عربی و ترکی و فارسی باز هم بزبان قومی خود پښتو همچنین برسم خط وطنی خود وحتی بحفظ لباس افغانی خود مداومت می‌ورزید . در تتمة البیان فی تاریخ افغان که بزرگترین آثار سیداست خدمت بزرگی بوطن خود کرده خصوصاً که درمشاجرات بین گرگین خان ارمنی وحاجی میرویس خان هوتکی وحوادث ما بعدآن بر نقاط مشکوك روشنی های خوب انداخته است .

۲ - سید جمال الدین وجامعه: شاید لفظ جامعه را پیش از نبوغ سید جمال الدین در بین کتب و جرائد نیابیم این لفظ با مفهوم خود مرهون سید است در طول شصت سال حیات پر قیمت خود لااقل چهل سال آنرا با سلب راحت

وحرمان از نعیم حیات بغربت وکربت بسر برده .
برای چه ؟ برای استرجاع قوای ساقطهٔ اسلام .
برای تعمیم علم واخلاق ، برای اعلای کلمةالله ،
برای حکومت کتاب وسنت ، برای توحید
واعتصام بحبل الله ، برای رفع اختلاف وتنازع
بین مسلمین ، برای دفع ظلم در بین مسلمان ها ،
برای رفع سلطهٔ کفار از بیضهٔ اسلام ، برای مدنیت
وحضارة جامعه ، برای استقلال سیاسی واقتصادی
ملل مسلمان ، برای اینکه مسلمانها باید بمقابل
دشمنان دین خود قوت ومادهٔ بالمثل تهیه کنند
برای ایجاد میدان سعی وعمل وامثال اینها که
این صفحه از بیان آنها عاجزاست . اینك امسال
چهل وچهار سال است که از رحلت آن میگذرد
وبذرهای افشاندهٔ آن درافغانستان وترکیه ومصر
وایران وحتی در تمام جامعهٔ اسلام وبلکه در تمام
شرق یکی بعد دیگری برومند شده میرود والی
ماشاء الله خواهد رفت .

سید جمال الدین معلم : در محفل ، در منبر ، در صحایف .

سید جمال الدین در محفل :

زعماء علاوه برذکاء واخلاق مالك یك چیز
دیگرند که آن مهمترین عوامل زعیم بودن شان
است وآن یك قوه وجذابیتی است که در بشره
وچشم های شان است وبهمین قوه است که افکار
شانرا دراعماق قلوب مستمع نفوذ داده وهرکس
بزودی زیر اثرات سحری چشمهای نافذ شان
میرود وهمین است که این اشخاص میتوانند
مرکز شوند وجمعیتها تشکیل کرده وبعدازآن
جامعه ها بسازند. اینهارا باصطلاح اروپائی ها
ملت ساز میگویند ، ولی طبعاً باید پیش ازینکه
ملت وجامعه ساز میشوند باید فرد ساز باشند
میگویند هرکس که بصحبت آن ولو بمدت کمی
میرسید سید بصورت جادوکارانه ملکات شریفه
وهمت وارادهٔ شخص را تحریك کرده وشخصی
که از نزد آن بیرون میشد میدیدند که نشاط وانرژی
واعتماد بنفس آن خیلی تحریك شده وآنشخص
همیشه باین صفت مانده وهمیشه عضو حزب
وطنی میبود .

مگر سیدما علاوه برین جذابیت چنانچه گفتیم
حجت وناطقه فوق العاده را نیز مالك بوده خوی
بسیار خوشی هم داشت . مجلس آن ادبی بوده
وزایرین خودرا استقبال ومشایعت میکرد . در بین
خورد وبزرگ هیچ فرقی نمی گذاشت وهمیشه
بلغت فصیح زبان ها تکلم می کرد واگر میدانست
که شنونده بخوبی نفهمیده بعبارت ساده تر آنرا
تکرار می کرد تاآنرا می فهماند. مزاح کم داشت.
متین وکاتم اسرار بود ، نفری زیادی را درهر
روز ملاقات نموده وباهرکدام شان دریك موضوعی
جداگانه بحث می نمود . همه موضوعات بحث
ومکالمات آن عیناً دروس سقراطی بوده که همه
را برای آن غایهٔ مقدس خودمهیاو فداکار بسازد
سقراط مرد ساز بود ودرس اخلاق میداد اما
غایهٔ آن قدری مستك بود . لاکن سید ماغرض

خیلی حقیقی داشت که دفع ظلم ورفع استعباد ونشر توحید واخوت باشد.

سید جمال الدین افغان در منبر :

اینجاسیدافغان دیموستن بود اگر دیموستن فیلسوف و ریفارمر و مرد جامعه ساز باشد. اینجا چشم های کشاده وسکوت مطلق صحنه را فرا گرفته وفقط یك سلسله جوامع الکلمی بود که بدل ها نفوذ و از دیوار ها انعکاس می کرد.

زعماء درین خطابه‌های خوداز همان مقناطیسی که در چشم های خود دارند نیز پنهان کرده اند. اولین خطابهٔ سید که قوهٔ آنرا در خطابت بدرجهٔ سحر نشان میداد آن خطابهٔ بود که‌در دار الفنون آستانه بزبان ترکی که دران وقت بآن زبان مبتدی محض بود در باب تشویق بصناعات وبروایتی دربارهٔ تعمیم معارف ایراد نمود.

سید جمال الدین افغانی در صحایف :

دنیای اسلام بفن صحافت و داشتن صحایف وجرائد بیشتر از باقی اصلاحات خود مرهون این مرد است. چه این مرد میدانست که جرائد در نهضت ممالك رول مهم تری بازی میکنند و چون عجول بود ثمرات معارف را دیر تر دیده وبه جرائد خیلی توجه می کرد. در لایحهٔ که بحضور مرحوم امیر شیر علیخان تقدیم نمود اشاره به تاسیس جریده هم نموده بود و چون آن لایحه مفصل ومدلل تاثیر خود را بخشیده بود، امیر مذکور جریدهٔ شمس النهار را در کابل تاسیس نمود گویا این اولین جریدهٔ سید بشمار میرود عروة الوثقی که دوی بزرگ در جوسیاست شرق‌وغرب انداخته بوداولین جریدهٔ شرقی بود که‌مشت سیاست غرب‌را بازنمود. این جریده قوهٔ نویسنده‌گی وایمان‌این مرد شرقی راخوب ترجمانی می کند ودر هجده شمارهٔ خود مطالب وسیع وبس عالی‌را نوشته وامیداست که در آتی بعضی از ان ها را برای حاضرین ترجمه وطبع کنیم.

جریدهٔ ضیاء الخافقین سید که بزبان عربی وانگلیسی نوشته و بعد از مراجعت مایوسانه ازایران که شاه‌بین اووشاگردان رشید او حایل شده بود بایك لهجهٔ تندتر شایع نموده است. وعلاوه برین صحائف جرائد لندن و پاریس وبرلن وپطرز بورگ مقالات زیادی را از عروةالوثقی وخطابه‌های آتشین سیدنقل نموده اند. وعلاوه برین‌ها عدهٔ خطابه هاهم از سید بصورت رساله‌طبع شده‌است که یکی‌ازان همان تتمة البیان ودیگرآن ردهربین‌وغیره است.

سید جمال الدین افغانی مجاهد : درشرق و غرب

الف ـ در شرق :

فعالیت سید شجاع و فداکار مادرین حصه زیاده تر مقرون به مخاوف است ایستاده شدن در قبال شاهان و حق گفتن در قرن

نوزده شجاعت ادبی مثل شجاعت سعید بن جبیر میخواهد سید در افغانستان با اینکه امیر شیرعلی خان آنرا طرفدار دشمن خود میدانست و از طرف دیگر محمد رفیق خان لودی که دست راست شاه و دشمن شخصی سید بود بازسید از مجاهده عطف نظر نکرده لوایح تشکیلاتی و اصلاحی خود را پیش نمود، اگرچه شخص خودش ازمیان رفت ولاکن لوایح آن پنجاه فیصد به روی کار آمد. درایران که سید آنجا عائله قوی و پیروان قبائلی نداشته وخطرهاش نسبتاً زیاده تر بود بازهم علناً نظریات خود را پیش می برده اما بواسطهٔ که مهمان بود حیات آن محفوظ ماند، در مصر و استانبول و هند با دشمنان قوی خود اجل و تنبلی و شعور به نقص جنگیده و توانست تاحدی سر نوشت شرق را تبدیل نماید.

سید اولین مردی است که با تجمع اینقدر فضایل تا کنون از شرق بر آمده واگر بنظر دقت دیده شود باستثنای معلومات عصری دیگر همه فضایل آن محصول محیط طبیعی وتربیوی سید بوده است بلی این خاك مردزای است وسید اولین وآخرین فرزند این خاك نیست مابلخی هاو بو علی ها احمد ها ومحمودها اکبرها ونادر شاه ها هم داریم.

ب: در غرب:

گمان میکنم سیدمارا «وایت هال» و «پیترس برگ» بیشتر ازمامی شناسد. فرعونیت استعمار اورا موسای خود میدانست وجو سیاست اروپا ازین مرد چپن پوش گیسو درازما همیشه مرتعش بود هرجا ثورت وشورشی بود که به مثل گرد ازدامنهٔ این گرد باد بر میخواست.

اروپاخوب میداند تا کنون مردی باین صفت که شعور واراده را گوش بگوش درمیدان فضیلت وحریت باین تندی براند ندیده بود. ندیده بود فقیری را که عالم باشد، عالمی را که متجدد باشد. متجددی را که صوفی باشد. صوفی را که اهل طموح باشد. طامحی را که فیلسوف باشد. فیلسوفی را که سیاس باشد. سیاسی را که سپاهی باشد. سید جمال الدین درنظر غربی ها نمونهٔ خلق وذات ودهاء وعقیدت تمام شرق وبه عقیدهٔ بلنت ورینان نمایندهٔ ذکاء وشهامت قوم افغان است.

اگر بدقت دیده شود سوقیات بلا مما نعت ترکتازان نصف اول قرن هجدهٔ اروپا را از فتور شرق واقف ساخته ومعناً او را بسوقیات بمما لك شرقیه تشویق داد. وتنها این شیرمرد کنری بود که سنگ پیش پای شان انداخته و شرقی ها را بدیگر صورت و سیرت بایشان معرفی نموده واگر ملاحظه شود معلوم میگردد که ازان تاریخ ببعد غربی ها در مسئلهٔ شرق قدری تکیه برجلو رفته اند.

شخصیت و خدمات سیاسی سید

کنفرانس جناب سید قاسم خان «رشتیا»

والاحضرتین افخم، حضار گرام!

دوست عزیزم آقای سرور خان گویا، خلق وذات حضرت سید جمال الدین نابغهٔ شهیرافغان را به بهترین طرزی بیان فرمودند بنده میخواهم بابی استعدادی که دارم نظر به تکلیف جمعی ازرفقا وبنابر علاقه وعقیدتی که نسبت بآن ذات جلیل القدر در قلب خویش احساس‌میکنم، شرح مختصری راجع به شخصیت سیاسی حضرت سید جمال الدین رحمة الله علیه وشمهٔ ازخدماتیکه ازاین رهگذر بدنیای مشرق بالعموم، وخاصةً بعالم اسلام فرموده اند، بعرض رسانم:

اجازه بفرمائید قبل ازشروع بمطلب چند، کلمه درخصوص عصریکه دران‌سید جمال‌الدین نبوغ فرمود، صحبت کرده شود. چه باین قسم شخصیت ممتاز واهمیت کار نامه های عظیم آن مرد بزرگ خوبتر در نظر شنوندگان مجسم خواهد شد.

عصریکه دران حضرت‌سید جمال‌الدین‌افغانی ظهور کرد، بطور قطع یکی از تاریك ترین دوره‌هائی بود که گردش‌روزگار برای مشرق و مشرقیان پیش‌آورد وخداوند کریم‌مهربان‌است که باردیگر چنین‌یك‌دورهٔ‌مظلم‌وننگین‌را بر سرزمین خاوری وامت اسلامیه نازل ومسلط نگرداند!

قرن نزدهم که این نابغهٔ عظیم الشان دران‌بدنیا آمده وهم‌درهمین‌قرن ازجهان رفت بزعم اکثریهٔ مورخین معاصر (قرن انحطاط شرق) نامیده میشود - درهمین قرن است که دربین اقوام مسلمان یك فتور اخلاقی فاحشی جریان یافته موجودیت مادی ومعنوی آنهارا سردچارسقوط وفنا گردانید. ودرنتیجهٔ این تنزل اخلاقی سر تاسر دنیای اسلام ودول اسلامیه، یکی بعد دیگری طعمهٔ استعماریون‌غربی گردیده، استقلال سیاسی، اقتصادی وتمدنی خویش را باختند.

درهمین‌قرن بودکه امپراطوری عظیم عثمانی که چشم وچراغ تمام‌عالم اسلام و درمدت چهار

قرن در برابر دول بزرگ عالم قد علم کرده بود، دچار شکست وانقراض علاج ناپذیری گردیده مستملکات وسیعی را بامبلغ بزرگی از نفوذ معنوی خویش در شرق وغرب از دست داد.

در همین قرن بود که کشور پهناور هند بطور قطع تحت استعمار رفته مقاومت ملیه دران منقرض وسر تاسر اینخاك تاریخی در زیر استیلای فرنگ در آمد.

در همین قرن بود که امپرا طوری با عظمت سدوزائیهای افغانستان که چند زمان پیش صیت آوازهٔ آن بگوش مغرب ومشرق رسیده وشاهان را بیتاج وشاهنشهان راخراج گذار خودساخته بود، روبزوال گذاشت. وشیرازهٔ آن شاهنشهی عظیم ازهم پاشیده سرزمین باستانی افغانستان، ازاستقلال سیاسی محروم وخاك مقدس وطن باربار مورد حملهٔ بیگانگان ومتجاوزین اجنبی گردید.

درهمین قرن است که دولت قوی شوکت قاجاریهٔ ایران دچار اختلال وتشنج شدیدی گردیده وهم دستخوش دسیسه بازی های همسایگان مستعمره جو واقع شد.

درهمین قرن است که سلطنت خدیویهٔ مصر بطور قطع از آزادی وحاکمیت ملیه محروم ودر زیر سلطهٔ اجنبی افتاد.

درهمین قرن بود که آخرین مقاومت های ملی ومجاهدات بازپسین ملل شرقی واسلامی در راه حفظ استقلال شان، در زیر فشار پنجهٔ فولادین امپریالیستی اروپا، درهم شکسته امثال جزائریها، اعرابی هاوسودانی ها... بادلهای پرارمان بزیر خاك رفتند.

وبالاخره درهمین قرن است که سر تاسر دنیای شرق وعالم مسلمان راموجه های کثیف سوء اخلاق ظلم، نفاق، خیانت، وطن فروشی، جهل، برادر کشی واجنبی پرستی استیلا کرده یك فتور معنوی ومادی سنگین وشرمگینی این سر زمین مقدس را بالتدریج بسوی زوال ونیستی سوق میداد...

پس در چنین یك عصر تیره وتاری بود که ارادهٔ ایزدی که بر بقای ملت اسلامیه رفته است، آفتاب درخشانی را از پشت کوهای بلند خاك مردم خیز ومرد پرور افغانستان برای هدایت ورهنمائی امت محمدی (ص) بیرون آورد. ویك بار دیگر خارقهٔ قدرت یزدانی را در دیدهٔ اهل عالم جلوه گر ساخت...

بلی حضرت سیدجمال الدین ازآن بندگان خاص وازآن عبادالصالحینی بود که صرف باتکای ایمان راسخ وعقیدهٔ محکم خویش، توانست دنیای مشرق را بیك ندای عالمگیر وبیك نفحهٔ عالم شمول خویش از خواب گران هزار ساله بیدار، وبکار دین ودنیا هوشیار سازد.

سید جمال الدین ازآن علمای ربانی بود که اولین مرتبه توانست مدنیت امروزه را بادین مقدس اسلام تطبیق وباین وسیله هزاران، درهزار منکران اسلامیت را به حقانیت دین مبین

احمدی (ص) معترف ومقام وعظمت آن را سر از نو در انظار ازخود وبیگانه استوار گرداند.

سید جمال الدین از آن حکمای جید و متفکرین روشن فکری بود که فلاسفهٔ مغرب را پس از چندین قرن بازبذکاء ودهاء شرق قائل وباهوش سرشار خویش استعداد ولیاقت ملت افغانیه را بدنیا اثبات والقاب از دست رفتهٔ بزرگان سلف وطن امثال ابن سینای بلخی را دوباره کمائی کرد (۱).

سید جمال الدین از آن سیاسیون بزرگی بود که بقوهٔ ذکاوت فطری ودقت نظر واحاطهٔ معلومات خویش نقشه های سیاسی بسی دقیق و پیچیده ولی مهم و خطیری را شخصاً طرح و به موقع عمل گذاشت و رول های دیپلوماتیکی درخشانی را در صحنهٔ سیاسیات شرق و غرب بمهارت عجیبی بازی کرده، بساپلان های دول معظم فرنگستان را به نهج های ماهرانهٔ خویش باطل وبی اثر گردانید. (۲)

بلی سید جمال الدین اولتر از همه یك مرد سیاسی بود (۳) وبرای بدست آوردن مقاصد عالیهٔ که جهت پیشرفت مادی ومعنوی ملل شرقیه و کوتاه کردن دست تجاوز اجانب از اراضی مقدسهٔ اسلامی داشت، مثل یك دیپلومات ماهر، از تمام وسائلی که در برابر او عرض اندام میکرد استفاده می نمود واین است که بنده اجازه میخواهم در همین زمینهٔ عملیات سیاسی حضرتش قدری بیشتر صحبت نمایم:

ازاین نقطهٔ نظر فعالیت سیاسی سید را بدو قسمت مشخص میتوان تقسیم کرد:

اول تحریك بیداری در اقوام مشرق - دوم اقدامات ضد نفوذ غرب.

ودر هریکی ازین دوز مینه، سید عالیمقام چنان عملیات درخشانی را بموقع اجرا آورده است که در تاریخ مشرق زمین بخط زر باقیمانده و خواهد ماند - ونام نامی این افغان اصیل را در خاطرهٔ جمیع خاوریان جاوید خواهد گذاشت - زیرا هدف و ایده آل سید بقدری بلند و عالی بود که تمام دنیای شرق و کلیهٔ عالم اسلام را دربر میگرفت و هیچیك محدودیت نژادی و جغرافیائی را شامل نبود.

نظر باسنادموثوقیکه بنده در دست دارد (والبته درموقع طبع این کنفرانس جابجا ارائه خواهد شد) بجرئت تمام وبا کمال افتخار میتوان ادعا نمود، که جنبش های ارتقائی اخیره که خوشبختانه در سر تاسر دنیای مشرق جریان یافته و مثل یك نفحهٔ روح بخش حیات تازه در کالبد افسردهٔ

---

(۱) صفحه ۴۰۳ کتاب «نطق‌ها وکنفرانس‌های» ارنست رنان Ernest Renan, *Discours et Conférances* طبع پاریس ۱۹۳۵ که بجواب انتقاد سید نسبت به کنفرانس (اسلام وسائنس) در سوربون ایراد کرده.

(۲) سید جمال الدین اسد آبادی اثر لطف الله خان صفحه (۷۷)

(۳) اثر لاتراپ ستودارد Lothrop Stoddard موسوم به دنیای جدید اسلام The New World of Islam طبع لندن ۱۹۲۲ فصل دوم - وصفحه ۹۱ بیداری ایران اثر ناظم الاسلام کرمانی چاپ تهران.

ملل خاور زمین دمیده، با لعموم در اثر افکار واقدامات حضرت سید جمال الدین افغانی بوده است!

برای آنکه مطلب ما خوب تر واضح خاطر حضار محترم شده بتواند بهتر است فعالیت های سیاسی سید را بدو عنوان فوق تقسیم واول اقدامات ایشان را در راه بیداری شرق مورد صحبت قرار داده برجسته ترین رولهای سیاسی آن مرحوم را در هر مملکت مختصراً تذکار نمائیم:

در افغانستان:

اولین کوشش سید در داخل وطن عزیز عبارت از تالیف قلوب واصلاح در بین شهزادگان سلطنتی بود که نفاق واختلافات ایشان در قرن نزدهم یگانه علت انقراض امپراطوری عظیم الشان سدوزائی وبزرگ ترین عامل ضعف وفتور سلالهٔ مقتدر محمد زائی بوده همین کیفیت سبب شد که دست اجنبی درین خاك مقدس دراز وحاکمیت ملیه روز بروز روبزوال گذاشت چنانچه حضرت سید جمال الدین بافکر متین وعقل سلیم خویش درراه اصلاح بین اعلیحضرت امیر شیر علی خان واعلیحضرت امیر محمد اعظم خان تا آخرین درجه کوشید وگاهی بایکی وگاه بادیگری متحدشده برای پیشبرد مقصد خویش اقدامات میکرد. واز بدگمانی پادشاه وقت نسبت بخود باکی نداشت وآخر الامر در اثر همین کوششات، موقعیت خویش را کاملا از دست داده مجبور به ترك وطن گردید(۱).

دیگر اقدام درخشان وی در مملکت عبارت از اصلاحات در امور مملکتداری بود که در سلطنت اعلیحضرت امیر شیر علیخان توسط پادشاه موصوف بصورت بی سابقه در مملکت بهم رسید. این پلان را سید جلیل القدر بوقت عزیمت از افغانستان درضمن طوماری به پادشاه تقدیم کرده(۲) ودران از اعلان استقلال سیاسی، تشکیل کابینه، تنظیم عسکر عصری، ایجاد مکاتب، راه ها وپوسته خانه ها، تاسیس روزنامه تعمیر شهر عصری وتوجه بسوی زبان ملی پښتو (که در قدم اول جمیع اصطلاحات عسکری از زبان اجنبی بزبان پښتو تبدیل یافت) شرح مفصلی نوشته بود.

دیگر از خدمات سید برای وطن عزیزش همانا این کیفیت است که سید با وجود نداشتن وقت برای تالیف وتصنیف، بازهم کتابی راجع به تاریخ افغانستان نوشته ودران ازیکطرف صفات بارزهٔ ملت نجیب افغان را روشن و باینوسیله ملت را به سوی نوامیس فطری و سجایای

---

(۱) «سید جمال الدین افغان» اثر آقای غلام جیلانی خان اعظمی صفحه (۱۶) طبع کابل ۱۳۱۷ وصفحه ۳۱۸ جریدهٔ مرکور د وفرانس اول دسمبر ۱۹۳۸

(۲) یادداشت های شخصی آقای میر غلام محمد خان «غبار» صفحه (۵). وکذا یاد داشت های آقای عبدالله خان افغان نویس از روایت جناب کاکا سید احمد خان لودی وماما غلام حسن خان صافی که اخیر الذکر هم در اصلاحات عصر امیر شیر علیخان سهم کافی داشته. وجریدهٔ کاوه سال دوم دورهٔ جدید شماره ۳ صفحه (۱۱) ورسالهٔ سید جمال الدین افغانی اثر مکتبهٔ جامعهٔ ملیه اسلامیهٔ دهلی صفحه (۶۳) وسید جمال الدین اسد آبادی اثر لطف الله خان صفحه (۷۷)

حمیدهٔ موروثی آن متوجه‌ساخته واز طرف‌دیگر نظریهٔ‌دنیای خارج رانسبت به‌این قوم اصلاح فرموده است (۱)

در هند :

سیدجمال‌الدین‌افغان برای بیداری‌ملل هند مجاهدات زیادی کرده روابط او بامرحوم سر سید احمدخان موسس دارالعلوم علیگره و بانی تعلیمات عصری در بین‌مسلمین (۲) سرکردگان دارالعلوم دیوبند ونواب حسین هندی یك‌امر مسلم بوده کذادرایجادموافقت بین‌مسلم‌و هندو که بنظرسیدیگانه وسیلهٔ پیشرفت سیاسی هندوستان بشمار میرفت (۳) ، از صرف هیچگونه مساعی دریغ نفرمود. ازطرف دیگر دردوران مسافرت اخیر خودبهند ، چون تفرقهٔ مذهبی را در بین مسلمین بشدت مشاهده کرده ونفوذ دهریون‌را دران سرزمین وخیم‌میدانست ، بواسطهٔ نشریك کتاب‌وایرادبسا کنفرانس‌های اجتماعی(که بنام مقالات جمالیه طبع شده) وامداد به نشر جریدهٔ معروف حبل‌المتین (٤) برای بیداری وتولید اتفاق‌بین ملل هند، خصوصاً تربیهٔ‌طبقات مسلمین کوشش زیادی فرمود .

در ایران :

سید در بیداری ایران سهم بزرگی داشته برای‌رفع ظلم واستبداد سلاطین قاجاریه وهمچنین جهت جلوگیری ازدست اندازیهای اجانب خیلی کوشید ومیتوان گفت که نهضت ارتقائی که‌دراخیرقرن ۱۹ واوائل قرن ۲۰ در ایران شروع گردید بانی آن سید بود که بدستیاری یك‌دسته‌علمای صالح‌امثال محمدمجتهدطباطبائی‌و میرزا حسن شیرازی، و آیة‌الله میرزای آشتیانی ومیرزا آقا خان کرمانی وشیخ احمد روحی ومیرزاحسن خبیرالملك وغیره (٥) .... رولهای مهمی رابازی کرده ، واقعهٔ معروف ترك تمباکو که‌اولین‌جنبش ملی درایران‌بشمار میرود ، اساساً از طرف سید تلقین شده بود . همچنین تحریك مشروطیت راسید و معتقدین اوادار ه میکردند و همین جنبش ملی بود که مملکت‌ایران‌رابه‌ترقیات‌امروزه رسانید (٦) .

در مصر :

شك نیست که بانی نهضت ملی در مصر سید جمال الدین افغان بوده است زیرا بزرگترین رجال آزادی خواه ووطن پرست مصر مستقیماً

---

(۱) این‌رساله درضمن کتاب‌حیات سیدجمال‌الدین‌افغان‌تالیف آقای‌محمدامین‌خان خوگیانی‌ترجمه‌ونشر شده‌است.

(۲) صفحه ٤۷۱ مجلهٔ ارمغان سال۱۵ وصفحه ۲۲ کتاب حیات سیدجمال‌الدین افغان تالیف آقای محمد امین خان خوگیانی‌طبع کابل ۱۳۱۸ (بحوالهٔ مولینامنصور انصاری) وصفحه ۵۸ رسالهٔ سید جمال‌الدین اسدابادی اثر لطف الله خان چاپ طهران

(۳) مقالات جمالیه طبع طهران صفحه (۸۳)

(٤) کتاب بیداری ایران اثر مرحوم ناظم الاسلام کرمانی صفحه ۱۰۲

(٥) بیداری ایران اثرناظم‌الاسلام کرمانی صفحه (۱۰۱) مقالات جمالیه صفحه (۱۷٤)

(٦) کتاب بیداری‌ایران‌اثر ناظم‌الاسلام کرمانی طبع‌طهران صفحه۹۹و۱۰۱

باوسمت شا گردی دارند مثل شیخ محمد عبده مفتی دیارمصر ومرحوم سعد زغلول بانی‌حزب وفدومحصل استقلال آن مملکت ومجاهد بزرگ عرابی پاشا که‌هرسه تن،چه‌درراه بیداری ملت وچه‌در طریق حفظ و وقایهٔ استقلال مملکت مساعی بلیغی بکار بردند (۱).

یکی ازبزرگ ترین کار های سید در مصر عبارت‌ازعصری ساختن پروگرام تعلیمات جامع معروف‌الازهرودیگرتاسیس حزب‌الوطنی بوده که هردو در اساس ترقیات امروزهٔ مصر واقع می باشد (۲).

در ترکیه :

گرچه نهضت بیداری ترکیه چند سال پیش‌از ورود سیدجمال الدین به استانبول شروع شده وجمعیت(اتراك‌جوان) Jeunes Turcs ازطرف منورین ترکی در اروپا تاسیس یافته بود، اما زمانیکه سید درپاریس ولندن مشغول کار بود با تمام مراکز ملیون و احرار تورك روابطی داشته(۳) وعلاوتاً نوشته‌جات او که در جریدهٔ (عروة الوثقی) نشر میکرد در اذعان جوانان وعلمای ترك بی تاثیر نبود — خصوصاً دردورهٔ دوم که به ترکیه رفت و تاوقت مرگ در آنجا اقامت داشت، محیط مخصوصی از علمای منور و جوانان صحیح دور خود تشکیل داده، زمینه را برای اصلاحات، پیش ازپیش آماده میساخت — بطوریکه بعد ها در اثر همین آمادگی ها بود که کمی بعد از وفات سید، حزب (اتحاد وترقی) ازطرف طلعت‌پاشا تأسیس‌وغازی کمال‌وانوربیگ‌دران شرکت کردند واساس حیات‌نوین، درآن‌مملکت گذاشته‌شد(٤)

در ممالك سائره :

علاوه‌برین‌سید باملیون بخارا ومراکز احرار کریمیه و قازان (٥) روابطی داشته وخصوصاً بانهضت‌مجاهد کبیر متمهدی‌سودانی‌مناسبات قریبی رادارابود(٦)حتی درالجزائروتونس وطرابلس ومراکش‌ویمن‌وحجازمراکزخوردخوردی‌را تشکیل‌داده‌اداره‌میکرد.(۷)چنانچه‌درمکهٔ‌مکرمه بنیادانجمن‌اسلامی(ام‌القری)را گذاشته‌بود(۸).

---

(۱) اثرپروفیسر برون مرسوم‌به‌انقلاب‌ایران‌واثربلنت‌موسوم (به‌گوردون‌درخرطوم) «منقول ازکاوه‌سال دوم دورهٔ جدید شماره ۳ صفحه (۱۰)» وسید جمال‌الدین اسد آبادی اثر لطف‌الله خان صفحه (۱۱۱) و(۱۱٦)

(۲) جریدهٔ ضیاءالخافقین ماه فروری ۱۸۹۳ طبع لندن مشاهیر الشرق جرجی زیدان منطبعه مصر ۱۹۰۵ و کتاب انقلاب ایران اثر برون.

(۳) رسالهٔ سیدجمال‌الدین اسد آبادی اثرلطف‌الله خان صفحه ۲۵و۸۳وبقول آقای‌حکمت‌سلیمان مشاور وزارت معارف که ازپیشقدمان نهضت‌ملی تورکیه بشمارمیروند (٤) دائرة المعارف بریتانیکا تحت عنوان ترکیه

(٥) اثر فون گرهارد فون مند Von Gerhard von Mende موسوم به مبارزهٔ ملی در ترکستان روس Der Nationale Kampf Der Ruslandturken طبع برلن۱۹۳٦.

(٦) سیدجمال‌الدین افغانی (بزبان اردو ازطرف جامعهٔ اسلامیهٔ ملیهٔ دهلی‌صفحه (۳۰) و کتاب (گوردون درخرطوم) اثر ویلفرد بلنت صفحه ۱٤۸طبع ۱۹۲۱ (۷)صفحه ٤۳ کتاب حیات سید جمالدین افغان تالیف آقای خوگیانی (۸) کتاب بیداری ایران اثر ناظم الاسلام کرمانی صفحه (۱۰۲).

وخلاصه در هر نقطه از ممالك اسلامی، مشعل فروزانی را در سینه های افسردهٔ مردمان، می افروخت.

این بود شمهٔ ازخدمات سید درراه بیداری ملل مشرق، اکنون به بینیم در شق دوم یعنی درقسمت ضد استعمار چه اقداماتی کرده است؟

سید جمال الدین یکی ازاولین اشخاصی بود که خطراستیلای فرنگ‌را برعالم‌شرق‌احساس ونتائج وخیمهٔ این تسلط را برای‌دنیای اسلامی حدس‌زده برد. بنابران‌یکی ازهدف‌های‌اساسی زندگانی خویش را عبارت از مبارزه بر علیه استعمار غربیون قرار داده، در تمام ادوار حیات‌شریف خود، لحظهٔازین‌ارمان مقدس‌دست بردار نشد. اما او این مقصود بزرگ قلبی‌را بمانند بسا اشخاص دیگر صرف نظر بعواطف و احساسات خویش جستجو نمیکرد، بلکه بمثل یك سیاستمدار متین وبا استقامت، درراه حصول این منظور کوشیده درین‌راه ازهیچیك وسیله فروگذاری‌نداشت. وازهمین جاست که‌وی را در قطاریکی‌ازبهترین‌سیاسیون شمار کرده اند.

مثلا زمانی بادولت انگلیس برای اقدامات برخلاف حکومت زار روس‌طرح اتحاد میریخت وازین راه میخواست قدمی بطرف مقصد اصلی خویش که عبارت از آزاد ساختن ملل شرقی ازقید اسارت باشد، نزدیك شودوگاهی برخلاف نظر به‌ظروف‌بفکر اتحادبار وسیه می‌افتاد، تابه کمك‌آن‌دولت دست انگلیس‌را ازاقوام اسلامی کوتاه سازد. ووقتی هم که از این هردو نقشه مایوس میگشت، در صدد استفاده از اختلافات و رقابت های ذات البینی دول بزرگ غربی می‌برآمد ـ وبالاخره دراوقاتیکه ازتمام جهات امیدش قطع میگشت، تصمیم میگرفت از خود ملل اسلامی اتحادی بوجودآورده آن را بمقابل‌استعماریون استعمال نماید. (۱)

چنانچه در مدت پانزده سال فعالیت سیاسی خویش، هریك ازین نقشه های ضد و نقیض را چندین مرتبه مورد امتحان قرار داده امید های خویش‌را بران‌وضع میکرد، وبسا اوقات ازاین اقدامات خویش نتائجی‌نیز حاصل مینمود.

همین مسئله نشان میدهد که سید جمال‌الدین قبل از همه یك دیپلومات ماهر و موقع شناس بود که باوضاع سیاست بخوبی پی برده، نظر باقتضاآت زمان و مکان وسائل وقوه های جدیدی‌را (۲) برای پیشبرد مقصد خویش بکار می انداخت.

شاید سید جمال‌الدین ازاین مسلمانی بوده باشد که به‌اهمیت سیاسی عقیدهٔ پان اسلامیزم (یعنی‌اتحاد اسلام) پی برده (۳) درصدداستفاده

---

(۱) جریدهٔ کاوه شماره ۳ سال دوم دورهٔ جدید صفحه (۱۰) وسید جمال‌الدین‌اسدابادی اثر لطف‌الله خان صفحه (۵۵) ومجلهٔ دنیای‌اسلام Revue du Monde Musulman ماه مارچ ۱۹۲۲ ـ (۲) اثر براون موسوم به انقلاب‌ایران نقل‌ازجریدهٔ کاوه‌سال‌دوم دورهٔجدید شماره۳صفحه(۱۰)ـ(۳)دنیای جدیداسلام‌اثرلاثراپ ستودارد Lothrop Stoddard, The New World of Islam طبع لندن ۱۹۲۲ فصل‌دوم (پان اسلامیزم)

ازاین عامل بزرگ افتاده زیرا هر باریکه کار را برخود دشوار میدید، دست باین حربه مدهش زده ودول استعماری را بلرزه می‌آورد و آنها را وادار بقبول مقاصد خویش میساخت.

چنانچه وقتی برای بار اول در جریدهٔ عروة الوثقی که در پاریس بزبان عربی وفرانسه انتشار میداد موضوع (اتحاد مسلمین) را بشدت تمام تحت بحث قرارداد، بزودی ویلفرد بلنت سیاسی و نویسندهٔ انگلیس او را از طرف گلیدستن رئیس الوزرای بریطانیا دعوت آمدن به لندن داد و چرچل وزیر هند با نامبرده مذاکرات رادر خصوص اتحاد انگلستان باممالک اسلامی برعلیه دولت زاریه شروع کرد (۱).

و زمانی هم دولت بریطانیا نامبرده را برای میانجی گری بین خود ومجاهد معروف محمداحمد سودانی دعوت کرده ولی موافقت بعمل نیامد. (۲)

همچنین در سال ۱۸۸۶ که سید از طرف انگلستان مایوس شد، به روسیه مسافرت نمودو ابتداء مدت چند ماه در ولادی کوکاز (در قفقاز) به تبلیغ عقیدهٔ پان اسلامیزم در بین مسلمانان روسیه پرداخت (۳) و وقتیکه حکومت روسیه راملتفت شخصیت خویش ساخت به مسکو وبطرز بورك مسافرت وبا (کاتکوف) مدیر جریدهٔ (مسکوی) مراوده را قائم نمود نامبرده راتا اندازهٔ زیاد با خود همفکر ساخت که دولت روس با دول مسلمان اتحادی قائم کرده دست انگلیس را ازین ممالك کوتاه سازد. ولی درین بین کاتکوف در گذشت ونقشهٔ سید جمال الدین عقیم ماند — وکذا باردیگر حینیکه ناصرالدین شاه قاجار باوماموریت سیاسی در دربار روسیه داده بود با (دیگرس) رئیس الوزراء و (زینوویف) مشاور وزارت خارجه وجنرال (ریختر) ملاقاتهای مفصلی بعمل آورده نقشهٔ خویش را بایشان تلقین نمود ولی زمامداران روس بااو همراهی نکردند. (٤)

معلومات اودر سیاسیات اروپائی ازین واقعه خوبتر واضح میشود که درسال (۱۸۸۳) زمانیکه درسر مسئلهٔ تصرف انگلیس برمصر عقاید عامهٔ فرانسه برخلاف انگلیس سخت بر آشفته بود، سید عزم مسافرت پاریس را کرده بزودی با (موسیوروشفور) مدیر روزنامهٔ (انترانسیژان) که از دشمنان انگلیس ومخصوصاً در قضیهٔ مصر بشدت متأثر شده بود ارتباطی قائم نموده مدت خیلی درازی بوسیلهٔ جریدهٔ موصوف اذهان عامهٔ فرانسه را برخلاف انگلیسها تحریك میکرد. (٥)

و موقع دیگر حینیکه حکومت ناصرالدین شاه

---

(۱) جریدهٔ کاوه دورهٔ جدید سال دوم شمارهٔ ۳ صفحهٔ (۸) سید جمال الدین اسدآبادی اثر لطف الله خان صفحهٔ (٤٥)

(۲) بیداری ایران اثر ناظم الاسلام صفحهٔ (۹۳)

(۳) سیدجمال الدین افغانی اثر مکتبهٔ جامعهٔ ملیهٔ اسلامیهٔ دهلی صفحهٔ (٤۳) و جریدهٔ کاوه سال دوم دورهٔ جدید شمارهٔ ۳ (صفحهٔ ۸)

(٤) سید جمال الدین افغانی اثر مکتبهٔ جامعهٔ ملیهٔ اسلامیهٔ دهلی صفحهٔ (۳۹)

(٥) مجلهٔ مرکورد وفرانس Mercure de France ماه دسمبر ۱۹۳۸

امتیاز جهازرانی رود کارون را بانگلیز واگذار نمود درجرائد المان یك سلسله مقالاتی دایر برمفاد انگلیس درقرارداد امتیاز مذکور، منتشر ساخته دولت روسیه‌را بمخالفت انگلیس درایران تحریص نمود (۱) تا باینصورت از اثر رقابت دولتین استقلال دولت ایران که ازاثر قرار داد های‌معادن وانحصار تمباکو وغیره تحت الشعاع بریطانیا قرار گرفته بود مصئون بماند.

اما برجسته ترین پلان سیاسی حضرت سید جمال الدین عبارت از همان نقشهٔ اتحاد دول اسلامی بود که بمرحوم سلطان عبدالحمیدخان تقدیم کرده بموجب پلان مذکور بایستی دول اسلامی یك جامعهٔ مللی را برای خود تشکیل داده و مسائل مشترکه را دران باتفاق فیصله میکردند. ازجملهٔ مواد دلچسپیکه درنقشهٔ مزبور درج گردیکی‌این بود که‌ممالك اسلامی گرچه‌هدف اصلی ایشان، مبارزه وجلوگیری‌از استعماریون میباشد ولی این مقصود را نظر بوقت ومکان بدوصورت انجام بدهند:

وقتیکه خود را قوی وحریفان را ضعیف وسست حس میکنند بصورت مجموعی اعلان جهاد را صادر نمایند ودر مواقعیکه خویشتن‌را دربرابر آنان ضعیف وبی‌قوت می بینند عموماً ازخریداری اموال اروپائی خود داری کنند. گویا موجد ومبتکر اصول مقاطعه (یابایکات) سید بوده است. (۲)

بالجمله‌سیددرسیاست یدطولائی‌داشته‌وچنان نقشه های دقیق وبی‌سابقه را ازفکر خود طرح وایجاد میکرد وبچنان مهارت وتردستی آنهارا شخصاً بموقع عمل میگذاشت که سیاسیون بزرگ دنیا در برابر او دوچار حیرت میشدند.

ازین است که علما وسیاستمداران بیگانه که بااو روبروشده اند عموماًحضرتش‌را یك سیاس ماهروچیره دست شناخته‌دستهٔ ازایشان دربارهٔ اوبقرارذیل‌اظهارعقیده‌کرده‌اند« سیدجمال‌الدین نابغهٔ بود که باسرمایه زبان وقلم، علم وعشق به‌اسلام، پادشاهان رابلرزه‌آورد وطرح های سیاسیون اروپائی‌رابرهم زد وقوتهای مجهولی را درین راه بکار انداخت وبالاخره هم عامل مهم نهضت اصلاحی عالم اسلام ومخصوصاً نهضت ملی وحزب وطنی مصر گردید» (۳)

خلاصه‌سید مرحوم‌همچنانیکه‌از دیگرجنبه ها شخصیت ممتازوفوق‌العادهٔ بشمارمیرفت ازلحاظ سیاستمداری نیز ستارهٔ درخشانی در افق دیپلوماسی‌شرق‌بشماررفته کارنامه های مشعشع اوزیب صفحات تاریخ جهان باقی مانده است.

شك نیست که سیدبااین همه فعالیت سرشار سیاسی وبااینگونه مهارت وتردستی که خداوند

---

(۱) کتاب بیداری ایران اثرناظم الاسلام کرمانی صفحهٔ (۱۰۳) وسیدجمال‌الدین اسد آبادی اثرلطف‌الله خان صفحه (۱۰۶) (۲) سیدجمال‌الدین اسدآبادی اثرلطف‌الله خان صفحه (۵۷و۵۸) (۳) انقلاب ایران اثر پروفیسر براون وکتاب گوردون درخرطوم اثرو یلفرد بلنت (نقل ازجریدهٔ کوه‌شماره ۳ صفحه ۱۰ سال ۲ دورهٔ جدید)

به‌او عطا فرموده بود ، درانجام کلیه نقشه های خویش موفق نگشت و با قلبی پرارمان از جهان چشم پوشید ... ولی تخمیرا که او در مزرعهٔ ممالك شرق و اسلامی کاشت ، چنان یك جنس بار وری بود که صد فیصد نتیجه داده ، عوارض روزگار نتوانست ریشهٔ آنرا قطع نماید بلکه دیر یا زود این تخم ها سبز شده کم کم نشو و نما یافت و اکنون قریب است بثمر برسد (۱) .

جای بسیار خوشبختی است که آن دنیای مشرق که سید مرحوم روز مرگ خویش در یك عالم اسارت و پراگندگی ، جهل و استبداد ، یأس و فتور ترك گفته بود ، امروز بحمد الله از یمن همان مجهودات و رهنمائی های صحیحهٔ وی و از اثر همت و فرزانگی دیگر فرزندان لایق خویش ، امثال اعلیحضرت نادرشاه غازی شهید رحمة الله علیه ، اعلیحضرت رضا شاه پهلوی ، مرحوم اتاترك ، مرحوم سعدز غلول و مرحوم امیر فیصل و امثال ایشان به ممالك مستقل و منظم تشکیل و اقوام مشرقی و اسلامی بالعموم با عقیدهٔ راسخ و اطمینان و امید واری کاملی بسوی آینده های درخشانی روان میباشند .

پس جا دارد که نسل موجوده و نسلهای آیندهٔ تمام اقوام مشرقی نام نامی آن مرد بین المللی خویش ، و آن هواخواه حریت و آزادی مشرقیان یعنی حضرت سید جمال الدین افغان را باحترام یاد کرده خاطرهٔ حیات با افتخار و محبت و حقشناسی وی را در قلوب خودها حفظ و باولادان خویش منتقل سازند .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما !

---

(۱) اثر گف Giff موسوم به « نظری برجنبش جدید در دنیای اسلام » طبع لندن ۱۹۳۲ فصل سوم .
A Survey of Modern Mouvment in the Moslem World

ذواتیکه درترتیب این کنفرانس بابنده کمك فرموده اند باین مختصر از ایشان تشکر میکنم :
از ذوقمندان خارجی : آقای کوم پترو کوارونی وزیرمختار ایطالیا مقیم کابل ، آقای گاسپانی پیش نماز سفارت ایطالیا ، آقای مومال مدیر مکتب عالی استقلال ، آقای حکمت اسماعیل مشاور وزارت معارف ، آقای شاکر طورال معلم فاکولتهٔ حقوق ، آقای جوادی معلم خریطه سازی مکتب فنون حربیه .
از علاقه مندان وطنی : جناب شرافتمآب سیدحسین خان پاشای کشری ، جناب میر غلام محمد خان « غبار » ، جناب عبدالله خان « افغان نویس » ، جناب محمد صالح خان کاتب صدارت عظمی ورفقای محترم انجمن ادبی .

یك منظره از حفله بادبود حضرت سید جمال الدین افغانی در کابل : آقای سید قاسم خان رشتیا معاون انجمن ادبی کنفرانس خود را ایراد میکنند .

یك منظره از حفلهٔ یادبود حضرت سید جمال الدین افغان در کابل: آقای سید قاسم خان رشتیا معاون انجمن ادبی کنفرانس خودرا ایراد میکنند.

شرح حال سید جمال الدین افغان

کنفرانس جناب عبدالرحمن خان

والاحضرتین معظم و حضار گرام !

موضوعی که‌میخواهم دربارهٔ آن صحبت کنم تنهاسفر وسیاحت وسیر وگردش سیدافغان است که نظر به قلت وقت مختصراً از کتاب های که‌راجع به‌شرح حال سیدبزرگ در نقاط والسنهٔ مختلفهٔ دنیا نوشته شده وقسمتی را هم از برخی مدارك محلی گردآورده و ترتیب داده‌ام .

همان طوریکه انسان تا به‌ظلمتی برنخورده است درپی روشن کردن شمعی نه می‌افتد طبیعت نیز تاافق زندگانی بشر را از ابرهای ظلمانی مستور نبیند مردان بزرگ ونوابغ نامی را اجازه نمیدهد پابعرصهٔ وجود گذارند . وقتی پرده از روی این گنج های شایگان برداشته می‌شود که‌بامشت انسانهای عادی بازشده ودیگر درکیسهٔ سعی واستعداد شان چیزی نمانده باشد که درمیدان گیرودار زندگی بدردشان خورده ودر راه دفع‌شر ورفع‌ضرر وجلوگیری‌ازتباهی وفنا بایشان خدمتی کرده بتواند .

هنگامیکه مشرق‌ومشرقیان‌سیاه‌پوشیده، ترك وایران درماتم نشسته ، دودهای تیره و مدهشی آسمان امن‌وسلام، راحت وآزادی سواد مصرو سودان، هندوبلوچستان‌را پوشیده ورایت سیاه استعمار درقلمرو ترکستان برافراشته شده بود.

درموقعیکه فرزندان نجیب وکوهسار باعظمت افغانی مصداق «وقودها الناس و الحجاره» گردید ، آتش خانه جنگی ونفاق دامان پاك وطن را فرا گرفته وشعله های سوزان آن ازگریبانی سرمیکشید که‌دست‌تطاول خارجیان نیز بسوی آن درازشده بود .....

آوانیکه ببرق خونین جهانگیری در اهتزاز وسرتاسر دنیای آزادی کش به‌بیماری خوفناك «جوع الارض» گرفتار بود .

زمانیکه دیگر نزدیك بود خورشید نیز مطلع خویش را تبدیل ومشرق را به ظلمت بیکران ولوله های محشرنمای آن تسلیم کند ودر کران تاکران افق شرق نور امیدی بچشم مسلمین نه می خورد ..... از کنارهٔ آسمان کهسار پاك

وطن ستارهٔ تابناکی طلوع کرد که فضای اقبال شرق را روشن ساخته و درعین زمان فروغ پاکش را ازدنیای غرب نیز دریغ نکرد. یعنی مردی بجهان آمد که اینك نام بزرگوار و ذکر خیراو بعداز صد سال مانند پیام آسمانی و مژدهٔ خوش قلب و روح دوستداران بشریت و اسلامیت را شاد می کند. این مرد بزرگ ونابغهٔ نام دار که « وجودش برای توهم وجمود یك پیغام مرگ بود (۱) » بنام علامهٔ روزگار سیدجمال الدین افغانی شناخته می شود.

سید ستارهٔ ثابتی نبود بلکه از سیاره های بشمار میرفت که همواره در گردش اند. آفتابی که این سیاره دورآن میگردید همان نظریهٔ عالی و مفکورهٔ بلند وی یعنی تنویر و نجات شرق واتحاد مسلمین بود که در راه آن دمی ازپا ننشسته ولحظهٔ فرو گذار نمیکرد وباقلبی شیداو بیقرار زوایای شرق وغرب را جسته به تسکین قلوب مضطرب و ناقرار وتحریك دلهای ساکن و جمود می پرداخت. گاهی مانند ستارهٔ بامداد ببالین خواب شبانان مسئول سرزده ووقتی رمه های مظلوم و بیچاره را به حرکت و امید اشت، شاهان را بیدار و رعایا رابه جنبش می آورد وزمانی هم چون سهیل به بستانها شتافته و همینکه نهال برومندی میدید میوه های مستعد آن را آب ورنگ میداد.

سید درشعبان سال ۱۲۵٤ درقریه اسعد آباد که درسمت مشرقی کابل در ساحل شرقی دریای کنر مقابل پشدواقع بودوا کنون متاسفانه جز خرابهٔ ازان دهکدهٔ تاریخی بجا نمانده و در اثرآب خیزی دریای کنراز بین رفته است بدنیا آمد. مادرمحترمش ازطرف پدر یوسف زائی واز طرف مادرسید بود. سیدتاسال هشتمین زندگی خویش درآن جامانده ودرنزد والد بزرگوار خویش تحصیل میکرد ومدتی هم از مرحوم سید فقیر پاچاجدسید حسین پاچا (۲) درس میگرفت.

درسال ۱۲٦۲ هنگامیکه اعلیحضرت امیر کبیر دوست محمد خان برار یکهٔ سلطنت جلوس نمودو بنابر برخی ایجابات سیاسی علامهٔ بزرگ سید صفدر پدر بزرگوار اورا به کابل جلب کردسیدنیز باپدر همراه بوده وتاسن هژده محترمانه درپایتخت زیسته ودر مسجد گذر گدری نزد ماهرابن علی درس خوانده (۳) علوم دینی، صرف، نحو، هیئت و نجوم وغیره را آموخت. درین موقع اعلیحضرت امیر کبیر عازم قندهار گردیده وجناب سید صفدر اجازه یافت که به کنر مراجعت فرماید، ولی دیری نگذشته بود که باجهان فانی وزود گذر وداع گفته وفرزند بزرگوارش راتنها گذاشت.

سید بعداز مرگ پدر مدتی در کنر مانده بالاخر در سال ۱۲۷۳ برای مرتبهٔ نخست ازوطن عزیزش افغانستان سفر کرده داخل هند

---

(۱) فقره فوق دراخبارافغانستان درزیر تصویرسید نوشته شده است (۲) قرارمعلومات سید حسین خان پاشا
(۳) از رستهٔ اشخاص بزرگ اثر یك هیئت علمیهٔ ترکیه تحت ریاست ابراهیم علاء الدین

گردید . در نیمهٔ سال بیستم سن شریف خویش یعنی در اواخر سال ۱۲۷۳ به مکهٔ معظمه عزیمت فرموده و بعداز ادای فریضهٔ مقدسهٔ حج وزیارت مدینهٔ مکرمه بجانب شامات و بیت‌المقدس ازان جابه عراق وازعراق به بعضی شهرهای ایران سیر وسیاحت فرموده از راه کرمان وارد بلوچستان و هندوستان ودر سال ۱۲۷۸ هجری حینیکه اعلیحضرت امیر کبیر درشهر جلال آباد توقف داشتند وارد خاک وطن گردیده ودرسلك مصاحبین شاهی شامل گردید و بادخایر علمی و تجارب عملی که درضمن مسافرت اندوخته بود کمر به خدمت وطن بسته و شهزاده محمد اعظم خان راکه بیشتر باو محبت والفت داشت تحت تعلیم و تربیه گرفت .

در سال ۱۲۷۸ به معیت امیر کبیر از جلال آباد برای دفع حملهٔ سردار سلطان احمد خان مرحوم به فراه بجانب قندهار عزیمت فرمود. موفقیت امیر دوست محمدخان دراثر تدابیر برجستهٔ او باعث نفوذ واقتدار سید گردید. حملهٔ دوم سردار سلطان احمد خان مرحوم برشهر هرات که به مرگ خودش ومقاومت بی ثمر شهزاده خان پسرش تمام شد نیز به مصلحت ومشورهٔ صحیح سید به موفقیت امیر کبیر انجامید ولی متاسفانه این پیروزی باروز مرگ وپایان عمر امیر دوست محمد خان تصادف نموده وسلطنت افغانستان مورد دعوی های مختلفهٔ شهزادگان قرار گرفت وسلامت مملکت در ورطهٔ خطر افتاد وشهزاده شیرعلیخان باوجود آنکه از برادران خود به‌سن کمتر بود اعلان پادشاهی کرد . سید وخامت موضوع رادریافته بفکر اصلاح افتاده وشهزاده محمد اعظم خان را به‌بیعت وادار ساخت امیر شیر علیخان نیز سید رامشیر ومصاحب خاص خویش مقرر فرموده ومصروف امورمملکتی وکشوری گردیدند .

در سال ۱۲۸۲ سید دراثر مخالفت محمد رفیق خان لودی که ازنقطهٔ نظر خدمات و نفوذ قومی وزیر اول در بار اعلیحضرت شیر علیخان بود مجبور شد که‌ازدربار سلطنتی کناره جوید وبعنوان مسافرت موقتی از حضور شاه اجازه گرفته داخل هندشد .

سیددرسفردوم‌خویش به‌هند ازطرف‌مامورین برطانوی پذیرائی مجللی دید ولی حکومت‌هند چون نفوذ افکار اورا میدانست هرچند ظاهراً اورا به میل خودش باز گذاشت ازو مراقبت می‌نمود تاآنکه خبر حملهٔ امیر محمداعظم خان ، هزیمت امیر شیرعلیخان ، تصرف کابل وجلوس امیر محمدافضل خان ، قتل محمدرفیق خان لودی، آمادگی اعلیحضرت امیر شیرعلیخان برای استرداد تاج وتخت.ورفتن امیر محمداعظم‌خان برای‌دفاع ازو بجانب قندهار ، اطلاع یافت واز راه چمن وکوئیته داخل افغانستان گردید . درین موقع چون سید استرداد سلطنت را به امیر شیرعلیخان

باعث مزید خونریزی و تباهی وطن میدانست از امداد او منصرف گردیده بطرفداری امیر محمداعظم‌خان همت گذاشت تاآنکه کامیاب گردیده و با او بکابل آمد و بعد از وفات امیر محمدافضل‌خان و جلوس امیر محمد اعظم‌خان برار یکهٔ سلطنت بحیث وزیر اول داخل کار شده و بیشتر ازپیشتر به‌اصلاح امور کشوری مشغول و مصروف گردید. تا بالاخر امیر شیر علی خان به همراهی پسرش امیر محمد یعقوب‌خان دوباره بر تخت کابل تصاحب نموده وزمام امور رابدست گرفت.

درین موقع سید درکابل بوده وشاه نظر به شخصیت سید درصدد انتقام نیفتا دلیکن .درینوقت چون وضع خاك وطن را برای عملی ساختن نقشه‌های بزرك خویش کافی نیافت لاجرم بعنوان سفر حج ازحضور شاه اجازه خواسته درسال ۱۲۵۸ ازکابل رهسپار هند شد. حکومت هندماندن اورا درخاك خویش صلاح ندانسته محترمانه‌ازو خواهش کرد که خارج گردد. سید نیز بزودی داخل دریا گردیده بعداز یکماه اقامت در هند بجانب سویز وازان جا به مصر تشریف فرما- گردیده درجامع ازهر اقامت گزین و حوضهٔ درسی قایم نمود. دیری نگذشته بود که افکار بلند و خیالات عالی سید افغان حکومت مصر را که تازه در تحت سلطهٔ اقتصادی انگلستان در آمده بود به‌خوف انداخته ومترصد بهانهٔ برای اخراج سیدساخت. تاآنکه بالاخره تیر حاسدین در اثر مسلمان شدن یك نفر کشیش نصرانی و انقلاب اقوام عیسوی مقیم مصر، به هدف خورده و اسباب اخراج سید را فراهم آورد.

لا بد سید به طرف استانبول حرکت کرد و ازطرف عالی پاشا صدر اعظم مملکت ترکیه که سید را بخوبی شناخته وقدر اورا می دانست پذیرائی خوبی دیده و اسباب راحتش فراهم گردید. درینجا نیز سید دست از کار نکشیده وهیچگونه معاونت فکری خویش را در راه تصحیح افکار درباریان واصلاح امور کشوری وخط مشی سیاسی حکومت دریغ نکرد. دیری نگذشته‌بود که‌دراثر اخلاص وعقیدت صدر اعظم از حضور سلطان بحیث‌عضو انجمن معارف باب عالی منظور ومنصوب گردید. بالاخر درپایان خدمات معارفی وکشوری شهرت ومحبوبیت اوبه درجهٔ‌رسید که‌دیگر شیخ‌الاسلام براو بر افروخته شده‌وازرشکی که‌به‌مقام‌شهرت‌وبزرگی‌او بردشاه را درحق او بدگمان و اندیشناك ساخت. در نتیجه‌سید افغان درسال ۱۲۸۷ قمری دراثر درخواست شاه از ترکیه خارج ودوباره داخل خاك مصر شد. هرچند درین سفرسید بزرگوار خیال نداشت به‌مسایل آن کشور تعلقی داشته باشد وصرف میخواست آثار قدیمه واماکن مهمهٔ تاریخی را از نظر بگذراند ومدت کمی در آن

جا بماند دوستی و گرمجوشی، تشویق و دلجوئی ریاض پاشا اورا معطل ساخت سید بعداز تاسیس مدرسهٔ علمی و تدریس و نطق در مجامع عامه یك انجمن سیاسی وحزب ملی از فضلا و دانشمندان مصر تشکیل داد و به‌تزریق افکار حریت سیاسی واقتصادی پرداخته منافع خارجه را مورد تنقید قرارداد که در نتیجه‌و یوپانی قونسل انگلیس اخراج سید رااز حکومت مصر تقاضا کرد. درین موقع زمام‌امور دردست توفیق پاشا بود لهذا خواهش انگلستان پذیرفته شده و سید درسال ۱۲۹٤ بایکی ازشاگردان افغان خویش بنام ابوتراب عازم هند ووارد حیدرآباد دکن گردید. ولی سفر سیدازمصر برای مملکت انگلستان خیلی گران تمام‌شد وحزب‌وطنی بعدازخارج شدن‌اومنقلب گردیده وبا انگلیس ها آویخت. وبرای اداره وانتظام امورخویش ازسید کتباً خواهش کردند که‌دوباره به مصر مراجعت فرماید ولی حکومت برطانیه سید را بصورت فوری به کلکته جلب وتحت نظارت قرار داد.

سیددرسال ۱۳۰۰ بروایتی برای مطالعهٔ اوضاع اجتماعی قوانین واصول مشروطیت به امریکا سفر کرده وبعدازچندماه گردش درآن دیار به لندن تشریف بردو میخواست در ینجا موردا قداماتی شوداما محیط انگلستان را برای پیشبرد افکارش مساعد نیافته به‌پاریس عزیمت فرمود. قبل ازرفتن به پاریس باپرنس ملکم خان‌سفیر ایران آشناشد واین‌شخص باعث رابطه بین‌شاه ایران وسید گردیده وپیشنهادات سیدرا دربارهٔ اصلاحات کشور ایران به شاه ایران فرستاد.

درپاریس شاگرد معروفش شیخ محمد عبده‌نیز باوملحق شده‌واز آزادی که‌درآن جانصیب شان شده‌بود استفاده کرده باب مراودةالوثقی را درپاریس تاسیس‌و به‌نشر مجلهٔ‌عروة الوثقی‌پرداخت این مجله تاثیر بزرگی بخشیده و چون مخصوصاً به سیاست استعماری حمله میکرد درمستعمرات شرقی‌برطانیه موردسانسور شدید قرار گرفت.سید علاوتاً راجع به مسائل سیاسی‌ممالك اسلامی شرقی مقالاتی نوشته‌ونشر میکرد و فضلا وعلمای فرانسوی را به صحبت خویش می پذیرفت در همین موقع بود که‌بافیلسوف قرن۱۹ فرانسه ارنست‌رنان داخل مناظرهٔ قلمی شده‌وبعدازان باا‌و مصاحبه نموده ورفقای قدیمش ابن سینا وابن الرشد رابیدش آورد (۱).

پس ازان بلنت نویسنده و سیاس انگلیس که دوست سیدبود اورا به لندن دعوت نمود سید بلندن رفت ولی چون در مسایل سیاسی باسیاسیون انگلیسی موافقت حاصل نشددوباره به پاریس مراجعت کرد. در همین موقع بود که‌سید درمجلسی که بلنت نیزحاضر بود در بارهٔ

(۱) صفحه۴۰۳ کتاب‌نطق وکنفرانس های ارنست رنان طبع پاریس ۱۹۳۵

حیات خاندانی وزندگی اولی خویش درافغانستان کنفراس داد (۱).

بالاخر شهرت بزرگی سید درشرق وغرب انعکاس یافته وملل شرقی قدر ومنزلت او را فهمیدندوازودرخواست مراجعت کردند.وازمیانه ناصرالدین شاه قاجارمقدم ازهمه تلگرافات متعدد باو کشید. سیدنیز که سفرش رابه ایران موافق آمال وخیالات خود میدانست خواهش اوراپذیرفته ازراه نجد وعراق به اصفهان وازان جاوارد طهران گردید.

ناصرالدین شاه باحترام زیادی اورا بدربار خویش راه داده و زمام امور رابدست اوداد.

سید درایران معیار اشغال رتبه ومنصب را تغیر ولیاقت را مقیاس ترقی قرار داده یک عده ازمامورین را که ازراه دیگری پیش رفته بودند معزول ساخت وبه این ترتیب مخالفینی برای خود تهیه کرد که بالاخرشاه را ازوی گردانیده وناراض ساختند.سیدازراه انزلی عازم خاك روسیه شد. حکومت روس که به شخصیت عالی اوپی برده بودسید را به احترام زیادی پذیرفته وبه قطارمخصوص شاهی به مسکو فرستاد که بعدازچندی به پطروگراد تشریف برد.

سیدافغان درخاك روس باعلماو فضلا آمیخته ودر مجامع علمی نطقهاوخطابه های غرا ایراد نموده برسیاست روسیه ومشرق و نواقص خط مشی حکومت بنای انتقادرا گذاشت وطرفدارانی یافت. ضمناً اجازهٔ طبع قران مجید راززار روس حاصل نمود اما در آخر مامورین دولتی باو همراهی نکرده وبنابران سیددر ۱۳۰۶ ازراه پولیند بالمان عزیمت فرمود.

درین موقع ناصرالدین شاه قاجار که ملتفت اوضاع گذشتهٔ خویش با سید گشته وازان متاثر بود به مقام میونخ باو ملاقات وازسید خواهش نمود که باو به ایران برود وضمناً یك ماموریت سیاسی دردربار روسیه باوداد که سید پس ازانجام آن به طهران بازگشت فرمود.

این مرتبه سید انجمن بزرگی درایران تاسیس ودرس وطن پرستی را شروع کرده شهرت فضیلت ولیاقتش سرتاسر کشور را فراگرفت. درباریان باوحسدبرده وبه همدستی بعضی رجال مقتدر دربار شاه را ازورنجانیدند لابد سید باخاطری افسرده وناشاد بزیارت شهزاده عبدالعظیم رفت ولی درینجا نیز مردم که طبعاً باوگرویده شده بودند بدورش اجتماع نموده واونیز خطابه ها ونطق های موثرش را ایراد میکرد تا بالاخر شاه باشدت تمامی بقوهٔ عسکری متوسل شده سید را از مزار شهزاده بیرون وباوضع رقت بار واسف آوری از خاك ایران اخراج کرد.

---

(۱) « قبضهٔ مخفی انگلیس برمصر » اثر بلنت

سیدازین جابعراق تشریف برده ومدتی از طرف شاگران مخلص ووفادارش مورد خدمت گذاری وپرستاری بود.

بعد ازاخراج از خاك ایران وصحت یافتن درعراق سید، سرراست به لندن رفته واخبار ضیاء الخافقین را به انگلیسی وعربی تاسیس ودران برای بیداری ممالك شرقی مقالاتی انتشار میداد اما بزودی اخبار اورا توقیف کردند.

پایان کار سلطان عبدالحمید ترك نامهٔ بدو نوشته وخواهش کرد به استانبول تشریف فرما گردد. سید چون خلق وذات سلطان را بخوبی میدانست در رفتن ترددداشت ولی تجدید خواهش سلطان اورا به سفر ترکیه واداشت. مدتی سلطان وقع زیادی باو گذاشته واورا در ردیف مصاحبین ومشاورین شاهی شامل ساخت وسیدنقشهٔ اتحاد ملل اسلامی را باو ارائه وسلطان آن را خیلی پسندیده اجازهٔ عملی ساختن آن را بخود سید عطا کرد. سید مکاتبی بنام زمامداران ورجال خبیر شرق نگاشته وجواب های مساعد گرفت. ولی متأسفانه نامهٔ ناصرالدین شاه قاجار که حاوی بر تخویف سلطان ترک از سید افغان بود عبدالحمید رانسبت بوی مظنون ساخت این مسئله چون مصادف باپیشنهاد بزرگ وعالی سید راجع به مقصد اتحاد مسلمین وتشکیل خلافت کبرای اسلامی بود طبعاً به منافع نمایندگان دول اجنبی برمی خورد واو چندین طرف صدای مخالفت سید را بگوش سلطان رسانیده وسلطان را از و برگردانید.

دیری نگذشته بود که سید بزرگ وعلامهٔ کبیر افغان به مرض سرطان که در فك اسفل او ظاهر شده بود گرفتار ومورد عملیات جراحی قرار گرفت وبنابرروایتی چون یك نفر گماشتهٔ یکی از سفارت ها که پرستار سید بود در زخم او ادویه التهاب دهندهٔ رامخلوط کرده بود درحالیکه سید نزدیك بودشفایابد مرضش عودت کرده و بزندگانی او خاتمه داد ودر سال ۱۳۱٤ قمری هجری مطابق ۹ مارچ ۱۸۹۷ میلادی برحمت ایزدی پیوست و نام نامی خودرا بر صفحهٔ تاریخ روزگار برای ابد بیادگار گذاشت. جنازهٔ او را جم غفیری که شاید زیاده واکثریت نفوس پای تخت ترکیه راتشکیل میداد ودر تاریخ آن شهر بی سابقهٔ مثال بود (به شیخلر مزارلغی) رسانیده مدفون نمودند میگویند هژده نفر دربین راه لکد کوب شده مردند.

لطفاً بعد ازین آقای ع، ر. ارمانجن را بنام «پژواك» بشناسید

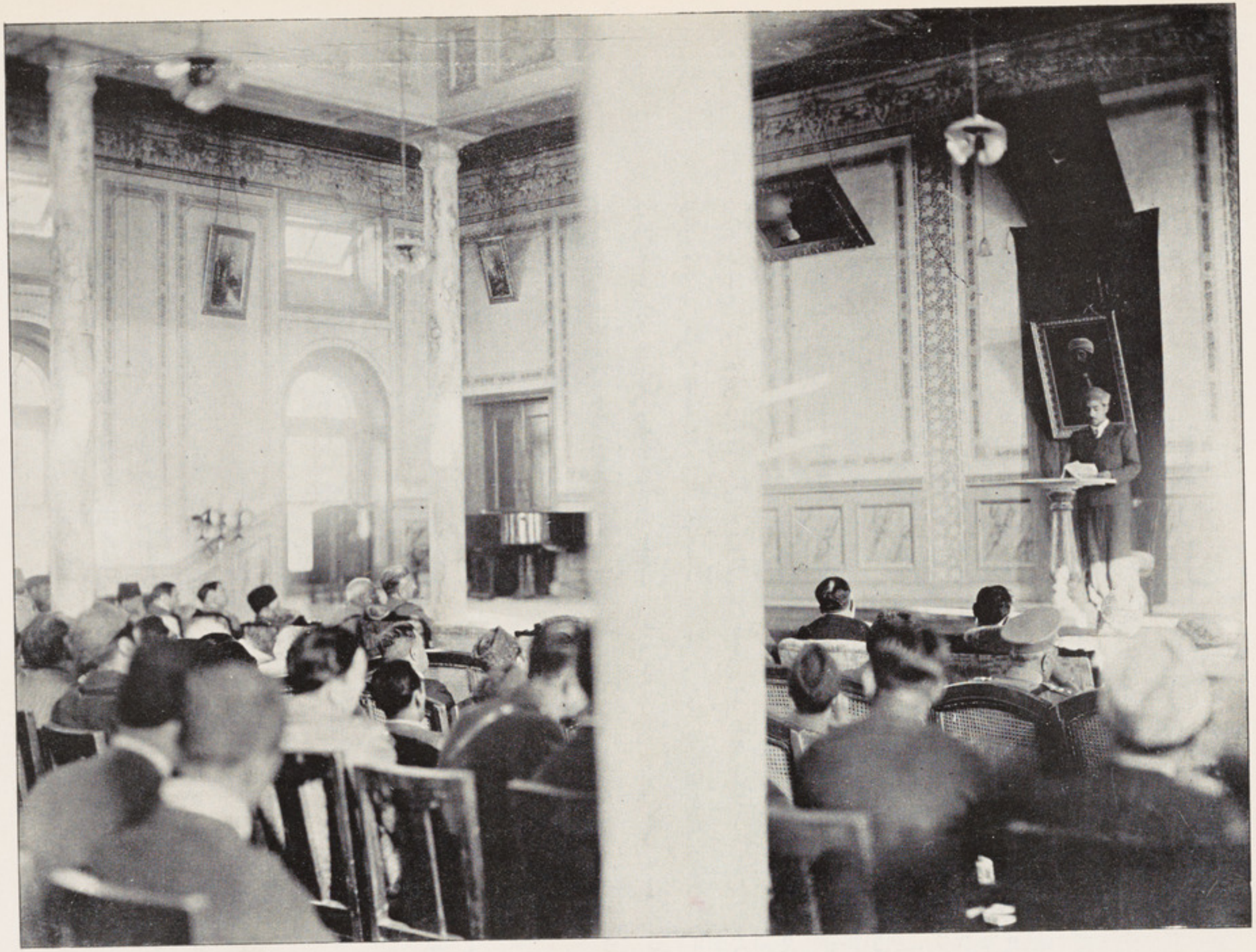

یك منظره از مجلس صدمین سالگرهٔ ولادت نابغهٔ شهیر افغانی سید جمال‌الدین علیه‌الرحمه در کابل : آقای عبدالرحمن خان « پژواك »
در موقع ایراد کنفرانس راجع به شرح حال و سیاحت های سید .

پښتون سید او ملي ژبه

کنفرانس جناب امین الله خان «زمریالی»

په حضور دوالاحضرتینو او محترمو ارویدونکو!

څنګه چه زما محترمو ملګرو د پښتون سید جمال الدین په شخصي او ذاتي صفتو او سوانح او سیاسي خدمتو باندي رڼا واچوله زه هم اجازه غواړم چه ددي پښتون سید دملي احساساتو په باب کښ څه عرض وکم:

هغه لوړ او مهم شي چه نومه وړي او نابغه یي څښتنان او خاوندان دي او د دوي او د عامو وګړو په مینځ کښ توپیر راولي ذاتي لوړوالي او غوره توپ یعني «شخصیت» دي او دا شخصیت دوي ته خوراډیري ښیګړي لکه دچارو دحقیقت میندل، دربړو او ستونزو منل او ځان ورته نیول، دیوه جوته او ښکاره مطلب او نصب العین لرل او داسي نور ..... ور بخښي او ورکوي یي

دنومه وړو مړو دصفتو څخه یو دمعاملاتو او چارو دحقیقت میندل دي یعني دا جتماعي او سیاسي چارو او قضایاو په تګ او تیرید و کښ هغه عوامل او حقایق وینی چه دعامو وګړو سترګي یي نه سي لیدای او دهر چا وجدان یي حقیقت ته نه سي رسیدای.

نو څنګه چه دوي دحوادثو پر حقیقت ښه پوهیږي او تر نورو ژر باندي رسیږي دټولني په سمون کښ هم دوي لمړي بیرغ اخیستونکي او عاملان دي او ستونزي او ربړونه هم دوي ته له دي لامله ډیرور پیښیږي.

پښتون سید جمال الدین هم دهغو مړو دډلي څخه وځکه: دي دبشریت خصوصاً دمسلمانانو او بالاخص دخپل ملت په درد و پوهیدلي و - او بر سیره پر دي چه ده دا سلام دیووالي دژورو او دقیقو فکرو دخپرولو هاند وکي او دشرق دویښولو او دشرق دنجات افکار یي دارو پاد باداري څخه دشرقیانو په مغزو کښ واچول دملیت دا صلاح او سمون په باره کښ یي هم علاجونه او چاري وښوولي او دده افکار او ویناوي دنن روځي ملت غوښتونکو ته هم ښه لوست او د ناسیونالیزمي دعقیدي او مسلك ښه معلم کیدای سي دي وائي:

«نیکبختي او ښه مرغي نسته مګر په قومیت سره او قومیت نسته مګر په ژبه سره او ژبي ته هغه وخت ژبه ویلای سو چه په ټولو هغو کار وچه دصنعت او حرفت خاوندان په ګټه ورکو او او ګټه اخیستو کښ ورته اړوي احاطه او لاس ولري».

بل ځای سید دانسان دیووالي پر فلسفه بحث کوي او دا یووالي پر دوو برخوویشي چه یو دځان یووالي او بل دکورنۍ یووالي دي هر کله چه زموږ مطلب دکورنۍ په یووالي کښ دي نو سیدیي په دي څیر بیان کوي:

"دخان دیو والی څخه ورو سته د کورنی یووالی دی او د کورنی دیووالی دژوندون روح، خوینبی او نژدی نژدیکت دی :او له دی لامله تولنه ډول ډول او جلا جلاد هر راز خو یو او طبیعتو خاوندان سره یو ځای کوی او دهغی یوی نتیجی د حاصلولو هاندکوی چه د دوی تولو وژوندون ته لازمی اوضرو ری شی کنل کیږی او هر یو د تولنی د ډلی چوپړ، چه په حقیقت کښ دده دخان یو والی دی په خورا مینه پرځان منی او کوی یی.

هر کله چه د انژدیکت او خپلوی لږ څه لیری سی د کورنی یووالی له مینځه وا خستل سی او د کلیوالو یووالی چه عبارت له څو کورنیو او څو ډلو څخه دی ښکاره سی او دا یو والی به د کلیوالو دیووالی په ډول کښ د هستی صورت ومومی او د دې تولنی د ډلی د ژوندون روح هغه مطلقه نژدیکت دی او دا مطلقه نژدیکت هغه کلیوال چه له څو تو لګیو څخه یو ځای سوی دی و دې ته ګماری چه تو له د ګټی د حاصلو لو د پاره په یوه لاس او زړه هاندو کی او عمومیه ضرورونه او ربړونه متحداً له مخی لیری او هیسته کی او د نورو کلیوالو سره ګور توب او د عزت او مرتبی د حاصلولو مقابله او هڅه ورته وکی او تل د لوړ توب او غوره والی غو ښتو نکی اوسی.

د کلیوالو د یووالی څخه ورو سته یووالی د جنسیت دی او دی یووالی ته غوره سوی حقیقت او ما هیت او د ژو ندون روح نسته مګر یو والی د لغت ـ او رښتیا داده چه دا د لغت یو والی عجیبه رابطه او غریبه خپلوی او پیوند دی او دغه یووالی د لغت دی چه هغه کلیوال چه مختلف او جلا جلا غرضونه لری او هغه تیرو نه چه ځانته ځانته د مقاصدو خاوندان دی د جنسیت دیووالی تر بیرغ لاندی دیوه مطلب د پاره بیائی او د دوی پاشلی قوت سره تولوی او د عامو د ګټو په لاس راوستلو او د ضرر په دفع کولو کښ د دوی تو له یوه خوله او یوه ژبه ګرزوی او د مرستی او د یوه ږبل ته لاس ورکوله حس په د دوی کښ ټینګوی او د عمومو د سعادت او ښه مرغی وحاصلولو او د بدمرغی وژغورلو ته یوه لوډله یو زړه او یوه ژبه ګرزوی او د یرو ګړی په یوه نوی ژوندون سره چه د جنسیت ژوندون دی ژوندی کوی او د خپلوا کی په ګینه یی ښایسته کوی».

د پښتون سیددی پورته بیان څخه جوتیږی چه سیددژبی مسئلی ته او د ملی ژبی و وجود ته چه د ملت د تفرقی د لیری کولو د وسائلو او د اجتماعی د مرضو ددوا و و څخه ګڼله کیږی ډیر په درنه سترګه کتل او اهمیت یی ورکاوه او په هغه وخت کښ چه سید د اعلیحضرت امیر شیر علیخان مشاور او مصاحب وده د اخپل سپیڅلی افکار ترتیب او مرحوم یاد سوی اعلیحضرت ته یی ورو راندی کړه او یقین دی چه د سید د منورو افکار غمی د ملی ژبی د ژوندون مسئله ده او جوته ده چه دې

مسئلی دپاد شاه په‌زړه کښ هم‌لویه اعیزه وکړه چه سمدلاسه‌یی ټول عسکری اوکشوری نومونه اوعناوین اوعسکری بولۍ په‌پښتو کړې او یوشی چه ترنن روځی پاته او دزمانی دهردم خیالۍ لاس پر برسوی نه‌دی همدغه عسکری اوکشوری عناوین او نومونه اوعسکری بولۍ دی چه په‌ملی ژبه ایښوولی سوی دی او ټینګه هیله ده چه تر ډیره وخته پوری به دپښتانه دملت په محیط کښ ورك نه سی .

بالعکس نوری ډیری اصطلاحی او نومونه په هره شعبه کښ رواج او وټاکل سوه مګر دپا یښت عمر یی دوو کالو ته ونرسیده او دغه دپر دی ژبی سبب و چه پښتانه سره‌له‌دی چه‌ددوی ذکاوت خپلو اوپردومنلی دی‌دمعارفه څه ګټه وانخسته ځکه : یوملت دمعارف څخه هغه وخت ګټه اخلی‌اود علم په ګیڼه ښایسته کیږی چه‌علم اومعارف دده‌په‌ژبه وی‌اودپښتون سیدجمال‌الدین څخه‌دامطلب هم‌پټ پاته نه‌دی او داملی وظیفه او فریضه یی هم ادا کړې ده دی وایی :

« که دیوه قوم علم ، معارف ، فنون اوصنعت په‌خپله ژبه اود خپل دجنس څخه وی اساس به یی‌په دوی کښ ټینګ پاته‌سی ډیر کلو نه‌به‌ورك نه سی او دهغه ټبر یا جنس ورك سوی اود پښو لویدلی اولاد اواحفاد کولای‌سی چه دخپلو نیکه ګانو دکتابو اومؤلفاتو څخه ګټه‌واخلی اوخپل مړ قوم اوټبر بیا ژوندی کی اوپه نوی عزت اوشرف ځان ښایسته کی که څه‌هم ددغه یادسوو علومو او معارف خاوندان نه‌وی‌او که علوم اومعارف اوصنایع په‌دوی کښ‌دبل اوپردی‌قوم او ټبرپه ژبه‌وی په‌لږمده اونه‌څه تغیر او بدلیدو سره به ورك اوله مینځه وا خیستل‌سی » .

« بل داچه که علوم اومعارف دخپل جنس په ژبه وی تحصیل بـه یی پرهغو وګړو اسانه اوکرښی اونقوش به یی‌په ذهنوکښ تل پاته‌سی اوعقلونه به یی دقائقوته ژر رسیږی او حقیقت به یی طالبانو ته ښه معلومیږی اوله دی لا مله علما او فضلا اود هنر خاوندان به په دغه جنس کښ زیا توب ومومی‌اود ښه مرغۍ او سعادت ورونه به ددوی ومخ تـه وپرا نیتل سی » .

داوو دپښتون سیدویل اوافکارپه‌دی‌باب کښ .

نوزما محترمـو مشرانو او ګرانو کشرانـو !

وینې‌ملتونه چه دخپلو مشرانو او نوابغو پـه یاد وبود باندی جشنونه اوددوی دسوانح یا دهغو مهمو نکاتو بیانو نه کوی محض تفریح یا خپل معلومات بل ته ښوول نه‌وی‌اوڅنګه چه په ظاهره ددوی قدر دانی کوی په معنوی صورت هم په درنه سترګه ورته ګوری یعنی ددوی پرخبر و چه بی‌بها مرغلری اودوی ته پاتـه دی ځان پوهوی اوعمل‌پر کوی‌نوڅنګه چه نن موږدلته‌سره ټول‌سوی یواو ددی پښتون په لویی او حکیمانه افکارو اقراریواوسرلوئی‌باندی کوو بایده دی

چه ددی نومه وړی پښتون په حاذقانه و یلو عملاً عمل وکو او خپله ملی ژبه وروز واو دخپل معارف اساس په ملی ژبه ټینګ کو او د معارف څخه هغه ګټه واخلو لکه چه نوری دنیا دخپل معارف څخه په خپله ژبه ګټه اخیسته ده .

پښتو کښ یو متل دی چه "پردی کټ تر نیمو شپووی " او پښتون سید هم د دی متل مطلب په دی عبارت ادا کوی چه : " کم هوښیار به د بل فخر دځان فخر بولی او کم هوښیار به بیله خپله جنسه په پردی فخر کوی ؟ .

هو کی ! دادپښتو متل او دسید ویل د ملیت داساس هغه ټینګ او منلی سوی قانون دی چه موږ باید سترګی ځنی پټی نه کو ـ او څنګه چه موږ دافغانستان او سید ونکی یو ملت ، یو ټبر او بلا استثنا پښتانه یو سرلوړی او فخر مو هم په پښتو سره دی نه په بله ژبه او دغه پښتو ژبه که پوره ده او که نیمګړی زموږ اړی او ماندی به پوره کوی او زموږ دملیت اساس به یه دغه پښتو ټینګیږی او که څوك بل څه فکر کوی یا ملی ګټه تر شخصی ګټه جاروی هغه چا ته پاتیږی چه دیوی خاشی دپاره پوستین سوځی .

او داعرض کوم چه :

ای زړګیه ! دپټن په څیر کریږې ته تر کله
دملت نښان دی ورك کی نپوهیږې ته تر کله
دخپل دو دپعشق کښ ځان لکه ککنس ته سره لمبه کړه
په پردی اور چه پریږې او سوځیږې ته تر کله

" زمریالی "

یوه روځی سحرو وی په خندا کښ
دا قانون مدام جاری دی په دنیا کښ
چه دریږی څوك دبل خوا کښ ور کیږی
ځکه ورکه سوه سپوږمۍ دلمر په خوا کښ

" الفت "

په پای کښ داڅو بیته دجناب رښتین او جناب اخلاص دپښتون سید په یاد وایم :

سید جمال الدین ته خطاب

له طبع څخه د جناب " رشتین "

ستا د کمال ، ستوری ځلیږی — ټولی دنیا ته ، یو رنګ ښکاریږی
تمام یوروپ کښ ، دی نوم یادیږی — پښتانه ځکه ، پټانا زیږی
قدردی مونږ ته ، اوس معلومیږی — نن دی په یادو ، جشنو نه کیږی

تمام افغان دی ، کړی انتظار
د خدا یه دپاره . را شه یو وار

ښکاره مشرق کښ ، لکه د نمر شوی — بیا په مغرب کښ ، میاشت داختر شوی
خاص له مشرقه ، په دوره سر شوی — لاړی وطن نه ، یو دم بهر شوی

مشهور دنیا کښې، په‌خپل هنر شوی دستر گو نور، د زړگی سر شوی
مصریان اوس ځکه پتا مفتون دی
ستاله احسانه، واړه ممنون دی.

بها د ره ځوانه، د دین جمال وی سراسر ټول، ډك له کمال وی
دانا او پوه، د قوم په حال وی په علم و فضل، ښیسته سنبال وی
وطن د پاره، لکه مشال وی په څه ځمونږ نه، خفه ملال وی
چه مونږ دی پریښو بل خواته لاړی
په خولی کښې ؤچی موشولی لاړی

مسلم دی یو کړو، په یو آواز هم دی خبر کړل، ترك و قفقاز
دژوند معجون دی، ورله کړه ساز درس د قرآن دی، کړلو آغاز
ټول دی خبر کړل، پدغه راز مصریان دی واړه، کړه سرفراز
چه دی تازه کړو روح د زغلول
روان پلار دی مصریان شو ټول

ودی بللو، تمام ایران ورته دی وکړو، دغه اعلان
چه متحد شی، نن له افغان تاسو یی ټول، مسلمانان
یو مو دی دین، یو مو ایمان وحدت پکار دی، په نن زمان
کافر پراته دی له مونږ چا پیره
بیا به کوی نو ارمان په تیره

سو دا دی داوه، چه مسلم یو شی یو ئی اساس شی، یو ئی تا دو شی
ټول متفق نن، په یو پلو شی په هر یو کار کښې، لږ شانتی روشی
لکه د نورو، دوی هم په دو شی ښکار د مقصد ته، هر ځای په څو شی
ودی ښود له مسلم ته لاره
خارج ته لاړی د دی د پاره

کارونه ستاو، ټول د تدبیر ودی کلام کښې، عجب تأثیر
ژوندی دی ټول کړی، په یوه تقریر مصر و ایران، هند و ازمیر
ورته دی وکړو، د حق تفسیر څو ځای پری ته شوی، ځکه اسیر
پاتی اوس مونږ ته ستاله لاسونو
«عروه وثقی» ده په ارمانونو

پښې چه کم وخت شوی ، په فرانسیا نو — په بحث سر شوی ، له عالمانو
مذهب دی رد کړو ، د دهریانو — ملامت نکړی ، فیلسوفانو
و پیژندلی ، ته یو روپیانو — شمیری دی ځکه ، له افغانانو

بیان دی دوی ته د حق مفهوم کړو
قدر دی خپل ښه ور معلوم کړو

« رشتین » خادم ، ته د اسلام وی — هم فیلسوف ، عالی مقام وی
تیزی ملت ته ، د میو جام وی — لائق د ډیر ، تعظیم اکرام وی
اخته همیش ، په غم دقام وی — شیرین زبانه ، شیرین کلام وی

خدایه پښتون بیرته بالا کړی
هغه شوکت ئی بیاور عطا کړی

سید جمال الدین پښتون

له طبعه خفه د جناب « اخلاص »

سید جمال الدین تاج د پښتو د افتخار — لمرو د مشرق لاړو مغرب ته یی انوار
ونه دطوبی د پښتون خوا پهبڼ کښې شوی — میوی یی هند کشمیر ایران یورپ ته شوی نثار
نمسی د پیر بابا سید علی ترمیزی کیږی — کنړ کښې یی خپلوان او تربوران دی معلومدار
کوشش یی د وحدت کاوه هر چیرته د اسلام — ایران او فلسطین مصر یی ټول شو منت بار
خدمت د جامعی ته یی ملا کلکه وه تړلی — خاوند دلوړ همت وه تیر اوه یی ځکه زیار
زړه یی مقناطیس ودهر رنګ علومو ځکه — حاصل یی ډیر علوم کړل په کم عمر کښې یووار
پښتو یی ملی ژبه وه تازی یی وه ښه یاده — ترکی که انګلیسی وه په فارسی کښې ونامدار
په روسی او فرانسی کښې هم دی پوه و لږ و ډیر — لیکل یی کتابونه په لسان د هر دیار
په مرأة الافغان کښې یی ښکاره مخ د معنی دی — په عروة الوثقی یی د اسلام و ښوده لار
د دهر یانود کور غم رد نیچر شه د سید — تقریر یی په تحقیق ځلانده تیغ و ښه ابدار
پښتون ورپسی ژاړی په سروستر گوشپه او روخ — پیدا به کله بیادا سی پښتون شی کمالدار
اوس را شه ای سیده ناز ولی شه دقام — ترڅو به مشرف وی استامبول ستا په مزار
واړه دی که زاړه پښتانه تا ته په « اخلاص » دی — نن ورځ دی په کابل کښې جشن کیږی په یادگار

اوس نو خپله وینا په دی جمله ختموم چه :
مغفور او مرحوم د ی وی زمور د پښتنو الی پالونکی اعلیحضرت محمد نادرشاه ژوندی دی وی زموږ د پښتو روزنکی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه .

سید با فضل فضیلت شعار

نشیدهٔ است که فاضل محترم آقای خلیلی برای محفل سید جمال‌الدین افغان سروده و از طرف آقای «برشنا» قرائت گردیده است.

راز تعالی و بقای حیات — طنطنهٔ کارگهٔ کاینات
مقصد خوشبختی و فرخندگی — ماحصل و لذت این زندگی
عظمت این عالم کون و فساد — دست خدا بسته بدانش نهاد
هست قیاسات رقای ملل — بر سر ارباب هنر مستدل
نازش هر قوم بمردان اوست — بسته به افکار بزرگان اوست
میدهد امروز بما افتخار — سید با فضل فضیلت شعار
روشنی دیدهٔ بینای شرق — قلب قوی دست توانای شرق
آیت حق، حجت پروردگار — فخر زمین، نابغهٔ روزگار
از اثر دانش گیتی فروز — وهم براندازو خرافات سوز

* * *

بود دران عهد پراز اضطراب — چشم جهان بین مسلمان بخواب
وحدت اسلام زهم ریخته — مشرق و مغرب بهم آویخته
پیکر اسلام مجزا زهم — عضو زعضوش شده بیجا زهم
در بدل وحدت و مهر و وفاق — جای گزین، گشته بلای نفاق
گشته مجزا تن مجروح او — غرقه بخون پیکر بی‌روح او
قبلهٔ حق، مهبط دین هدا — کعبهٔ مومن، حرم کبریا
بود دران معرکهٔ گیر و دار — در کف امواج حوادث فگار
هند جدا گشته و افغان جدا — ترک جدا، کشور ایران جدا
بود نظامیه و دارالسلام — پی‌سپر جور و جفا والسلام
نی اثر درد تمنا در او — نی هنر دست توانا در او
منصرف از حکمت قرآنیان — عاشق اسطورهٔ یونانیان
حکمت او منحصر قیل و قال — کرده بپا برسر حرفی جدال

* * *

گشت در این معرکهٔ هول‌بار — بارقهٔ نور ازل آشکار
سید ما قافله سالار شرق — پرده برافکند زاسرار شرق
دیدهٔ بیدار دلان باز کرد — رسم کهن را زنو آغاز کرد
سلسله‌از گردن شیران کشید — تفرقه از جمع دلیران کشید
صلح بیاورد وصلاح امم — تازه طریقی به فلاح امم
سیلی حق بر رخ ایام کوفت — نوبت‌دین برسراهرام کوفت

* * *

فخر وطن فاضل نام آور ما ! — شیر دلا ! پاك نژادا ! سرا !
کرده به‌فضل توجهان‌اعتراف — از خودو بیگانه‌بدون خلاف
فلسفه پیرای اروپا زنان — گشت به‌مدح‌هنرت‌ترزبان
شد به شگفت ازدل دانای‌تو — معتقد روح توانای‌تو
توبه جهان طرح نوانگیختی — فلسفه و دین بهم آمیختی
ای بتو تاریخ وطن ارجمند — کشور کهسار بتو سر بلند
میکند امروز بمیلاد تو — ناز بخود کشور آزاد تو
روح تو فرخنده ومسرور باد — چشم بداز کشور تودور باد
باد زما بر تو درودوسلام — تا ابد ای سید ذو الاحترام

قطعه

گیتی که اولش عدم وآخرش فنا ست — در حق او گمان ثبات و بقا خطا ست
مشکلتر آنکه گر بمثل دور روزگار — روزی‌دومهلتی دهدت گوئی آن بقاست
نی نی‌که در زمانه تو مخصوص نیستی — بر هر که بنگری بهمین درد مبتلا ست
ازسنگ گریه بین ومگو کین ترشح ست — ازکوه ناله بین و مپندار کان صداست

(ظهیر فاریابی)

تعلیمات و هدایات اسلامی

سید جمال‌الدین افغانی

بقلم میاء اورا دالدین

هرگاه بصفحات تواریخ عالم نظر عمیقی افگنیم وچند صد سال پیش را به قهقرأ ملاحظه کنیم باکمال وضوح می بینیم که ملت اسلام یکی ازملل بزرگ عالم ، ومذهبش آخرین مذهب رسمی دنیا بشمار میرود که مدتی ازدریای چین تااوقیانوس اطلس را ممالك اسلامی در تحت تصرف داشتند . وحدودش از طرف مشرق بچین واز مغرب به اوقیانوس اطلس وقسمتی از فرانسه واسپانیا - وازطرف شمال به (وین) وبه سائیبریا واز جنوب بدریای عمان وخط استواء منتهی میشد : وازطوایف متنوعه وملل مختلفهٔ دنیا چون عرب وعجم وچین ومغول، ترك وتاتار وخراسان وهند وفارس مرکب ومتشکل ودرتحت کلمهٔ مقدسهٔ محمد رسول‌الله صلی‌الله علیه واله وسلم هم آواز وبرادر وشریك درنفع وضرر بودند .

حینیکه از تاریخ ٦٧٣ هجری قمری که دورهٔ بنی عباس خاتمه یافت وخلافت بدیگر سلاطین اسلامی رسید هرقطعه از ممالك فوق درتحت سلطنت یك پادشاه اداره میشد . وزمانی در تاریخ دیده میشود که بیشتر از ٢٨ ملیون فرسنگ مربع درتحت تصرف تاجداران اسلامی بود . ودرین مدت روز بروز برعدهٔ مسلمانان افزوده واسلام قوی تر میشد : چنانچه در عهد خلفای امویه تا ساکنین شمال افریقا مسلمان وقانون محمدی صلی‌الله علیه وسلم را تا اسپانیه و فرانسه جاری نموده بودند - همچنین خلفای عباسیه بامنشور اسلام تاهند وچین رفته فتوحات بزرگی نمودند چنانچه سلطان محمد فاتح و دیگر سلاطین آل عثمان بقوت شمشیر اسلامی تمامی بالقانات واسیای کوچك و مجارستان را فاتح وکتاب الله را تا (وین) بردند .

داکتر گوستا و لوبون فرانسوی میگوید : اروپائیان درتحت نفوذ علوم و فنون مسلمانان درین نزدیکی خود را خارج نموده اند - درخشندگی ونورانیتی که در اروپا و آسیا از مدنیت این قوم ذکی حاصل شده است اصلاً فراموش شدنی نیست - آیا نامداران بزرگ اسلام مانند ابن سینا وابن رشد وامام رازی را فراموش کردن امکان دارد ؟

دیگری از فلاسفهٔ اروپا میگوید : نمیدانم که اسلام چگونه عطا کرد برما در ظرف مدت دوقرن این همه از فلکیون وعلمای هیئت ونجوم وفلاسفه را که شمار افراد آن وقت طولانی را لازم دارد - باوجودیکه کلیسای ما

مدت ۱۲ قرن بر عالم مسیحیت مسلط بود و یکنفر فلك شناس و نجومی را بر ما روانداشت — سید جمال‌الدین افغان رحمةالله علیه میگوید : که پس از ظهور محمد مصطفا صلی‌الله علیه وسلم که تمامی قبائل عرب را متحد نموده امت واحد قرارداد و آنانرا بسوی مقصد واحد دعوت مینمود امت بزرگی تاسیس یافت که جناح مملکت وحکومت آن از رودخانه (تاج) دراسپانیا (اندلس) تارودخانه گانج در هند یعنی از آخر مشرق تا اول مغرب کشیده‌شد و بیرق های تمدن عالم اسلام در کرهٔ زمین بر افراشته گردید - در ان زمان اروپا در ظلمت و تاریکی جهل گرفتار بود .

آن مسلمانان حقیقی چون بحقیقت مذهب شان دلبستگی و بحقانیتش یقین داشتند جان‌ومال را فدای اسلامیت نموده و برای نگهداری آن از همه چیز چشم پوشیده ودر راه ترویج دین اسلام از هر علاقه دست کشیده فتح اسلام را شادی مسلمین و شکستش راعزاداری خود دانسته جان دادن را در راه اسلام با کمال اعتقاد واطمینان بگفتهٔ پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم - بایك ؛وجدومسرتی افتخار دانسته‌وجان میدادند.

نهصدسال این عقیدهٔ پاك؛ مسلمین راخداوند گاردنیا گردانید ونفوذ شان‌را درشرق وغرب عالم‌ساری وجاری‌ساخت. تاسنه ۸۹۸ هجری که تفکیك وتجزیهٔ ممالك اسلامی شروع وبدواً اندلس بتصرف ملت عیسوی در آمد مساجد و کتاب آسمانی مسلمانان طعمهٔ آتش گردید — و در ۱۱۲۱ عیسویان مشرق اروپا- عثمانیان را که تادروازهٔ وین رفته بودند عقب نشانیده ازان روز عالم اسلام رو بضعف گذاشته‌چنانچه در ۱۱۳۱ پلونی وصرب ازدست اسلامیان بیرون رفت- ودر ۱۱۸۸ قریم‌و تاتارستان ودر ۱۲٤٥ یونان وارمنستان وهجده شهر ایران - ودر ۱۲۵۷ الجزائر و هندوستان - و در سال ۱۲۸۱ قفقاز - ودر ۱۲۹۰ خیوه‌وبخاراو ترکستان . ودر ۱۲۹۱ تونس- ودر ۱۳۰۲ خطهٔ مرو- ودر ۱۳۲٦ بلغاریه -وبوسنیا- وهرزگووین- ودر ۱۳۲۹ مراکش — و در ۱۳۳۰ طرابلس غرب .

خلاصه اینکه باستثنای نفوس همین چند دولت اسلامی- افغانستان — ایران ترکیه- مصر حجاز- عراق — بقیه در تمام ممالك مختلفهٔ عالم منتشر و در تحت سلطنتهای مختلفهٔ مسیحی وغیره حیات اسیرانه رابسر میبرند . امروزکه ۱۳۵۸ سال‌از هجرت محمدمصطفی خاتم النبیین پیغمبر اسلام میگذرد اسلام بدرجهٔ ضعیف ، و مسلمانی باندازهٔ بی‌مقدار شده که بواسطهٔ نفاق‌وشقاق وعدم اتحادیکه در بین عالم اسلام است هر قطعه از قطعات مقدسهٔ اسلام درچنگ دولتی وهر قسمتی از خاکش دستخوش سلطنتی گردیده است

همان اسلامیکه هزار سال بعد از هجرت ـ بیشتر از ۲۸ ملیون فرسخ مربع در تحت تصرف تاجداران اسلام داشت ؛ امروز دول اسلامی منحصر بافغانستان ، ایران ، ترکیه ، مصر ، حجاز ، وعراق و بیشتر از چند هزار فرسخ مربع در تحت تصرف شان نیست . این است حال تفرقهٔ قوای اسلامی و تشتت عالم اسلام ـ

سید مرحوم میفرماید: از بسکه همدردی و تعاون درین عالم اسلام مفقود ومسدود گردیده هیچ قومی را با قومی وملتی را با ملتی رابطه وعاطفهٔ اسلامیانه نمانده باوجودیکه خداوند متعال به تمام عالم اسلام باعتصام و تمسک بر قرآن عظیم الشان ـ و منتها درجه اتحاد و اتفاق شان ـ وخود داری از تشتت و تفرقه واختلاف آنها . هدایت بلکه امر ونهی صریح فرموده ـ

(واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا) محکم کنید و چنگ بزنید بر رسن محکم و متین الله تبارك و تعالی ـ که قرآن و شریعت غرای محمدی صلعم است با تفاق و جمعیت تام ـ و هرگز تفرقه واختلاف را پسند نکنید ـ این دو امر بزرگ وخطیر ستون قوی ورکن متین اسلام است و هر که ازین دو امر بزرگ مخالفت وبی اعتنائی نمود ـ گرفتار مذلت و فلاکت دنیا ـ وعذاب آخرت خواهد شد ـ چنانچه نبی کریم صلعم فرموده (من شذ شذ فی النار) کسیکه ماند جمعیت اسلام را میماند در آتش دوزخ (ان المؤمن للمؤمن منزلته احد اعضائه اذا مس احدهما الم تاثر له الاخر) ونیز از تفرقه و تشتت نهی فرموده ـ (لا تقاطعوا و لا تحاسدوا و کونوا عباد الله اخوانا) مناسبات دوستی و برادری خودرا قطع نکنید وکینه وحسد نکنید و بشوید بندگان خدا وباهم برادر ـ این است هدایات و تاکیدات نبی کریم صلعم ـ در موضوع همدردی ومواسات واخوت واتحاد ـ و نهی از تفرقه و تشتت واختلاف عالم اسلام !

علامهٔ سید مرحوم درین موضوع بسا براهین قاطعهٔ قرآنیه را ایرا فرموده که (انما المومنون اخوة) جز این نیست که تمامی مومنین شرقاً وغرباً باهم برادر هستند . اگر در بین شان کدام تفرقه و اختلاف ـ وجدال وقتال پیدا شود ـ آنرا حتماً اصلاح وشر و فساد شانرا محوه و نابود کنید ـ چنانچه الله تبارك و تعالی میفرماید (وان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احداهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفئی الی امر الله) اگر دو طائفه از مومنها باهم قتال وجدال داشتند ـ آنرا حتماً اصلاح کنید ـ پس اگر یکی از ایشان بر دیگری تجاوز و تعدی میکردند پس شما با طائفهٔ باغیه ومتجاوزین قتال بکنید تا ایشان از تجاوز و تعدی خود به انقیاد حکم خدا راجع و قانع شوند ـ پس چه جائیکه ملت اسلام با اجنبی و مخالفین دین مشغول محاربه و قتال باشند .

ودرامر صریح قرآنی وجوب نصرت و تعاون است بر مؤمن - برای برادر مسلمان خود - وبهترین وبلند ترین نصرت وتعاون ؛ عروج واصلاحات شؤنات جامعهٔ اسلام است وبس - چه اعزاز واعتلاء کلمهٔ حقه که عبارت است از تمسك بعروهٔ وثقی اسلام - واتفاق واتحاد وجمعیت تام شان همین مراد است وبس - زیرا نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرموده (ان ید الله مع الجماعته - وکفی بالقدرة الهیته عوناً اذا صح الاجتماع وصدقته الالفته) بدرستیکه یدخدا ، قدرت خدا ، نصرت خدا ، کمك خدا ، عون خدا ، با جامعهٔ اسلام است - وکافی است قدرت ، ونصرت وعون الهی برای کسانیکه جمعیت شان وایمان وصداقت شان ، ونیات واحساسات شان قوی و صحیح باشند !

از فرمایشات سید است که در قرآن آیتی نیست که بصدای بلند وواضح تمام مسلمانها را بطرف سعی ومجاهده - برای نشر و اعلاء کلمهٔ حقهٔ اسلام - وبسط وتوسیع مملکت - وسیادت وحکمرانی - بر بلاد اجانب دعوت نکرده است - ودرصورت تنبلی وکسالت شان ازپابندی وعملی کردن آن حکم و آیت خطر و گناهی - بلکه مذلت وحرمان عظیم است - چه از فرایض مذهبی مسلمانها است که ملت خودرا برای وسعت ممالك خویش وحکمرانی وجهانگیری ، ونشر دین مقدس اسلام تعلیم وتربیه صحیح داده . (حتی لاتکون فتنته ویکون الدین کله لله ط) تاهیچ ملت کفره بدنیا نماند و دین حقهٔ اسلام محضاً لله بر تمامی کرهٔ زمین نافذ وجاری کرده شود .

نهضت وتمدن مسلمانان اسبق غیر از تمسك بعروهٔ وثقی و حبل متین اسلام دیگر چیزی نبود - ومعذالك باوجود همان دین پاك اسلام ملل اسلام امروز ضعیف واز حکومت و تسلط جهانگیری محروم بلکه دستخوش اجانب است - جز این نیست که اولاً آن تعالیم بزرگ وتمدن پرور اسلامی عموماً صرف نظر گشته واگر قدری هست باز هم کسی بدان عقیدهٔ راسخه ندارد و عمل نمیکنند . ونور عقیده وایمان شان خاموش است زیرا آن رگ حساس جامعهٔ اسلام که اگر انگشت اجنبی بدان رسد جامعه تکان بخورد کجاست. بجای تشبث به تعلیمات اساسی وتهذیب اخلاق اسلامی . یکمشت عادات ، آداب ، باطیل ، مزخرفات بر جامعهٔ اسلام حکومت میکنند . وذرهٔ ازان عقایدی که ۱۳ قرن قبل عالم اسلام را بطرف ارتقاء وتمدن اسلامی سوق داده بود وجود ندارد .

علامهٔ سید مرحوم میفرماید : که عقاید مقدسهٔ دینی بسامغشوش وضعیف گشته اسم مقدس دیانت ملعبهٔ اهواء . ومقاصد فاسده وآلهٔ اجرای اغراض سخیفه شده است . مسلمانهای ۱۳ قرن پیش برای تسخیر عالم دنیا قیام میکردند ودر راه پیشرفت عقاید صحیحه واعلاء کلمهٔ حقهٔ اسلام باستقبال مرگ میرفتند ومیشتافتند .

وماغیر از حیات شخصی و تن پروری خود دیگر چیزی را دوست نداریم .

و تهاجم اجانب را بممالك خود باچشم خالی از تأثر تماشا میکنیم . مسلمانان اسبق عقیده داشتند که اگر یك مسلمانی دیگر مسلمین را بکمك خود خواست وجواب باو نداد ند آنها مسلمان نیستند. وماهم عقیده داریم . امااختلال واضمحلال تونس و الجزائر . ریف ومراکش. قفقاز واندلس هندوثوریا . بین النهرین وجاوه. خیوه و بخارا و غیره و غیره مسلمانها بچشم خود میدیدند و یك فردشان هم بیرون نیامد وایمان داشتند و هیچگونه فداکاری را روی کار نکردند . تاممالك خودرا باتفاق واتحاد تامهٔ از پنجهٔ اغیار گرفته احراز مینمودند ـ لذا اجانب مالك ووارث دنیا گشتند ـ ومامسلمانها بغیر ازخویش ومنافع خویش بدیگر چیزها کار نداریم .

چون ثابت شد که ماخیلی پست ودون همت هستیم ـ باوجود این هم اگر بگوئیم که ماوجدان ملیت ، وجذبات اسلامیت داریم ـ مثلیکه دروغ گفته باشیم ونداانسته باشیم که دروغ وخلاف گفته‌ایم ـ ونسبت بدیانت خود هیچ رشك وغیرت وهمت را ظاهر نساخته‌ایم ـ لذا اجانب مستحق سیادت وما لکیت دنیا گشتند ـ و ما شائسته حرمان وهجران .

حضرت سید میفرماید : بزرگترین مطمح نظر دیانت اسلام دراجتماع این است که مسلمین قوی وتوانا باشند و بتوانند سائر ممالك دنیارا در تحت اطاعت خود در آورند ـ آن اسلامیکه خاتم انبیأ آورد مستلزم این بود که مسلمانها نه‌تنها تابع دول کفر نشوند بلکه دردنیا سیادت نموده وملل سایره را به متابعت خود دعوت نمایند ودر تزاحم گیتی فاتح ومظفر وارجمند ومفتخر باشند. بلکه یك قسمت از تعلیمات اسلام برای این مقاصد عظیم و منیع روی کار بود ـ وتعلیمات امروزهٔ ما با آن دسته از تعالیم اولیه که راجع به سعادت فردی مسلمین است محو شده بجای آن بساعادات، واوهام مجوس ، وبت پرستیها ، و اخلاف منزویانهٔ هندوها ، وبدعت های بی‌اساس مبتدعین ورواج و مراسم جهلاء بر نفوس مسلمانان مستولی گردیده‌است .

جهاد و دفاع که سخترین ومبتکرین قوانین نظام اجباری است وهمین یك حکم اسلامی در ۱۳ قرن قبل سند فتح دنیا را امضا نموده و بدست ملل اسلامیه داد امروز از بین رفته .

لذاعزت وسعادت مسلمین نیز در زیر پای سر بازان مللیکه هنوز حس فداکاری در آنها نمرده است پایمال میشود . مسلمانهای ۱۳ قرن پیش علوم وصنایع را دوست میداشتند و تعالیم دینیهٔ آنها بآنها گفته بود که برای مقاومت بادول متمدنهٔ دنیا باید بعلم و صنائع و همان عناصر مدنیت آنها مجهز شوند . لذا تمام علوم وصنایع

و فنون در کمتر از یك و نیم قرن بملل اسلامیه منتقل شده بود .

اما خیلی جای تأسف است که اخلاق کسالت آلودما و اعصاب ضعیف و متکاسلانهٔ ما مخالف مجاهدت وزحمت کشی وکوشش و تحصیل علوم و فنون است .

تعالیم دینی را بصبغهٔ روحیات خود رنگ آمیزی کرده ایم . مثلاً این جملهٔ بزرگ که (طلب العلم فریضته علی کل مسلم و مسلمة) (اطلبوا العلم ولوکان بالصین) (اطلبوا العلم من المهد الی اللحد) را تفسیر کرده ایم یعنی کلمهٔ علم را فقط بعلوم دینی تفسیر کرده و تصور کرده‌اند که نبی کریم صلعم فقط آنهارا به تحصیل علوم دینیه تشویق داده است و بازازعلوم دینیه هم فقط برمسائل فرعیهٔ فقهیه اکتفاء کرده اند بلی صحیح است و برهر فردی واجب است که روابط خودرا باخالق خود ، وتکالیف شرعیهٔ خودرا بداند. ولی تحصیل علم شامل تمام اقسام علوم است؛ یعنی تمام علومیکه برای دین ودنیای مسلمین لازم است ازانها کار بگیرند. زیرا علومیکه مقصود شارع اسلام است و مسلمین را به تحصیل آنها تشویق میفرمایند علومی است که مسلمین را از ذل احتیاج بیرون آورده و ایشانرا در تزاحم حیات توانا و نیرومند کند ـ خلاصه آنهارا به سعادت وسیادت برسایر امم رهنمائی کند ـ باوجود این حالت ، ماچه میکنیم ما از علوم دینی باستثنای بعضی از مسائل فرعیهٔ فقهیه دیگر چیزی را نمیدانیم ومیگوئیم که بغیر از تحصیل مسایل فرعیه دیگر علوم و فنون ناروا ست و بس .

فیلسوف سید میفرماید : بچه دلیل دیروز مسلمین کرهٔ زمین را مطیع خودساخته بودند وامروز بچه دلیل دنیا مسخر یك شرذمهٔ قلیل ویکمشت اروپائی شده است ـ مبلغین مسیحی باپول وسرمایهٔ کافی شرق وغرب دنیارا در زیر پای خود درآورده اند مریض خانها ، مدرسه ها ، ودارالایتام تاسیس مینمایند . در بیغوله های افریقا ، وصحرای مغولستان درمیان طوایف سیاه وسرخ وزرد ، ووحشیهای اوقیانوسیه مشغول تبلیغ دیانت مسیح هستند ـ علماو روحانیون ماچه میکنند. بهریك ازمبادی دینی که مراجعه کنید از نظافت وامور صحی گرفته تا تحصیل علوم و فنون ، ومسئله جهاد ودفاع واجرای احکام اولیهٔ اسلام همه را فراموش کرده وبجای آن بعضی از فرعیات مذهبی ، وبرخی ازعادات ومراسم بدعی حکمفرماست ـ اگر بجای تمام فضائل ومزایای ملل فقط تعالیم قرآن و مبادی اسلام در ممالك مسلمین موجود میبود ممالك اسلامیه تماماً قوی وباعظمت ویك تمدنی قوی مانند تمدن زنده ترین ملل دنیا میداشتند و تمدنی که برین اساس باشد از زیبا ترین مدنیتهای دنیا خواهد بود .

اما شرق ظاهراً مسلمانان هستند؛ ولی بمبادی

اسلامی عملیات شان خیلی کمتر به نظر میخورد هر کسیکه از شرایع حضرت خاتم الانبیأ مطلع باشد ودر روحیات ومعتقدات ملل اسلامی غور کند دیوانه میشود . باید به احوال موجودهٔ عالم اسلام مرثیه وندبه سرائی شود .

پس باید در هر امتی از امم جماعتی علی الدوام به تعالیم ومواعظ حسنه وتبلیغات سائرین مشغول بوده باشند ودر تحلیه عقول آنها بمعارف حقه کوتاهی نورزند . و در تعلیم طرق سعادت تقصیر نکنند . وهمیشه در تقویم وتعدیل نفوس قوم وملت خود بکوشند . واوصاف فاضله را بیان وفوایدآنها را شرح ؛ واخلاق رذیله را توضیح ومساوی ومضار آنها را تبیین . وازامر بالمعروف ونهی عن المنکر غافل نشوند . زیرا آنکه جمیع معلومات انسان مکتسب است اگر او را معلمی نباشد از عقل خود بهره وفائده نخواهد گرفت وچون حیوانات درین عالم زیست خواهد نمود ؛ و از سعادت دارین محروم خواهد ماند .

پس معلمی واجب شد . وشهوات وخواهشات نفس را حدی واندازهٔ نیست واگر معدل ومقومی آن شهوت را نباشد لامحاله صاحب آن خواهشات سلب راحت وامنیت دیگران را خواهد نمود بلکه خود را هم در آتش شهوات خویشتن سوخته در نهایت شقأ به دار الشقأ خواهد رفت . پس امر بالمعروف ونا هی عن المنکر ومعدل اخلاق لازم شد .

ودین مقدس اسلام اعظم فروض و واجبات آن این دو امر بزرگ است چنانچه خداوند پاك در قرآن عظیم فرموده (ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئك هم المفلحون) میباید که هر آینه باشد از شما یك گروهی که بخواهند مردم را بطرف خیر ونیکی وبهبود دنیوی واخروی شان ؛ وامر کنند برای شان به نیکی وخوبی ومنع کنند ایشانرا از کار های بدونا شائسته وحال انکه این گروه موصوف کامیاب ورستگارانند !

از فیضان سید است که میفرماید : اندك مرور ؛ باتعمق در تواریخ ملل قدیمه وجدیده این نکته را بر ما روشن خواهد نمود هر ملتیکه دارای ملکات فاضله واخلاق عالیه بوده اند عالم را مسخر گردانیده ـ وبرعکس وقتیکه محامد اخلاق از انها سلب واخلاق رذیله در بین آنها شایع شده محو ومنقرض گردیده اند .

پس ازین مقدمه ، واعتراف باینکه بقای هر ملت منوط باخلاق نیکوی آن ملت است گویم که اغلب اوامر و نواهی شریعت مقدسهٔ اسلامیه نظر به تهذیب اخلاق بشر دارد وبه همین لحاظ است که نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرموده (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) من فرستاده شده ام تا اخلاق مردم را تهذیب کنم ؛ ورذایل اخلاقی را از جامعهٔ بشر دور نمایم .

اینك قرآن مبین و اخبار وارده از اولیاء

دین ـ وقتیکه بآنها مراجعه میکنیم می بینیم که مارا امر میکنند به تخلق باخلاق حسنه وکسب خصال وملکات فاضله مانند دیانت ـ امانت ـ راستگوئی ـ خلوص عقیدت ـ استقلال فکر ـ صبر برمکاره ـ محبت ورأفت ـ وفا بعهد ـ شجاعت ـ سخاوت ـ اعتراف بخطا ـ اعتماد بحقیقت ـ کف نفس ازمشتهیات نفسانیه ـ حسن معاشرت ـ ترك امور لغوه وملاهی ـ عدل ـ تواضع ـ قبول پند ونصیحت ـ استقامت ـ عفت ومروت ـ علو همت ـ اذعان بحق ـ صلهٔ رحم ـ حفظ دوستی ـ مشوره درامور ـ التزام بحقیقت ـ احترام بزرگان واهل علم نوازش یتیمان وزیر دستان ـ مساعدت بامظلوم تنفر از ظالم ـ عدم قبول ظلم ـ تأمل در امور حب امور خیریه ـ اعانت به فقراء ـ تعاون در امور خیریه ـ تقوی وراستی عزم وثبات در کار ها تحصیل علم ـ تهذیب نفس ادای حقوق مردم ـ ایثار برنفس ـ حلم و برد باری حکم بحق ـ اجتناب از هزل و استهزاء ـ دلالت بخیر ـ عیادت مریض . حفظ حقوق همسایه ـ پاس حقوق داشتن ـ شکر نعمت ـ اصلاح ذات البین ـ احسان بوالدین ـ ترغیب در تحصیل علوم و فنون ـ سعی در کسب معیشت و ادار کردن دیگران بامورو اعمال نیك ـ امر بالمعروف ـ بازداشتن دیگران ازامور وافعال بد ـ وتشبث باخلاق و ملکات فاضله ! این است تعلیمات برجستهٔ اخلاقی دیانت مقدسهٔ اسلامیه .

آیا در دنیا کسی پیدا میشود با داعیهٔ عقل وشعور بگوید که این قبیل دستور و تعلیمات بداست .

و اگر کسی چنین بگوید ـ بغیر از نادانی و بی خردی و عاری بودن گوینده از فضائل و کمالات انسانیه بچیز دیگر میشود حمل کرد پس باید اعتراف و تصدیق به خوبی و حسن تعلیمات مذبور واذعان برینکه هادی ورهنمای ما حضرت سیدالمرسلین مؤسس اساس مدنیت ، معدن اخلاق حسنه و فضائل انسانیه بوده چنانچه خداوند پاك در شان صاحب لولاك فرموده (انك لعلی خلق عظیم) ـ و در صدر اسلام در پرتو ملکات فاضله بملل مقتدره وثروتمند عالم فائق و فاتح ومظفر وحکمران آمده ایم ـ حالا لازم است که خودرا قاضی نموده محاکمه کنیم. به بینیم ـ کدام روز از اخلاق و فضائل ممدوحه که قسمتی از انها مسطور شد کدام یك را دارا ـ واز کدام بی بهره هستیم ـ افسوس که باخجالت تام باید تصدیق کرد ـ نه تنها دست ما ازجواهر گرانبهای اخلاق را قیه خالی وتهی است بلکه اخلاق وعادات رذیله، فحشاء ومنکرات بقدری دربن ایام نشر وشیوع یافته وقبح آنها ازبین رفته که اکثریه بارتکاب آن فخروا فتخار مینمایند .

بعضی از تصاویر حضرت سید جمال الدین افغان در جاها و قیافه های مختلف

سید جمال الدین افغان بلباس افغانی وقت ملاقات سلطان عبدالعزیز در آستانه (۱۸۷۰ ع)

سید جمال الدین افغان در حجاز

سید جمال الدین افغان در اواخر حیات

سید جمال الدین افغان در بستر مرگ که در آستانه گرفته شده است

سید در نظر دیگران

احمدالله « کریمی »

نابغهٔ شهیر و سیاستمدار کبیر ، استاد چیره دست حریت ، معلم فیاض رمز حیات ، محور تطورات سیاسی عصر ، عارف مقتضیات زمان که صیت شهرت آن در شرق وغرب پهن گشته ، محرر سحر بیان و خطیب آتش زبان که باندای حق و حقیقت هزاران نفر را چون ولکان بخروش و غلیان آورده و به یك اشارهٔ انگشت به این سو وآن سو سوق میداد ، داهی بزرگ و فیلسوف عالیمقام ومجدد نهضت اسلامی که دست فاطرهٔ قدرت جهته فوز و فلاح مسلمین ازخطر سموم استعمار وجوع الارضی استعمار یون بعالم اسلامی ارزانی نموده بود ، نسیمی که تخم حریت و بیداری استقلال وخودداری رادر سرتاسر ممالك اسلامی ریخت که یکی بعد دیگری سرزد ، سبز شد ، ثمر آورد ، مشعلهٔ بس فروزانی که هزاران دست در ظلمتکدهٔ مخوف مشعلهٔ خود را ازان فروغ بخشید و تاریکستان قوم خویش را منور ساخت مردی بود مسلط بقوه ، قوهٔ بود مسلط بواقعات ، انسانی بود ممتاز وعالی ، شخصی بود مجاهد و بیدار که نام نامی آن سید جمال الدین است آیا به تحقیق میدانید که این کوکب درخشان ازافق کدام سر زمین طلوع کرده ؟ و نخست از مجموع بارقه های کدام محیط مشعل آن فروغ یافته ؟ و شخصیت ممتاز وکلهٔ پرشور آن ابتداءً از کدام خاك منبع گرفته ؟ اجداد وعایلهٔ آن که حسب قانون توارث کرکتر سیدازان متأثر شده کجائی اند ؟ آیا کدام مناظر و محیط وکدام عادات و اخلاق برروح آن همیش خطاب میکرد ؟ ایام طفولیت که انطباعات وتاثیرات خیلی قوی برروح میکذارد وشخصیت انسانی ازان قوام میگیرد درکجاسپری شده ؟ جواب این سوالات درنگاه کسانیکه حادثات و وقایع راازنقطهٔ نظر تحقیق وانصاف مینگرند و با عینك ذره بین نقادی میکنند پوشیده ! و مشکل نیست . امابرای کسانیکه قدرت ته و سر نمودن کتب ومحاکمه دران نیست وضمناً آرزوی دانستن این مسئله را بدماغ می پرورند برخود التزام نمودم تادرینخصوص مدارك ووثایق چندی از آثار دیگران که بدسترس بنده گذاشته شده وخالی از غرض ومعتمد علیه میباشد به پیشگاه علاقمندان وارباب تحقیق یکیك بگذارم :

مدارك عربی :

مجلهٔ الثریا منطبعهٔ مصر در صفحه (٤٢٦ و ٤٣٣) جزء (١٣) سال ٤ سنه (١٨٩٦ع) مستند به اثر موسوم به (تذکرهٔ سحر هاروت) مولفهٔ ادیب معروف دمشقی سلیم بك عنحوری منتشرهٔ (١٨٨٥) که ازان تاریخ تاامروز (٥٤) سال

سپری گشته وسید هم در وقت انتشار این تذکره حیات داشتند مینویسد که : «عالم و فیلسوف شهیر سید جمال الدین افغانی در بلدهٔ از بلاد افغانستان پیدا و در انجا زبان فارسی ، علوم دینی ، منطق ، وچیزی از علم اخلاق را آموخت واز کسانیست که در انتظام سلك نظامی دست دارد . . . » واو آیه ئیست از آیات قرن ۱۹ ومعجزهٔ ئیست از بدایع معجزات این عصر والآن سن وی کمتر از پنجاه میباشد . . . . . » صاحب مجله در تمهید اقتباس خویش مینگارد که : «گرچه ترجمهٔ حال آن بصورت مختلف نشر یافته ولی ما این ترجمهٔ حال را صحیح تر یافتیم زیرا بقلم دوست ورفیق آن تحریر یافته است » این وثیقه مانند بیان دوست ورفیق دیگر آن محمد عبده از جملهٔ وثائقیست که در بارهٔ موطن ومنشأ وموضع تحصیل اولیهٔ سید صحیح تر ازان سراغ نمیتوان داد .

محرر شهیر ومحقق معروف جورجی زیدان دریکی از شمار های الهلال (۱) در طی یك مقدمهٔ بلند بالا پیش از خدمات ومقاصد وعالم گردی سید در بارهٔ شخصیت ونصب ومقام تولد و تحصیل وتربیهٔ آن فیلسوف عالیمقام افغان چنین مینویسد :

بسیار مردمان پیدا شدند که زمانه نسبت بر کمالات واحساساتیکه داشتند بهایشان بمروت ومواسات پیش نیامد ونه کماحقه تعظیم وتکریم درحق شان ادا کرد همچنان اوراق تواریخ از تذکره ومحامد ایشان سفید وخالی ماند . پس بهجنسه همین کیفیت بآن شهیر ترین فلاسفه وخطیب وفیلسوف افغانستان تطبیق گردید که اسم مبارکش سید جمال الدین افغانی بود . مادامیکه این نامور زنده وبقید حیات بود بطل فلاسفه ورکن اعظم سیاست دانسته میشد زمانیکه وفات نمود نه کارش به انجام رسیده بود ونه تصنیفی بطریق یادگار ازخود گذاشته . با این هم درعظمت وشوکت وجلالت این مرد بادیه پیمای طریقت کسری یاخللی واردنشد زیرا که سقراط که قدوهٔ فلاسفهٔ یونان زمین بود هم کتابی ویادداشتی نگذاشته بود . لیکن تلامذه وخوشه چینانش فلسفه وخیالاتش را حفظ وصیانت نموده کتابهای بسیاری بران تصنیف و تالیف نمودند که تا این دم بطریق تذکار ادبی ویادگار علمی نسلاً بعد نسلاً موجود و در دستهای مردمان متداول است. پس تعجب ندارد که شاگردان علامهٔ دهر سید جمال الدین افغانی نیز همچنین کنند خیالات ومقولاتش را بصورت کتاب تدوین داده ابنایٔ جنس خود را عموماً و افغانستان را خصوصاً موقع تشکر دهند .

نام پدر سید جمال الدین سید صفدر بود ودرسنه ۱۲۵٤ هجری مطابق (۱۸۳۹ ع) در قصبهٔ اسعد آباد که از توابع کنر است تولد

(۱) این قسمت درصفحه ۳و٤ شمارهٔ ۳ سال ششم سراج الاخبار افغانیه ترجمه و نشر گشته ولی مع الاسف عدد شمارهٔ الهلال قید نشده .

وسلسلهٔ نسبش تا محدث شهیر ترمزی رسیده وبحضرت امام حسین ختم میگردد. خاندانش درمضافات کنر آباداست خیلی معتقد به وموثوق علیه افغانان میباشد تسلط این خاندان تازمان دراز برجایداد بزرگ وسیع بود. مگراعلیحضرت امیردوست محمدخان مغفور آن جایداد را ضبط کرد وسید صفدر وبرادرانش را حکم داد که دردارالسلطنهٔ کابل جنت تقابل سکونت اختیار کنند. دران وقت عمر علامهٔ سید جمال الدین هژده ساله بود. سید صفدر درتعلیم وتربیتش جدوجهد بلیغ نمود چونکه علامه ازآوان صباوت ذوق سلیم و ذهن رساداشت. از علوم متداوله ومروجهٔ افغانستان درسن ۱۸ عبور نموده فراغت گرفت. درصرف ونحو، تاریخ وجغرافیا، تفسیر، حدیث، فقه، کلام، تصوف، سلوك، منطق. فلسفه، طبیعیات، الهیات، حساب وجبر ومقابله، ریاضی، طب، تشریح ماهرو بدرجهٔ کمال رسیده بود»

جورجی زیدان که حذاقت تحقیق وصحت نوشته جاتش برهمگان ظاهراست درمسئلهٔ منشأوموطن وموضع تحصیل اولیهٔ سید هم ترجمان حقیقت شده است. ونیزاین محقق شهیر در صفحه ۵۶ جزء ثانی مشاهیرالشرق می نویسد که: «سید جمال الدین بن سید صفتر (صفدر) در فامیل صاحب شرف و علم بقریهٔ اسعد آباد که قریهٔ از قراء کنر نواحی کابل است بتاریخ ۱۲۵۴ هجری (۱۸۳۹) میلادی تولد یافته سلسلهٔ نسب وی به سید علی ترمزی محدث مشهور وازان بلندتر تاامام حسین بن ابی طالب میرسد. خاندان وی عشرهٔ نیست بزرگ درخطهٔ کنر که ازباعث نسب خود درقلوب افغانهامنزلت ومقام عالی دارند. ایشان پارهٔ از خاك افغان را در دست داشتند امیردوست محمدخان جد امیر عبدالرحمن خان از ایشان گرفته و به پدرسید و بعضی ازاعمام شان امر انتقال بکابل داد درین زمان سید ۸ ساله بود. پدرسید به تعلیم وتربیهٔ وی همت گماشته مبادی علوم عربیه، تاریخ، ازعلوم شرعیه تفسیر، حدیث، فقه، اصول، کلام، تصوف واز علوم عقلیه منطق، حکمت عملیه، وسیاست منزل وتهذیب وحکمة نظریهٔ طبعیه والهیه وازعلوم ریاضیه: حساب، هندسه، جبر، هیئت افلاك ونظریات طب وتشریح را آموخت.

در صفحهٔ ۶۶ همین کتاب مینویسد که «لسان افغانی (۱) وفارسی عربی، ترکی،

---

(۱) دانستن لسان افغانی سید از طرف دیگر محققین هم ثابت است چنانچه بموقع ذکر رفته. ونیز هم وطن و مصاحب و رفیق دیرین سید شخص معروف به حاجی سیاح قندهاری که اکنون در مزار حضرت شاه اولیا کرم الله وجهه مشغول طاعت وعبادت است اعتراف دارند عمر این ذات ازصد متجاوز بوده و با این کبر سن هنوز قوای عقلیهٔ آن سالم است. مشارالیه چندین سال در مصر و ترکیه باسید یك جا بوده و اکثراً با وی بلسان پښتو صحبت نموده است. و از سید و فرمودهای آن حکایاتی زیاد مینمایند که در آتی انشاء الله نشر خواهد یافت. کذا سید در شاه عبدالعظیم همرای جناب سردار عبدالله خان مرحوم بزبان پښتو صحبت نموده اند.

و فرانسوی را بصورت خوبی میدانست . . .»
اینعالم شهیر بطور و ضوح و بدون تردد در نوشتجات خود سیدجمالدین را افغان گفته وهم اینکه‌دران ایام که لسان رسمی و دفتری تماماً فارسی بود وسیدزبان پښتو را بدرجهٔ خوب وعالی میدانست دلیل قوی‌ایست برافغانیت سید .

شمارهٔ ۱۷۳۶۶ ـ ۲۴ حمل ۱۳۱۲
روزنامهٔ الاهرام مصر که نظریات (مؤسسهٔ تذکار سیدجمال الدین افغان رادرقاهره) تذکر نموده به‌تأسی نظریات آن مؤسسه مینویسد که :
سید جمالدین افغانی یگانه محرك تجدیدسیاست واجتماع شرق واسلام دارای‌اثر عظیمست نضهت قومی جدید مصر که‌آن هم از بعض تفکیر وجهد گران قیمت او استفاده شده از مهماتیست که تسجیل آن برما لازم است . . .

مثلیکه شرق و تمام بلاد اسلامی از جهاد او مستفیدشدند مصر هم‌ازین‌ناحیه حظ کاملی دارد حقیقتاً سید جمال الدین باعث اصلاح و تجدید طرز تعلیم ازهر وسیاست مصر گردیدروح حریت ووطنیت نیز احساسات شجاعت وعداوت اجنبی را درپیکر مصریان تزریق نموده، لغت کتابت نطق و خطابت را ترقی داد، نوابغ مصر مانند عبدالسلام مویلحی پاشا ، امام محمد عبده ، ابراهیم لقانی عبدالله ندیم ، علی مظهر ، ادیب اسحق از تلامیذ رشید اومیباشند . مایقین داریم که بیاد خدمات فقید مبرور حفلهای دیگری نیز تأسیس خواهد شد . . . .

سیدجمال‌الدین‌مذکور بقریهٔ‌اسعدآبادمنطقهٔ کابل عاصمهٔ افغان در ۱۲۵۴ هـ مطابق (۱۸۲۸ع) تولد گردیده پدر او موسوم به صفدر و نسب او به ترمزی محدث‌مشهور اسلام وسید نا حسین (رض) ترقی میکند خاندان فقید مالك ثروت ودارای رسوخی بودکه (دوست محمدخان) امیر افغانستان از اقتدار خاندانی او اندیشیده به جلب پدر واعمامش درکابل امرنمود درانجمله جمال‌الدین افغانی نیز باپدر خود وارد کابل گردیده تاسن رشد علوم عربی، شرعی، تاریخی تصوف ، منطق ، ریاضیات ، طب را از علمای معروف آن وقت تعلیم گرفت بعدازان چون طبعاً بسیاحت و بسط تحقیقات علمی مائل بود بجهت تکمیل علوم ریاضی بهند مسافرت نمود (۱)

این جریده باقتباس موسسهٔ (تذکارجمال‌الدین‌در قاهره) بدون تردد سیدرا افغانی‌الاصل دانسته وازیك‌سلسلهٔ تحصیلات وی‌درافغانستان بصراحت بحث رانده است . همچنین همه مدارك مصری که آنیاً قید شده وی را افغان گفته اند .

چنانچه: محمدسلام (مذکور) درکتاب‌خویش که باین‌تازگیها(۱۹۳۷) بهاسم(جمال‌الدین‌افغانی

---

(۱) ماخوذ از صفحهٔ ۱۸و ۲۲ شمارهٔ اول سال سوم‌مجلهٔ کابل.ترجمهٔ همکارسابق و دوست فاضلم غلام جیلانی خان جلالی مدیر معارف قندهار .

نشر نموده بعد از آنکه شخصیت و مقام علمی و فلسفی وسیاسی سیدرا به آسمان می برد وپس از آنکه ازاختلاف روایت در بارهٔ منشأ وموطن سید بحث میراند افغانی بودن وی را چنین ترجیح میدهد که : بسی از کتب تاریخ واد بائیکه چیزی از (جمال) نوشته اند بدین معتقد اند که سید، افغان واز قریهٔ اسعد آباد از توابع مرکز کنر نواحی کابل (پایتخت افغانستان) است واین روایتیست که استاذ محمد عبده که تلمیذ وشریك وی درسفر واضطهاداست درمقدمهٔ رسالهٔ (رد دهریین) به آن استناد نموده ....» (۱) بدیگر جامینویسد که خاندان وی درسیاست وسیادت مقام عظیم داشت ومدت درازی بصورت آزاد بریاسهٔ از ان مواضع تسلط داشت تا آنکه دوست محمد خان پادشاه افغان حکمروائی ایشان راسلب وامرانتقال بکابل داد ۲) جمال الدین درین وقت بسن ۸ بود ودرمدرسهٔ محلی مشغول تحصیل گشت درایام تحصیل ذکاوت فطری وصفائی فطرت وتیزی ذهن اوآشکار گردیده درعلم لغت عرب، صرف ونحو، بدیع، معانی، تاریخ عمومی و خصوصی، کتاب وانشأ عربی وعلوم شرعی، فلسفه، ریاضیه، منطق؛ نظریات طب وتشریح کسب تفوق نمود وعجب نباشد اگر گوئیم درفنون حربیه هم شخص مبرزی بارآمد واین مرد حکیم بهاین درجه تحصیل قانع نگشته شدت رغبت به علم وی رابه ترك افغانستان ورفتن هندوادار نمود ...»

ونیز در صفحهٔ ۴۳ کتاب خود مینویسد که «سلطان عبد العزیز درحین ملاقات احوال بلاد افغان و... سائر بلادرا ازسیدجویا شد.»

دانشمند محمد فرید وجدی دردائرة المعارف مشهور خود در بارهٔ سید جمال الدین چنین مینویسد: «محمد جمال الدین افغانی بن سید صفتر (صفدر) ازخانوادهٔ بزرگی در بلاد افغان بوجود آمده (۱۲۵۴) نسب وی به محدث شهیر سیدعلی ترمزی وازان الی ابن ابی طالب امیرالمومنین میرسد. سید تمام علوم معروفه را فرا گرفته ودران مهارت کامل یافت ونیز در فنون وفلسفه وفلسفهٔ عقلیه وجدل بدرجهٔ یدطولا پیدا نمود که هر که باوی مناظره می نمود تسلیم او میشد.» عبد الرحمن رافعی در تاریخ (حرکة القومیه عصر اسمعیل) در بارهٔ مسقط الراس سید چنین مینویسد: «سید در اسعد آباد یکی از قراء کنر که توابع کابل (پایه تخت افغانستان) است تولد یافته.

سیدرشید رضا در صفحه ۲۷ جلد اول کتاب تاریخ الامام خود راجع بموضع تولد سیدجمال الدین چنین مینگارد که: سید جمال الدین در قریهٔ اسعدآباد از توابع کنر تولد یافته و پدر خویش

(۱) صفحه ۲۵ کتاب سید جمال الدین افغانی (۲) طوریکه اشخاص خبیر این جا حکایت مینمایند در گذر موسوم به گدری سکونت اختیار نمودند.

به کابل آمد . »

محمدعبده مفتی ومجدد معروف دیار مصر که از اشهر تلامیذ سیدجمال الدین است و با سید در بسا جاها یك جا بود و حصهٔ بزرگ معلومات سید از تحریرات او بملاحظه میرسد در مقدمهٔ عربی رسالهٔ (ردعلی الدهریین) مینویسد : « سیدجمال الدین از خاندان بزرگی در بلاد افغان بوجود آمده که این خاندان من حیث عدد افراد خیلی فزون بوده ودر خطهٔ کنر که ۳ روزه راه از کابل فاصله دارد مسکون اند »

جناب فاضل عبدالرحمن بك عزام اولین وزیر مختار مصر در دربار کابل در روز ملاحظهٔ دارالعلوم عربی سنه ۱۳۱۶ درضمن نطق خویش دربارهٔ موطن سید چنین اشاره فرموده اند :

« ای طلاب افغانی ! آفتاب مشرق علامه سید جمال الدین افغان از سرزمین شما طلوع نموده و این پهلوان علم و کمال و این عالم مشهور و سیاس مدبر ومدافع حقوق اسلامی وملی و این نابغهٔ شرق از خاك شما برآمده است ، وجود او روح تازهٔ را درمسلمانان دمیده است ، ما و جمیع شرقیان ممنون او میباشیم »

شکیب ارسلان در تعلیقات کتاب (حاضر العالم اسلامی) بعد از تذکر اختلاف روایت ترجیحاً مینویسد که: « همه کسانیکه به سید معرفت داشتند از وی دریافتند که سید از افغانستان است و از سادات حسینی کنر میباشد ودرین دیار شهرت دارد . پدرش سید صفتر (صفدر) نام دارد که مولد آن هم در اسعدآباد بقرب کنر (۱۲۵٤ ه) میباشد. از تلامیذ بزرگ آن استاذ وامام شیخ محمدعبده مفتی دیار مصر در مقدمهٔ رسالهٔ (ردعلی الدهریین) هم بدین نظریه اعتراف دارد .ونیز در مدینهٔ منوره قبل از حرب عمومی از ملاقات با شخصی بسیار مشهوری موسوم به سید حسین (۱) یکی از امراء افغانستان که ایشان از سادات وا فاضل کنر بودند دریافت نمودم که سید جمال الدین رحمةالله مردی از ایشان است و نیز بدینقرار از جمیع رجال دولت افغان وسفراءشان به اروپا درمراسمیکه باهم یك جا می شدیم بعداز تاسیس سفارت خانه های شان شنیده ام پس نمیدانم که چگونه این همه روایات اهل این سرزمین (افغانستان) بر افغانی بودن سید حسینی عالی مقام باهم اتفاق دارد وچگونه در حالیکه نسب خاندانی ایشان مانند آفتاب بوده ومقام ایشان در بلاد افغان شهرت دار تر از توصیف و تعریف است (۲) در حقیقت از همدان ومولود همدان باشد ؟

---

(۱) این ذات که با جناب دانشمند شکیب ارسلان ملاقات نموده بود هنوز الحمدلله در کنر حیات دارند اما از باعث کثرت عمر خیلی ضعیف و ناتوان میباشند بذریعهٔ یك مکتوب خویش که بجواب استفسار انجمن نوشته اند و آن هم عینا در این شماره زنکوگراف ونشر شده تذکر نموده اند که درایام مسافرت من در ممالك عربیه بسی اشخاص از احوال سید جویا شده اند و من به ایشان معلومات داده ام. محققاً دانشمند مذکور از جملهٔ همین ذوات اند که با جناب سید حسین خان ملاقات نموده اند (۲) صفحه ۱۹۹ جزء اول حاضرالعالم اسلامی تالیف لاتراب ستودارد امریکائی که از طرف دانشمند شکیب ارسلان تعلیقاتی بدان علاوه شده

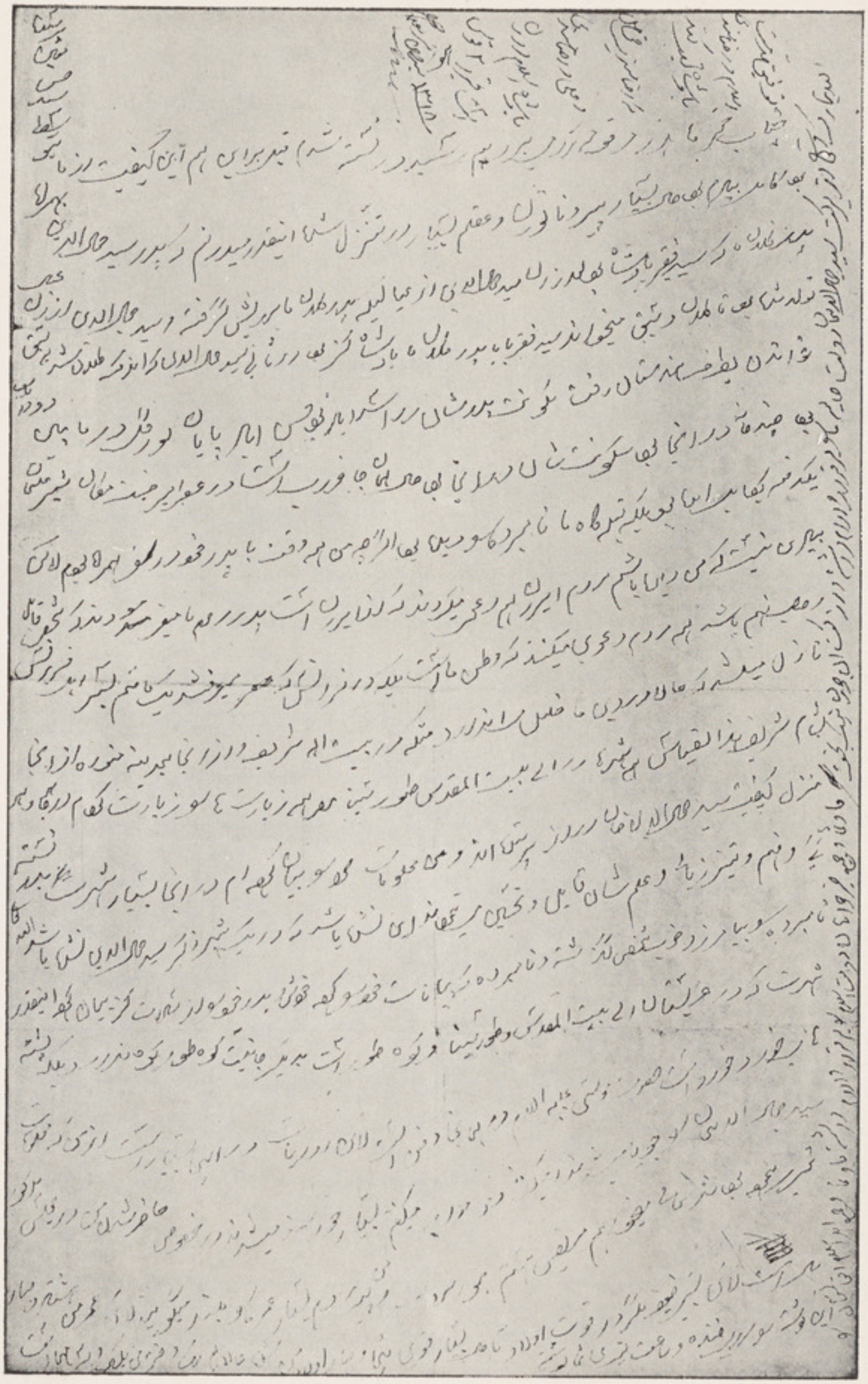

مکتوب جناب شرافتمآب سید حسین خان پاچا که بجواب استفسار انجمن نوشته اند

بك هیئت‌علمیهٔ ترک تحت ریاست ابراهیم علاوالدین بك‌در (بیوك آدملر صریسی) (۱) افغانیت واتمام تحصیلات وی‌را در افغانستان و بودن عشیرت وی را در اینجا بدینصورت تصدیق و تائید میکند :

« درانتائیکه این انقلاب بزرگ ترك برای تمام اقوام مشرق در خصوص بیداری و اعتلا ومدنیت فیض رسانی میکند یك شخصیتی موجود است که‌باید ماجرای خاطرات ومساعی‌او بخاطر آورده شود آن هم عبارت از شخص سید جمال الدین افغان است این نادرهٔ خلقت که‌دروسط آسیاتولد یافته واسم‌آن درهر طرف دنیایاد میشود جهته دمیدن حرکات انتباهی خویش نیم عصر پیشتر ازین بر خواسته‌وتاوقتیکه در اسلامبول حیات فانی را وداع کرده است ازین مجاهده‌بازنه ایستاده است .

سیدجمال‌الدین افغان درسال ۱۲۵٤ هجری تولد یافته در بارهٔ محل تولد آن اختلاف وارد است . نظر به‌روایتی در قریهٔ اسد آباد همدان ونظر به دیگر روایت درقریه اسعد آباد کنر افغانستان تولد گردیده است این مسئله نه تنها بعد از وفات بلد رحال حیات‌وی نیزموجب کشمکش بوده است اماخود اوچیزی‌را که دائماً گفته این است که :

«احتیاجی حس نمیکنم که‌خویش را بملتی نسبت دهم : من افغان میباشم» بعد از قیداین دو روایت که ما را چندان علاقه دار نمیسازد از وقایع خارق العادهٔ حیات اوکه بدان علاقه مندیم بحث میکنیم .

ازآنجا که ملیت‌این‌ذات ایرانیهاوافغان‌هارا علاقه‌مندساخته‌جرایدایران‌دائماًاورا جمال‌الدین اسد آبادی‌لقب میدهند نام‌پدر سیدجمال‌الدین افغان سیدصفدر بوده نسبت آن به‌محدث مشهور سید علی الترمزی وباین واسطه چون بحضرت امام حسن (رض) ابن‌حضرت علی‌کرم‌الله وجهه میرسد سید است . سید صفدردرمملکت خویش مالك‌یك امارت مستقلهٔ محلی‌بوده بعد ها امیر دوست‌محمدخان موقع‌را ازان‌سلب کرد مشارالیه را با برادر ها و پسرش سید جمال الدین بکابل جلب کرده‌است. سید جمال‌الدین بعمر ۸سالگی‌حیات خود رابصرف تحصیل علم حصر کرده وتابعمر ۱۸ درافغانستان به تحصیل‌علوم وفنون دوام داشت . درظرف این مدت علوم صرف ونحو ، منطق،معانی ، بیان ، ریاضیه ، فقه، اصول‌فقه ، کلام وتصوف را تحصیل کرده‌است . معلمین او درین‌دروس از جملهٔ علماء متبحرهٔ افغانستان بشمارمیرفتند که‌از جملهٔ آن شخص عالم‌وصاحب فضلی‌موسوم‌به(ماهرابن‌علی)میباشد پس‌از تحصیل دروس مذکور سید جمال‌الدین افغان به تحصیل کتب مشهورهٔ اسلامیه صرف

(۱) ماخوذ از صفحهٔ ۲۷۳ شماره سوم سال سوم مجلهٔ کابل ترجمهٔ جناب میرغلام‌احمد خان کند کمشر

او قات کرده تتبعات آن زیاده تر در فلسفه والهیات اسلامیه بوده است ودرسال ۱۲۷۲ هجری بعمر (۱۸) بعدازاتمام تحصیل درکابل از افغانستان بهندوستان رفته . . . »

در دیگرجا مینویسد : « دروقتیکه امارت افغانستان به سردار محمداعظم خان تعلق گرفت برای رفیق خود سید جمال الدین افغان موقع بزرگی داده واورا بمقام مشاوری خود گرفت. در ظرف این مدت درافغانستان محاربات داخلیه دوام داشته ودر تمام این احوال سیدجمال الدین افغان درکابل حاضر بود بعد ازانکه در نتیجهٔ محاربات امیر محمد اعظم خان برطرف گردیده وبجای او برادر خودش امیرشیرعلیخان تکراراً بموقع امارت افغانستان قرار گرفت ازنقطهٔ نظر احترام عشیرت وی وترس ازمخالفت افکارعمومیه نتوانست به سیدجمال الدین افغان ضرر برساند »

دراینجادربارهٔ افغانیت سید بلندتر ازین جمله وفیصل کن تر ازین فقره موجود نیست که گفته است (هیچ احتیاجی حس نمیکنم که خویش را بملتی نسبت دهم ؛ من افغان میباشم !)

آیاممکن است تصور شود که سید بااین همه شخصیت بزرگ وسجایاء ممتاز وعالی ، وقوت قلب وشهرت آفتابی ؛ بدون انکه تهدید بمرگ شود همچه دروغی گوید ومطلع خود را به یکبارگی از نظر ها پنهان کند ؟

شمارهٔ (۳۰) ماه اوت جریدهٔ وطن منطبعهٔ اسلامبول مینویسد که : « رهبر تجدد کنونی افغان ومرشد شرق علامهٔ شیخ جمال الدین افغانی در افغانستان بتاریخ ۱۲۵٤ تولد ودرآنجا منسوب بسادات معروف کنر است . »

درصفحه ۷۲۰ جلددوم (حیات انسایکلوپیدیاء) ترکی نگارش رفته که : « سید جمال الدین یك عالم قیمتدار ویك فیلسوف عالیمقام ویك مرشد خیراندیش ویك مجاهد غیر قابل مغلوبیت واولین سرکش در برابر امپریالیزم بود . اوست که از یك قطعه بدیگر قطعه نور بخشید . روشنی نجاتی بود برای مظلومین وآتش سوزانی بود جهته ظالمین . . . وی از ترك های (۱) افغان بوده در قریهٔ اسعدآباد که بفاصلهٔ ۳ روزه راه ازکابل واقع است تولدشده (۱۸۳۸) نام پدرآن صفدر است اولین تحصیل را درکابل دیده به سن ۱۸ درهند رفت . »

نظریات اهل فرنگ :

نظریه عالم وفیلسوف شهیر (ارنست رنان) :

چون درسال ۱۸۸۳ مسیحی سید در پاریس بافیلسوف ومورخ مشهور ارنست رنان آشنا شد درباب دین اسلام وعلوم مقالهٔ در روزنامهٔ (دبا) انتشار داد ، فردای آن روز یعنی در ۱۹ ماه ایار ۱۸۸۳ دران مقالهٔ جوابی خود دربارهٔ سید جمال الدین چیزهای خوبی میگوید که گفته های وی

---

(۱) شاید از باعث محبت وسابقهٔ که باترك ها داشت ودر راه نهضت آن ها خدمت نمود وی را از ترك های افغان نوشته اند . حالانکه سید افغان خالص میباشد وخانواده اش به یکی از خاندان های بزرگ افغانها منسوب است .

دربارهٔ سیدمعقولترین وصحیحترین گفته هاست و ازانجمله است :

« کمتراشخاصی درمن تاثیری شدیدتر ازین تولید کرده اند ، همین مکالمهٔ من با وی (سید جمال الدین) بیشتر ازهمه مراوادار کرد که موضوع کنفرانس خودم رادرسوربون بقرار ذیل انتخاب کنم :(روابط روح علمی واسلام) ...

« شیخ جمال الدین یك افغانیست که کاملاً ازخرافات اسلام آزاد ووارسته است . . . »

کمی پایان تر این فیلسوف فرانسوی وصاحب نظریهٔ معتنابهای ملیت دربارهٔ قابلیت ملیت افغانها میگوید : که : « من پس ازشناختن شیخ جمال الدین آنچیزرا که مستشرقین هوشیاراروپا همیشه گفته اند که افغانستان درتمام آسیا به استثنای جاپان یگانه مملکتیست که عناصر تشکل ملیت رابیشتر درخود داردقبول کردم (۱)

اوریانت فرانسوی در مجلهٔ اول دسمبر ۱۹۳۸ در ضمن یك مقالهٔ خویش دربارهٔ منشأ وموطن وموضع تحصیلات اولیهٔ سیدمینویسد که : . . . سوانح حیات سید مانند قصه های عجیب (الف لیله) اسرار آمیز است . وی در ۱۲۵٤ ه (۱۸۳۸ـ۱۸۳۹ع) درقریهٔ اسد آباد قریب کسر (غالباً درطبع حرف(ن) به(س) تبدیل شده) کهازتوابع کابل است تولدگردیده پدرش اولادهٔ پیغمبر وشجرهٔ نسبش بواسطهٔ علی ترمزی ونوادهٔ حضرت حسین پسر حضرت علی ، پسر ابوطالب بحضرت محمد (ص) میرسد این شخص مقدس ازتمام علوم بهره مند بود چنانچه گرامر عرب ، ادبیات ، معانی ، بیان ، الهیات ، تاریخ ، جغرافیه ، علم ماوراء طبیعت فزیك ، طب ، نجوم ، وغیره رامیدانست وبرای فراگرفتن سائر علوم جانب هند مسافرت نمود . » (۲)

میخائیل پالوویچ (م . ولتمان) درپاورقی صفحه ۱۱۷ کتاب موسوم به (توركیهٔ انقلابی) منطبعهٔ (۱۹۲۱ ع) راجع به اصلیت سید چنین مینویسد : « موسس وبانی پان اسلامیزم شخص افغانی النسل موسوم به جمال الدین افغان بودکه در ۱۸۹٦ عیسوی فوت نموده . این افغان به اثر تحریك ومعاونت سلطان عبد الحمید پان اسلامیزم را روی کارآوردتاخلافت آن سلطان قوام پذیرد . »

شارلز دومس در اثر موسوم به اسلام وتجدید نگاشته که : « سید دراسعد آباد بقرب کابل افغانستان تولدیافته » مستر بلنت سیاسی معروف انگلیس در صفحه ۷۷ کتاب تاریخ سری خود نوشته که : « تا زمان وصول سید جمال الدین بمصر تجارب عالمیه وی در آسیاء وسطی محدود بود . درافغانستان تولدودر بخارا تربیهٔ دینی رافرا گرفت . »

---

(۱) ص۴۰۳ نطق‌ها وکنفرانس‌های رنان طبع پاریس ۱۹۳۵ (۲) مرکور دوفرانس صفحه ۳۱۷ ماه دسمبر ۱۹۳۸

به اتفاق آراء سید در بخارا از فته بلکه بقازان رفته است وآن وقت هم زمانی بود که سید مستغنی از تحصیل دینی بود . مستر بلنت در (گوردون در خر طوم) وکتاب مو سوم بـه قبضهٔ مخفی انگلیس بر مصر نسبت بـه شخصیت و جـو د خانوادهٔ سید در افغانستان چنین مینویسد که :

« .... جمال الدین یکی از دهات بود که تعلیمات او یك اثر و نفوذی ایجاد کرده که در سه‌سال اخیر در نهضت اصلاحی عالم اسلامی بالاتر ازآن دیده نشده من خودرا بدرجهٔ عالی مفتخر ومشرف میدانم ازانکه وی سه‌ماه در زیر سقف خانهٔ من درانگلستان زندگی کرد ولی‌اویك مرد بدوی و زمختی بود کاملاً آسیائی که بآسانی به‌آداب‌ورسوم اروپائی‌مانوس نمی‌شد ....»(۱)

جمال‌الدین درمجلسی که‌بامن (بلنت) در پاریس حرف زد ازخانوادهٔ خود در افغانستان حکایات وقصه های گفت »(۲)

نظریهٔ عالم شهیر گولد زیر آلمانی :

مشار الیه دردائرة المعارف اسلامی مستند به مأخذ مختلفه و بالخاصه آن جراید آلمانی که مدیر آن باسید مصاحبه نموده اند و بالخاصه روزنامه Berliner Tageblatt طبع ۲۳ جون ۱۸۹۶ قبل ازاینکه‌ازخدمات‌عرفانی‌وسیاسی بزرگ ودیگر احوال متعلق به آن بحث میکند افغان بودن وی راحسب سطورآتی ترجیح داده وضمناً بطور قطع رای میدهد که ایام طفلی وجوانی خودرا درافغانستان گذشتانده و تاسن ۱۸ درکابل مشغول تحصیل بود اصل نظریهٔ آلمانی مذکور چنین است: «جمال‌الدین، السید محمدبن‌صفدر یکی ازرجال برجستهٔ دنیای اسلام درقرن ۱۹ ودرعین‌حال فیلسوف،مصنف،نطاق، روزنامه نگار وبالاتر ازهمه مردسیاسی بود که حریفانش وی‌را (محرك خطرناك) میخواندند نامبرده در نهضت های راجع به‌آزادی وتشکیلات اساسی که درین اواخر در ممالك اسلامی برپاشده بود، سهم ونفوذ بزرگی داشته وبرای آزادی ممالك اسلامی ازنفوذ و انتفاع اروپائیان وبرای ارتقاء داخلی آنها بوسیلهٔ معرفی‌قوانین ومؤسسات آزاد وجهة اتحاد دول اسلامی (بشمولیت ایران) درتحت یك‌خلافت وبالاخره بمقصد ایجاد یك امپراطوری مقتدرهٔ اسلامی که بتواند از نفوذ ومداخلهٔ اروپائیان جلوگیری نماید همواره مصدر اقدامات وتحریکات مهمی گردیده است . سیدیکی ازقهرمانان جدی فکر (پان‌اسلامیزم) چه بزبان وچه بقلم‌بوده‌است‌خانوادهٔ‌سید ازمحدث معروف علی‌الترمزی و آخرالذکر از حسین بن علی

---

(۱) صفحهٔ ۱۰ شمارهٔ ۳ سال دوم دورهٔ جدید کاوه

(۲) صفحهٔ ۱۰ شمارهٔ (۳) سال دوم دورهٔ جدید کاوه وصفحه ۳۳ کتاب جمال‌الدین افغانی طبع هند (مکتبهٔ جامعهٔ ملیهٔ اسلامیهٔ دهلی) .

بوجود آمده‌سید بقرار بیان خودش درافغانستان در علاقهٔ کابل نزدیك کنر ، بمقام اسعد آباد بسال ۱۲۵٤ ه (=۱۸۳۸ ـ ۱۸۳۹ ع) درخانوادهٔ حنفی‌مذهب متولد گردیده است ولی بعضی ها مقام تولداورااسدآباد نزدیك اصفهان میگویند ودلیل برای اینکه‌سید خود را افغان نامیده این را پیش‌میکنند که سید میخواست از استبداد ایران رهائی یابد وبدین منظور خود را افغانی و تابع افغانستان خوانده است علی‌ای‌حال‌درسر زمین‌افغانستان بود که سید روزگار طفلی وجوانی خویش را بسر برد . سید در کابل تاسن ۱۸ تمام‌علوم‌عالیهٔ اسلامی راتحصیل نموده‌ودرعین‌حال‌برای آموختن فلسفه وعلوم صحیحهٔ متداول بین‌مسلمین شرق نیز همت گماشت . پس از ان بیش از یکسال را در هند گذرانید و به حج رفت (۱۲۷۳ ه ۱۸۵۷ ع) ودر باز گشت‌از حج بافغانستان ، بنزدامیر دوست محمد خان سمت ملازمت اختیار نموده ودرجنگ هرات بمعیت امیر بود وپس‌از فوت دوست محمد خان در نزد جانشین اومحمد اعظم‌خان برادر امیر شیرعلی‌خان بحیث وزیر باقی مانده و درجنگ های‌داخلی راجع به سلطنت بداوی همرائی داشت وپس از حکمرانی مختصر وسقوط مربی‌خود تصمیم گرفت از افغانستان خارج شود . (۱)

مأخذ ایرانی:

درشمارهٔ (٦) صفحه ۱۷٤ سال ۱۵ ارمغان ازقلم آقای فاضل محترم مصطفا طباطبائی‌مرقوم است:در تاریخ ۹ مارس ۱۹۲٤ میلادی اعضأ انجمن « رابطه‌الشرقیه » در مصر به پاس زحمات و فداکاریهای این پیشوای بزرگ شرق انجمن نموده نطق هاوقصیده های غرائی از طرف چندین نفر از فضلا ایراد شد ولی راجع به‌ایرانی‌بودن سیدسخنی درمیان‌نرفت ..»

درصفحه ۸۱ شرح‌حال‌وآثارسیدجمال‌الدین نگارش آقای‌میرزا لطف‌الله ، فاضل محترم میرزا حسین خان دانش اصفهانی مقیم اسلامبول مینویسد : «سید یك پیشانی فراخ برجسته و یك سرپرمغز معمم ومزین با گیسوهای چین ؛ چین وحلقه ، حلقه دراز که‌از زیر عمامه تابن گوش فرود می آمد یك بینی موزون وخوش ترکیب یك استخوان چانهٔ بزرگ و ستبر که نشانهٔ صلابت و متانت طبع بالب های زمخت و یك ریش فلفل نمکی کوسه که‌بیشتر دلالت به‌افغانیت او میکرد تاایرانیت او ...»

در صفحه ۸۵ همین ذات مینویسد که : «سید جمال‌الدین باوجود داشتن‌یك‌مشرب فلسفی وعلی‌الرغم‌جزئی تمایلش‌درظاهر بطریقت‌صوفیه

(۱) ماخوذ ازصفحهٔ ۱۷۷ شماره‌اول سال ٦ مجله کابل ترجمه همکار محترم وسابق ما آقای امینی .

سالك مذهب حنفی بود واهتمام شدیدی به‌اداء فرائض مذهبیه داشت . » فاضل مشارالیه از نقطهٔ نظر ممیزات وجهیه واوصاف جسمیه نیز سید را افغان دانسته اند و این از نقطهٔ نظر اتنو گرافی (Ethnographie) حقیقتیست واضح سخنیست راست که درین زمینه دیگر محققین و بسا از مولفین نیز تصویر وی را بانوك خامه افغان کشیده اند وحتی فوتوهای سیدهم این حقیقت را تائید میکند . و نیز اشارهٔ فاضل اصفهانی بمنسلك بودن سید بمذهب حنفی دران ایام که تعصبات مذهبیه خیلی شدید بود ـ اشاره ئیست بر له افغانیت سید .

در صفحه ۵ و ٦ شمارهٔ ۳ سال دوم کاوه جناب فاضل آقای تقی زاده مینویسد که : یکی از اشخاص معروف ومهم عهد اخیر درمشرق زمین سید جمال الدین معروف به افغانی بود که درنهضت سیاسی ملل مسلمان تاثیر عمدهٔ داشته. مشارالیه بلاشك یك مرد فوق العاده وصاحب ملکات وخصائل عالیه بوده ومخصوصاً استعداد فطری خطابت ونفوذ درنفوس وقلوب داشته‌است.

تاریخ زنده گی او دراوایل عمرش روشن نیست. دوروایتی مختلف که هردو دلایل وقراین قوی دارد دروطن ومولد ومنشاء اواست یکی روایت افغانی بودن ودرهند بودن ومناصب بزرگ افغانستان را طی کردن ودیگری بودن اوست ازاهل اسدآباد همدان وتحصیل اودر همدان وقزوین واصفهان ومشهد. آنها که درباب تاریخ زندگی او چیزی نوشته اند در بین این دو روایت مردد بوده اند . بهرحال این را باید گفت که منشاء روایت اول یعنی افغانی بودن خودسید بوده . . »

ودر صفحه ۷ همین شماره نوشته اند که : جمال الدین درمجلسی که با بلنت در پاریس در ۱۲ ذی القعده ۱۳۰۰ حرف زد ازخانوادهٔ خود در افغانستان حکایات وقصه هائی گفت .

درصفحهٔ ۹ همین شماره قید نموده اند که در فارسی هم نوشتن و هم در حرف زدن لهجه وشیوهٔ عربی وشاید افغانی داشت ومخصوصاً نوشتن فارسی او نزد یك است انسان را در ایرانیگری او به شبهه بیاندازد بزرگترین خیال وآمال او همانا نهضت اسلامی واتحاد اسلام در روی اساس ترقی واحیاء عظمت اسلام ونجات از تسلط اروپا بود . مشارالیه به تمام معنی یك انقلابی خیلی پرشورو وخوش صحبت بود ولی خیلی هم پر ادعا و بزرگ منش بود وزودخشم وکینه جو بوده وهم حرف حق را (بعقیده خود) واضح وصریح وعلنی وبی محابا می گفت وبدون واهمه حرف میزد وباهیچ چیز ازمیدان درنمی رفت واهل مجامله وتزویر نبود لذا در هرمملکتی حسد مردم را به تحریك آورده ودشمن تراشید وهم برخود میبالید . . . .

زبان عربی و فارسی و ترکی همدانی و اسلامبولی را خوب میدانست فرانسه را هم بقدر کفایت حرف می زد و میخواند از انگلیسی و روسی اگر چند کلمه میدانست فقط بواسطهٔ اقامتش در لندن و پترسبورگ بوده شاید افغانی و هندی را همینطور میدانست . »

آقای ناظم الاسلام کرمانی درصفحه ۸۹ کتاب بیداری ایران در بارهٔ اینکه سید در همه جا لباس افغانیت را ترجیح میداد چنین مینویسد : «سید در همه جا بهمان لباس وزی افغانیت ملبس بوده ....»

آقای غلام حسین زراقی درصفحه ۱۷۱ ناموران ایران این را تصدیق کرده اند که بسا از فضلای مصری (۱) سید را افغان میدانند و علت این را که چرا سید را افغان میدانند از زبان یکی از معاصرین سید چنین نوشته اند . « چگونه او را افغان ندانم در حالیکه پنج مرتبه از وطنش را پیر سیدم هر پنج مرتبه به افغانی الاصل بودن خود مباهات نمود »

(۱) ع.ص سردار اسدالله خان مفتش اردوی افغانی اززبان جناب نحاس پاشا رئیس الوزراء سابق مصر حکایه میفرمایند که : درسال ۱۳۱۶ حینیکه بمعیت والا حضرت سردار شاه ولیخان وزیرمختار افغانی در پاریس درمراسم تاج پوشی پادشاه انگلستان سمت نمایندگی داشتند روزی در یك مجلس که دران جناب نحاس پاشا رئیس الوزراء سابق مصر با ایشان دریك میز نشسته بودند نحاس پاشا فرمودند که من به والاحضرت شاه ولیخان اخلاص زیاد دارم زیرا در عمر بزرگترین افتخار من این است که شاگرد سعد زغلول پاشا میباشم و سعد زغلول را اینها به مصر داده اند

شاهان افغانستان معاصر سید جمال الدین افغان

اعلیحضرت امیر دوست محمد خان

اعلیحضرت امیر شیر علیخان

اعلیحضرت امیر محمداعظم خان

اعلیحضرت امیر محمدافضل خان

سید جمال الدین او دقضا او قدر عقیده

صدیق الله «رشتین»

دسید جمال الدین شخصیت، او دهغه علمیت، او قدر منزلت، څه پټ پناه شی نه دی، داڅه ویلی شم چه کم شهرت چه خدای سید جمال الدین ته په ټوله دنیا کښ ورکړی دی، داسی شهرت به دمشرق په خلقو کښ بل چا نه وی موندلی. سید جمال الدین هغه نابغه او دمشرق په افق کښ ځلیدونکی ستوری دی، چه تراوڅه پوری خلق داسارت په توره شپه کښ دده په برکت اوده په شغله او رنړائی قدم اخلی، او ځان دمطلب ځای ته رسوی. دسید جمال الدین داعلی نه اعلی قابل قدر وصف دادی: چه دهغه پرده چه (داسلام او دسیاست اوددین او دترقی په مینځ کښ دهغه دغه خلقو په نظر کښ ښکاریده) له مینځه پورته کړه، اوداحقیقت ئی دنیا ته وښودلو: چه اسلام په پوره معنی سرهدهر قسم ارتقأ سرچشمه اودهر قسم تمدن چینه او منبع دی. سید جمال الدین خپل غوره اوبر ګزیده خیالات او خپلی کمیاوی نسخی او خپلی بیش قیمته ملغلری داسلام اودمذهب په احاطه کښ دننه خلقو ته ښودلی دی؛ هرڅومره که دی په خپل قلم کښ بلند او تیز راغلی دی مګرچه داسلام پولی له راغلی دی نو په ډیر احتیاط سره ئی قدم پورته کړی دی. سید جمال الدین په خپل حیات کښ همیشه داسلام او داسلام دحقو قونه مدافعه کړی ده، او په هره وسیله سره ئی چه لاس رسیدلی دی، نوداسلام دمخالفینو مقابلی ته ودریدلی دی. لکه هغه رساله چه ده ددهریانو او نیچریانو په ردکښ لیکلی ده، بهترین شاهد او دلیل دی. څرنګه چه سید جمال الدین دهغه کسانو چه (داسلام په مادی حقوقوئی حملی او تجاوزونه کړی دی) سخته مقابله کړی ده، دارنګ دهغه کسانو په مقابله کښ (چه داسلام په معنوی حقوقو او عقایدوئی حملی کړی دی) دیو دلاور او باغیرته افغان پشان کلك او ملا تړلی ولاړدی. دلته څه فقط دسید جمال الدین هغه خیالات ښکاره کوم؛ چه کم ده دقضا او قدر په مسئله او دمتعصبینو په مقابله کښ ښکاره کړی دی. هرکله چه دډیر بحث دپاره موقع نشته، نوامید کوم چه محترم لوستونکی به ددی یوی مسئلی نه «دمشت نمونه خروار» کار واخلی.

پدی کښ هیڅ شک نشته چه عقیده په بدنی اعمالو کښ ډیر دخل لوتأثیر لری، اوداعمالو صلاح او فساد ښه او بد دعقیدی دصلاح او فساد، ښه او بد پوری تعلق لری. عقیده دبدنی اعمالو اودانسان دټولو کارنامو مرکز او محور دی که عقیده پاکه اودرسته او بی آلائشه وی، نواعمال هم ضرور پاک اودرست او بی آلائشه راځی؛ او که عقیده فاسده

اوګډه وډه وی نو اعمال ، افعال هم هاغسی فاسد او
ګډوډ راځی . هو! کله داسی هم کیږی چه یوه پا که
عقیده یا د اصولو د دین یو صحیح اصل انسان ته
ړواندی شی نو یا داوی چه دی پری پوی نشی
او یا داوی چه استعداد نلری خو په اشتباه کښ
ولویږی او هغه سمه او پا که عقیده ترینه پدی
مینځ کښ ګډه وډه شی او باطله او فاسده عقیده ئی
په زړه کښ ځای ونیسی نو خامخا پدی وخت کښ
چه دده نه کم اعمال صادریږی د عقیدی د فساد له کبله
فاسد او خراب راځی ، ولی چه د عقیدی مثال خو لکه
د دیوال د تادو دی . که چرته د دیوال په تادو کښ
یوه خښته کږه راشی نو تر آخره پوری ټول دیوال
کوږ راځی . هم دغسی که د صحیح عقیدی سره
د ذکر شوی عواملو په اثر ؛ فاسده عقیده ګډه او خلطه
شی نو ټول اعمال ، او کارنامی به تر آخره پوری
صحیح رنګ قبول نکړی بلکه ټول به ګډوډ او
خراب تراب وی . پدی موقع کښ تجدد او ظاهر
پسند خلق دا خیال کوی : چه دغه انحطاط او دغه
تنزل او پستی چه مونږ ته را رسیدلی ده د دی سبب
او علت فقط د عقیدی او د مذهب پابندی ده
او دا هر څه چه دی ، د دغی اصل او د دغی عقیدی
له کبله مونږ ته پیښ شوی دی . همدا رنګ
د کمونیزم پیروان (یعنی هغه کسان چه د دین
او د عقیدی پابند نه وی او په زړونو او
سترګو او غوږونو ئی د تیری پردی
پرتی دی ، او د حقیقت د پیژندلو نه عاجز دی)

په دین او عقیده او د دی مسلك په پیروانو (یعنی
هغه کسانو باندی چه د مذهب او د دین تابع وی)
طعن او بدرد وائی ، او د فلاح او د کامیابی
او د بنی نوع د ارتقا د پاره دغه پابندی مهلکه
او مضره بولی ولی دوی هغه خلقو ته ګوری :
چه ظاهراً د مذهب او د عقیدی د بیرغ لاندی
روان وی ، مګر صحیح عقیده ترینه ورکه
او ګډه وډه شوی وی او تش د عقیدی پنوم ؛ صحیح وی
که غلطه روان وی او خیال ئی داوی : (چه ګوندی
مونږ به کامیاب او مقصد ته ورسیږو) دلته
نو خبره داده : چه صحیح عقاید د فطرت سره
موافقی او برابری دی په دی لاره کښ هیڅ قسم
نقص او کمی زیاتی نشته ، مګر چه عقیده غلطه شی
نو عقیدی ته څه ګناه ده ، دا خو د عقیده کونکی
نقصان او کمزوری ده . « تر دی ځایو پوری
خو صرف د مطلق عقیدی په نسبت څه ووئل شو ،
اوس د خاصی عقیدی په نسبت څه لږ ډیر وئلی شی »
د عقائدو د جملی نه یوه د قضا او قدر عقیده ده ،
چه دا عقیده د اسلام د اصولو څخه شمیرل کیږی
او د اسلام یو اساسی او متین رکن دی . ډیر خلق
دا ګمان کوی او دائی جزم دی : چه هر ملت
او هر قوم چه په دنیا کښ خوار او ذلیل او ضعیف
شوی دی او خپل ذاتی یا فطری همت او قوت
ورنه تلی دی . یګانه علت او سبب ئی همدا د قضا
او قدر عقیده ده . ګویا په موجوده وخت کښ
چه مسلمانان دغسی بیطاقته او بی لاسو او بی پښو دی

اودتولی دنیانه پەحربی، سیاسی اونوروطاقتونو کښ ورسته پاتی‌دی، نەئی پەدنیا کښ څەشوکت، نەئی دبدبه، نەئی شان وعزت شته دی. دظاهر بینو خلقو به خیال ددی علت او اصلی موجب دادی: (چه دوی دقضا او قدر معتقددی او هم داعقیده ده چەدوی‌ئی له پښو اولاسونو نه ترلی دی، هیڅ کار روزګار نشی کولی، تول افعال ئی قضا او قدر ته سپارلی دی، په خپله بې لاسوا و بې پښو ناست دی، نو که چری مسلمانان پدی عقیده باندی همیشه دپاره پاتی‌شی اوپدی عقیده کښ څەتغیر اوتبدیل رانشی، نوزرده چه دمسلمانانو شان، اوعزت اونوم بەددنیانه ورك‌شی اوهمیشەدپاره به دبل درواری ته ناست وی، هیڅکله به په خپلو حقوقو کامیاب اوبهره مند نشی. اونه به دخپلو حقوقو حفاظت، اونه به دخپلو حقوقو نه مدافعه وکړی شی. یعنی ددوی په باطل او فاسد خیال کښ داده «: چه دقضا او قدر عقیده، چەداسلام یومهم اصل دی او دمسلمانانو پەزړه کښ کلکه‌اومحکمه‌پرته‌ده» دذلت‌اودبربادی اودفنا کیدو یولوی سبب‌دی اودترقی او دارتقا پلاره کښ یولوی سداومانع‌دی. نوترڅو پوری چەمسلم ددی عقیدی‌پابندوی نودغسی بەزبون، خراب، تراب، په بده ورځ، په بدحالت وی) دلته نوپدوی باندی رناورځ تورەشپه شوی‌ده او دجرندی اودجمات فرق ئی نه دی کړی؛ اودائی خیال دی (: چه دقضا او قدر دعقیدی او «دمذهب جبریه» دعقیدی هیڅ فرق نشته بلکه‌دواړه یوشی‌دی. اودجبریه وعقیدوخوداده. چه انسان په‌تولو افعالو کښ مجبوردی اوانسان په خپل‌عزم او اراده هیڅ نشی کولی؛ انسان لکه یوه بنه ده چه باد پری راوا لوزی او یو خوا بل خوا ئی وړی راوړی، یا لکه دریاب چەڅوك راواخلی اودبرمه اوطاقته ئی وکازی هرطرف ته چه پری چپه راشی هغه طرفه ته‌ئی یوسی. دغسی انسان هم دقدرت دلاسو پند وس دی هر طرف ته چه ئی رغړوی او هر طرف ته چه ئی غورزوی.) هو! دغسی عقیده چه دکم قوم په زړونو کښ کلکه اورا سخه شی اودائی‌یقین وی (: چه مونږدلاسو اوپښو نه ترلی شوی یو، دکار روزګار، دخوځیدو را خوځیدو اختیار نه لرو، او داهر څه چه دی داتول په مونږه په زور او په جبر کیږی.) نو هیڅ شك نشته چه پدی‌صورت کښ ددوی هغه طبیعی استعداد ونه اوطاقتونه معطل پاتی کیږی اوهغه قوه چه ددوی په‌وجود کښ پرته ده؛ بالکل ورکیږی‌اودکسب‌اودکارشوق ئی دزړونونه‌وځی، تش کالبوت او خالی هیولی پاتی کیږی. نوپدی وخت‌کښ ډیره عجیبه نه ده چه په سرئی‌خاوری انبار شی اود«عالم وجود» نه «عالم عدم» ته لاړشی، ددی خیال پیروان په مشرق‌کښ هم‌لږ ډیر پیداشوی دی اودادخره

لکۍ ئی ټینګه کړی ده. مګر که دوی دجرندی
اودجمات فرق کړی وی نوډیر به ښه وی، دقضا
اوقدر اودجبریه مذهب په مینځ کښ د ځمکی
اودآسمان هومره فرق دی ـ دقضا اوقدرعقیده
ځانله شی دی اودجبریه عقیده ځانله شی دی .
هو! که دجبریه عقیده وویلی شی نولا یوه خبره ده،
بیشکه چه دجبر عقیده دتنزل او دبربادی د پاره
علت اوسبب کیدی شی ، مګر دمسلمانانو په یوه
طائفه کښ به هم دجبر معتقد پیدانشی بلکه هر
څومره مسلمانان چه ګوری ټول پدی معتقد او
داعقیده لری چه ځمونږ افعال ټول اختیاری
دی مونږ چادپښو اولا سونه نه یو تړلی ، ښه او
بداعمال او افعال ټول اختیاری اموردی په زوره
باندی کلی نه کیږی ، اونه په مونږه څوك په
زوره کلی کوی که دانسان افعال اختیاری نه
وی نو ثواب او عذاب به پری څنګه مرتبیدلو
ولی چه دا خود حکیم مطلق دحکمت نه بهر خبره ده چه
په غیراختیاری امر باندی سړی ما خوذه کړی. په
هر صورت انسان دغسی د پښو اولا سونه نه دی
تړلی شوی لکه چه دځینو خلقو خیال دی بلکه
دانسان اعمال ، افعال ټول اختیاری دی اولدی
کبله انسان مکلف شوی دی او شرعی تکالیف
پری اچول شوی دی . که چری اعمال ، او افعال
اختیاری نه وی نو بیا دانسان مکلفول دعدل
او حکمت نه لری خبره وه . نومعلومه شوه چه
دقضا او قدر دعقیدی اودجبر دعقیدی په منیځ کښ
دځمکی اوآسمان هومره فرق دی . نه دا عقیده
په خپله دهغی عقیدی په رنګه ده اونه ئی مقتضیات
دهغی په رنګ دی . دقضا او قدر عقیده هغه پاکه
عقیده ده : چه هیڅ « فطرت سلیمه » به ترنیه
انکار ونکړی ولی چه د دی عقیدی په حقیقت
باندی ډیر دلائل او براهین موجود دی مثلاً
که ظاهراً په عالم اسباب کښ نظر وا چوو .
نو هر یو حادث امر ضرور یو محدث اومادی سبب
غواړی ځکه چه امور حادثه ټول دوجود آثار دی
او هر اثر مؤثر او علت ته محتاج دی ، او داسبابو
سلسله که څه هم ډیره اوږده ده مګر په هر صورت
انسانی اراده هم د دغی سلسلی یوه حلقه او کړی
ده ، او هر اختیاری فعل « مسبوق بالاراده »
بلل کیږی ځکه چه اراده دفعل اودعمل نظری
پلان او نقشه ده نوڅو پوری چه نقشه او پلان
تیارنشی ترهغی پوری عملی تطبیق ممکن نه دی
اوس نوپاتی داخبر ده : چه اراده څه شی دی ؟
اراده دادراك دآثار ونه یواثر دی نو څنګه چه
ادراك یومنبع او سرچشمه لری او دهغی منبع
نه چه هغی ته مبدأ فیاض وائی دهر چا داستعداد
سره موافق ادراکات راتوئیږی . دغسی اراده
هم منبع اوسرچشمه لری اود هغه منبع نه (چه
هغی ته مبدأ فیاض یا فاعل مختار وائی) منفعله
اومتأثره کیږی .
اود ارادی . دتأثر اودانفعال نه به یو قمقل هم
انکار ونکړی پاتی لاهښیار . نو معلومه شوه

چه ددی تولو ظاهری اسبابو مبدأ او منشاء دهغه فاعل مختار او مد براعظم پلاس کښ ده: چه داتول اشیائی د حکمت موافق پیدا کړی دی، اودا نه ده مگر دقضا او قدر عقیده ده. بالفرض که یو جاهل د صانع حکیم دوجود نه انکار وکړی (نعوذ بالله منها) نو دطبیعی عللو اود هری موجباتو نه به هیڅ کله انکار ونکړی شی ځکه چه دی مجبور دی چه په خپل خیال باند، دحوادثو دپاره اسباب او د انسان دارادی دپاره موثر پیدا کړی نو یدی وخت کښ انسانی اراده ضرور دطبیعی فواعلو تابع بلل کیږی. (ولی چه اثر دموثر تابع وی) او طبیعی فواعل خو (پوری چه ذی طبیعت موجود وی) دوی هم موجود وی. نو باید چه انسانی اراده هیڅکله دیوه حالت نه بل حالت ته ونه گرځی او همیشه دپاره سړی نیغ موگی ولاړوی. ځکه چه دده دارادی موثر خو طبیعت دی او دطبیعت مقتضی خو همیشه دپاره واحده او غیر متعدده وی او داخو ښکاره باطله خبره ده. نو ضرور بالضرور دقضا او قدر منلو ته محتاجیږو - اگر چه ځنی انگریزی حکماو او سیاسی علماو دقضا او قدر په مقابل کښ دتسلیم سر ښکته کړی دی. او پدی باره کښ ئی ځه دلایل او براهین بیان کړی دی - مگر مونږه دی خدای دومره هم نه خواره وی: چه ددوی په آراو به استشها دکوو - او په پردو دلائلو به خپله مدعا ثابته و: (داځه فخر نه دی چه سړی دیو خارجی عالم نوم واخلی - او دهغه په خوله خپل مطلب ثابت کړی).

ولی مونږه په خپله ځه شوی یو. اوس دقضا او قدر په نسبت ځه لږ ډیر بحث کولی شی:

له تولو نه ړومبی دا یوه لنډه خبره ده: که چرته انسانی اراده یا دبشر قدرت دحوادثو په ایجاد کښ مستقل وی؛ نو ولی به یو بادشاه دتخت نه کوځید لو، او په ځای به ئی یو خوار غریب دبادشاهی په تخت کینا ستلو - دچا به ځان پیرزو شی چه بادشاهی پریږدی او غریبی غوره کړی؟

(دا ددنیا په مخ چه هره ورځ انقلابات وی او ساعت په ساعت او گړی په گړی، ددنیا مخ بدلیږی رابدلیږی) ایا دا یوه نقشه او پلان لری؟ که نه؟ داسی هم نه ده چه دا به بی نقشی اجرا کیږی، ځکه چه اجمالی علم د تفصیلی علم پلان او نقشه ده اولاً یو شی په فکر کښ اجمالا و سنجول شی نو بیا عملاً او تفصیلا اجرا کیږی.

ښه نو دا ددنیا نقشه او ددی دومره انقلابا تو او تبدلاتو پلان دچا پلاس کښ دی؟ او دا چا جوړ کړی دی؟ قضا او قدر نور توروی که سپین؟ قضا او قدر خو بعینه دغه شی دی. قضا او قدر داعمالو نظری نقشه ده: چه دتمامو موجوداتو خالق جوړه کړی ده او داسی بهترینه نقشه ده: چه دهر قسم نقصان او تغیر او تبدیل نه محفوظه او مأمونه ده - بله داده: چه «علم تاریخ» بلکه دتاریخ ځه خبری چه دی تولی ددی عقیدی پوری اړه لری. او په تاریخ کښ ضرور داعقیده پکار ده

(چه د بشر قوا د کائینا تو دمدبر په قبضه کښ دی) ځکه چه تاریخ خوداسی شی نه دی چه څوك ئی له ځانه جوړ کړی بلکه تاریخ دحقیقی حوادثاتو بیان، اودصحیح واقعاتو عکس دی ـ اودغه واقعات ټول دایجا داودنه ایجادله خاطره « فاعل مختار » ته منسوب دی ـ دقضا اوقدر عقیده داسی یوه پا که عقیده ده : چه (هغه اوصاف، افعال، اطوار: چه د انسانی شان سره لائق دی) په انسان کښ پیدا کوی. لکه: جرأت، شجاعت، دلاوری، زړورتیا، دلویو لویو اومهمو کارنو، اقدام ـ داسی نور ډیر اوصاف لدی عقیدی پیدا کیږی ـ هم دا عقیده ده چه مسلمان هر قسم قربانۍ، جانفشانۍ، فدا کښ ری ته په هره موقع، په هرځای کښ تیاره وی؛ او ددی عقیده له برکته ورته دخپل سراووینو سره لو بی کول توقی هم نه ښکاری، اوپه هره میدا نکښ له خپل سره تیر؛ هری پیښی ته غاړه غړی ورځی او په داسی ځایو نو نیغ اوزړور ورخیژی : چه هلته دزمریانو زړونه ریږدی او دپړ انگـا نو تریخی ویلی کیږی دا پا که عقیده ده چه په انسان کښ ثبات، استقامت، تمکین دلویو تکالیفو او مشقتو نو برداشت، تحمل، برد بـاری، پیدا کوی ـ داعقیده ده چه مسلمان دخپل سر، روح، مال ښندولو ته تیاره وی.

ددی عقیدی له کبله مسلمان دخدای او د رسول په لاره کښ د سر او مال نه تیرناست دی. او هر قسم تکلیف ته تیارو لاړدی ولی به ولاړ نه وی؛ څوك چه دا عقیده لری : چه خیر، شر، مرگ، ژوند، فقر، غنا، ټول دخدای په واك اواختیار کښ دی. اومرگ، فنا، داټول موقتی امور دی.

هرچاته په خپله نیته اوپه خپل وخت رسیږی اود هرچا روزی رسان، پالونکی او مربی یوخدای دی) نودغسی سړی نه څرنگه له مرگه ویریږی. اویا به دغسی سړی د فقر، اود خواری او د عاجزی څه خیال و ساتی ـ نو کم و خت چه د ده دزړه نه دغه یره پور ته شی نونور بیاڅه دی؛ دانسان په مخکښ خودغه موانع دی چه دا له مینځه لری شی نوبیاپه هسکه غاړه اوزړه سره دخپلو حقوقو مدافعه کولی شی. دخپل امت اودملت داعلا اودترقی دپاره زړور زړور قدمونه اخستی شی، اوپه کلکه اراده سره دخپلو فرضو دادا کولو دپاره ملاتړلی شی. اودخدای په لار کښ په ډیره خوشحالۍ سره خپل سر اومال قربانولی شی، دغریب او مسکین سره په ښه صورت امداد اوکومك کولی شی، په دین اواجتماعی لاروکښ دخپل مال او جائداد نه تیریدلی شی. خلاصه هر قسم فدائی او جانفشانۍ ته تیار او تکړه ودریدلی شی هغه مسلمانان چه له مشرقه نه ترمغربه پوری ئی تو له دنیا وخوزوله ـ او ملك گیری او فتوحات ئی دی اندازی ته ورسیدل : چه داسلام جنډی او بیرغونه د (پیرنی) دغرونونه د (چین)

دغرونوپوری ،ور پیدل. هغه مسلمانان چه‌ددنیا
په‌دری براعظمونوئی دا سلام بیرغونه ودرول ،
هغه مسلمانان : چه‌دنیا ور ته‌په حیرانتیا کښ
پاتی شوه اوله‌حیرته‌ئی‌ورته په خولی کښ‌گوتی
ونیولی، هغه مسلمانان چه دانیا کالوپه مده کښ
ئی‌دا کاسره . اوقیاصره و نوم له جهانه ورك
کړو،هغه مسلمانان چه‌له‌خپل هیبت اوشوکته‌ئی
غرونه وخوزول اودتمامی دنیا په زړونو کښ
ئی‌رعب‌اوویره واچوله ،هغه‌مسلمانان چه‌ددوی
داسونو د سمونود لاسه دلویو لویو غرنوسر ونه
لاتراوسه‌پوری سولیدلی پراته‌دی - ددوی ددی
ټولو کارنامو باعث اوعلت‌د قضا اوقدر د عقیدی
نه په غیر بل شی نه وو بلکه ددوی یگانه قاید
اورهبر هم‌داعقیده وه- داپاکه عقیده وه :چه
دمسلمانانو توری ئی‌په‌مشرق او په مغرب کښ
وځلولی، داپاکه عقیده‌وه چه‌دمسلمانانو واړه او
ښځی، ئی‌دجنگ میدان ته پداسی خوشحالی
روان کړل -لکه چه‌څوک دباغ اود گلزار په
سیل ځی، مرگ او فنا خودوی ته یو معمولی
او عادی شی ښکاره کیدلو - دا
عقیده د دوی د پاره د فولادی او آهنی
قلاگانو نه هم‌زیاته‌وه- په‌فولادی قلعه‌گانو کښ
به دننه‌هم څوک داسی خاطر جمع نه‌وی لکه‌دوی
چه‌پدی عقیده کښ خاطر جمع اوډاډه‌ؤ. دی‌پاکی
عقیدی مسلمانان دی حد ته را ورسول : چه
د مسلمان نوم به‌چا اوریدلونو په وجوداواندامونو

بـه ئی لرزش را تلو . او لکه یخنی چـه سړی
راواخلی؛داسی به‌ئی‌له ویری نه جامی‌ریږدی‌دلی
حتی چه ددوی تش نوم به له خلقو نه زړونه
وښکل - دی‌اندازی ته چه‌مسلمان رارسیدلی ؤ
دا ټول ددی عقیدی برکت ؤ- ورنه دمسلم سره
دومره طـاقت نه ؤ ؛لکه چه د دشمن سره ؤ
هیڅکله مسلمانان‌دکـافروسره په طاقت ، قوت،
تعداد ، شمیر کښ برابر شوی نه ؤ. مگرددوی
سره دغه معنوی آهنی طاقت موجود ؤ چه‌دهغی
مقابله چانشوه کولی - داځه وئلی‌شم:چه‌دابتدا
دعالم‌نه‌تراوسه پوری که‌داجتماع بشری په‌تاریخ
باندی نظرواچولی‌شی ؛ نوداسی یوعظیم فاتح،
، اویو داسی جنگجو او نامتواو مشهور شخص
به‌پیدا نشی چه دقضا اوقدردعقیدی معتقد به‌نه‌وی
- هرڅومره نامتواومشهوره خلق(چه په اوسطو
طبقواوپه عاموخلقو کښ پیدا شوی‌دی ، اوبیاپه
خپل همت‌اواستعداد لویودرجواو اعلی‌مراتبو ته
رسیدلی دی ، اوپه‌دنیا کښ ئی داسی کارنامی
او خوارق العادات کړی دی چه سړی ورته
حیران پاتی کیږی) ټول‌ددی عقیدی‌منونکی
اومعتقددی،او هیڅکله‌ئی‌ددی‌عقیدی‌نه‌غاړه نه‌ده
غړولی. بلکه‌ددی‌په برکت‌سره دغه مقام ته
رسیدلی دی - دغه انسان (چه‌په خپل حیات
څومره مین‌دی، اودژوندیوه ورځ ورته دلکاو
روپوپه مقابل کښ‌ارزانه ده) ددی‌عقیدی‌په‌اثر د
مرگ اودهلاکت پروانه‌کوی - داسی اوقات

پیښیږی: چه‌په‌خوا او خاطر کښ ئی هم نه تیریږی چه‌دا مرګ لا هم څه‌شی دی او یا باید دی ته سړی اهمیت ورکړی نه! نه! هرکز! ـ تاریخ مونږ ته دغسی ډیر امثال ثابتولی شی:

(سکندر کبیر یونانی) (چه‌د دنیا د نامتو او نامو ړو فاتحینو نه یو فرد دی) د دی عقیدی معتقد و ـ (چنګیز خان تتری) (چه‌له چینیه ئی ترا سیا او اروپا پوری ټول وطنونه ګرو ګام کړل) د دی عقیدی طرفدار و او په زړه کښ ئی دا عقیده پرته او محکمه وه ـ بلکه لا هغه ناپلیون اول فرانسوی (چه ټول مغرب ئی په بل مخ اړولی و او په هره موقع کښ ډیر لږ عسکر سره په ډیرو مملکتونو ننوتی و او په هر ځایکښ ئی د کامیابی او د فتح میدان ګټلی و) د قضا او قدر د عقیدی ډیر سخت پابند و ـ دغه ټول د جهان مشهور او نامتو فاتحان چه (تر او سه پوری ئی دنیا نوم نه دی هیر کړی، او هیڅکله به ئی هیر نکړی) د قضا او قدر د عقیدی پابند او معتقد و ـ وه! وه! هغه اعتقاد دڅه عجیبه او بختور دی! چه انسانی نفوس او ټول زړونه د (بزدلی، او دبیزړتوب نه پاک او صفا کړی. ځکه چه دا بیزړتوب د انسان د ترقی او د انسان د کمال او عروج د پاره اولین مانع دی. یو واری چه د سړی پښی وښو یږی یا په بل عبارت سپینی ئی وتښتی نو د هغه دلاسه بیا هیڅ نه کیږی. دبیزړه او بزدله سړی د پاره هر څه بوبو وی ـ او د خپل پروګرام او د خپلی نقشی د عملی کولو د پاره زړور ګامونه نشی اخستی. نو هغه عقیده به څرنګه بختوره او ښه نه وی!! چه د سړی د حیات نقشه بدله او په بل رنګ کړی او د دغسی بی نتیجی او بی فایدی حیات نه ئی یو با شرفه او با افتخاره حیات ته راو کاږی. مګر په موجوده وخت کښ چه د دی عقیدی سره د ځینی مسلمانانو په زړونو کښ د جبر عقیده ګډه شوی ده حتی چه صحیحه او سمه لاره ترینه ورکه او په باطله او فاسده عقیده باندی اخته شوی دی. او دا غالب یقین کیدی شی چه د دوی دورسته پاتی کیدو او د تنزل او د بربادی سبب به هم داوی. نو پدی موقع کښ د علماو کرامونه ځمونږ دا طمع او دا امید دی: چه دوی ضرور بالضرور پدی لاره کښ پښی اولاس وخوزوی او خپل طاقت وهمت ټول پدی لاره کښ صرف کړی. چه دا پاکه عقیده د بعضی عوارضو او د نورو باطلو عقیدو د ګډون او اختلاط نه خلاصه او پاکه کړی. او عامو خلقو ته د پخوانو خلقو لاری او د هغوی افعال، اعمال و ښائی او د دوی په مینځ کښ (هغه تبلیغات هغه وعظونه نصیحتونه جاری کړی) کم چه ځمونږه پخوانو اماما نو د خپل ژوند په دوره کښ کړی دی. لکه چه امام غزالی (رح) او نورو پدی لاره کښ ځانونه ستړی کړی او خولی کړی دی ـ امام غزالی وائی: «چه په خدای باندی توکل خو بهتر شی دی یا د قضا او قدر منل هم یوه پاکه عقیده ده مګر شریعت ځمونږ نه دا دواړه کارونه د عمل په

وخت کښ غواړی، یعنی باید (چه انسان اول په عمل او کار و بار لاس پوری کړی او دهر شی مادی اسباب ټول برابر کړی) نو ورسته دی په خدای توکل وکړی. داسی نه ده (چه سړی د بیکاره او بی کسبه ناست وی. او لاس او پښی د نه خوزوی، او دی دوائی چه ما په خدای توکل کړی دی او څه چه تقدیر وی هغه به رسیږی) بیشکه چه خدای خو هر څه کولی شی مگر انسان له ئی لاس او پښی، صحیح او تندرست وجود، سر او سترگی څه دپاره ورکړی دی؟ دا هر یو ئی دخپل مخصوص کار دپاره ورکړی دی، چه باید انسان ورنه څه نه څه کار واخلی، خدای پاك هیڅ کله مونږ ته دا امر نه دی کړی او نه پدی باندی راضی یا راضی کیږی: چه مونږه خپل فروض، واجبات کار روزگار، کسب وعمل پدی بهانه پریږدو (چه خدای موشته دی او په خدای مو توکل کړی دی). په موجوده وخت کښ هیڅ شك نشته چه د ملت او دا سلام نه د فاع کول له فرضونه گرځیدلی ده، او دا د مسلمانانو دپاره یو منصبی او دینی فرض دی. چه نن ورځ دخپلو حقوقو دساتلو او دوطن دویښولو دپاره ملاوتړی. او دی مهم خدمت ته وږه ورته کړی، او دهغه درانه خوب نه چه دوی پری او ده براته دی را پاسیږی. او دځان دپاره په دنیا کښ دژوند حق او دگټی وټی ځای پیدا کړی. مگر دا وظیفه ټوله د علماء و په غاړه پرته ده چه خلق بیدار او جامعه ویښه کړی او د خلقو د غوږو نو نه دا باتی راووکاږی — د مسلمانو د تنزل او دانحطاط په نسبت چه چا کم خیال کړی و هغه نو محض یو «پابرهوا» او بی ثباته او بی دلیله خبره ده. د مسلمانانو د ورسته پاتی کید و سبب نه د قضا او قدر عقیده ده او نه د اسلام د عقاید و نه بله کمه عقیده ده او دغه نسبت که چرته څوك کوی نو دا د اسی یو نسبت دی چه لکه د گرمی نسبت څوك واوری ته وکړی او یا د یخنی نسبت څوك اور ته وکړی بلکه پدی موضع کښ دا متل ډیر ښه مستعملیږی: «چه باران په تیرا و شه او خره ئی دلړه موړی یوړل» هو! مسلمانانو ته پس دهغی د بدبی او هغه شوکت او هیبته (چه په ټوله دنیا کښ ئی لرلو) دوه لوی صدمی ورسیدلی. چه دهغی صدمو په اثر دوی له خپل شان او شوکت نه پر یو تل یوه صدمه د مشرق وه او بله د مغرب وه: په مشرق کښ خود چنگیز خان او دده د اولاد سیلاب وچه په تمامه اسیا او په ټول مسلم زمین باندی په چپو چپو راغی نه ئی چرته وچه لو ته پریښووه او نه ئی چرته آباد کنډر پریښود هر څه ئی د مخی سره یوړل او په مغرب کښ خود اروپایانو سیلاب وچه د مسلمانانو په ملکونو او مینو باندی راغی او ټول ئی سره بی کوره، بی اوره گډوډ کړل نه ئی ورته پوله پټی پریښود، نه ئی ورته دوترا وجا ئداد پریښود؛ نه ئی ورته خپله هستی پریښود له دپولی تړق ته ئی کینول. او دا طبعی ده: چه د نشونما او دا بتدائی

ارتقأ په وخت کښ لږه صدمه هم سړی ته ډیر نقصان رسوی ؛اودډیر هیبت او ددهشت موجب گرځی کم وخت چه د اورپا یانو قدم ددوی په خاوره کښ داخل شو .

او واك اختیارئی د نوروخلقو پلاسو کښ پریوت اوحاکمان اوآمران ئی بعینه دفساداودشیطانت میکروبونه وچه ددوی په اخلاقو اوطبیعتونو کښ ننوتل نو ورځ په ورځ پدوی کښ ضعف اوکمزوری ښکاریدله اوهغه قوت اوطاقت به ئی کمیدلو مگرپد اسی صورت سره چه دوی پری نه پوهیدل دوی چه څو پوهیدل نو بیا کارله کاره تیرو اوبه له ورخه اوښتی وی هیڅ نه کیدل . لکه په او دوچه څوك یوسړی دمری نه ونیسی " چه څور او ښیږی دهغه کارئی کړی وی » دغسی مسلمان په تیر اوپه چل ول کښ ووهل شو.اگر کښ اوس لاسونه مروړی مگروخت ترینه تیردی برسیره لا په دوی کښ عیش پرست خلق هم پیدا شول-او دیومعمولی یاد یوی ورځی خوشحالی اوآرام دپاره دخپل قدر نام اوعزت هرڅه نه تیر شول،دیو بل سره ئی بدنیتی، عداوت بغض، کینه، حسدراواخستل .تردی پوری چه دی اندازی ته راورسیدل اودحیات اودژوندون ثمره اومیوه ئی داشوه :لکه چه گوری ئی -

سره دهغی هم ځه ویلی شم : (او دا خبره به تریوی اندازی پوری حقه هم وی) چه ددی امت اوملت په زړونو کښ چه ترڅو پوری داپاکی اوشریفی عقیدی پر تی وی .نو هیڅکله به فنا اوبر بادنشی کهٔ دابر گزیده خیالات اوپاك احساسات ددوی په ذهنونو کښ ځلیږی. اودا حقائق دمحقیقینو علماوپلاس کښ چلیږی نوامیددی چه داملت به خدای بیابلند اوسرگندکړی اوبیا به ئی هغه سی حال شی لکه څنگه چه پخواو.اودا کامل امید کیدی شی:چه مسلمانان به بیادپاکو عقایدو په واسطه سره دنفسانی اواخلاقی امراضو مدافعه وکړی-اوپه کلك عزم سره به دپردودتسلط او دتصرف نه ځان خلاص اواوږی سپکی کړی او انشاالله دخپلو ملکونو په خلاصولو کښ به دهښیار تیا اودتدبیر نه کارواخلی.اودی اوږسترگو او طمعه کونکو ملتونو ته به څه یره وښائی اوپه خپلو حدونو اوپه خپلو پلوباندی به ئی ودروی. چه نور دی خواقدم راوانخلی اونور دغسی آزاد اوبی پروا تجاوزونه ونکړی .

امیدکوم چه دا به لری هم نه وی . ځکه چه نن پرون دمسلمانانو په زړونو او طبیعتونو کښ یوحرکت اوهیجان پیداشوی دی. غوږ ونه ئی خلاص او ښوبدوته متوجه شوی دی . ددنیا حوادثو اوددنیا تغیراتواوسریعه انقلاباتو دوی هم رابیدارکړی دی . اوس دخپل ځان په بند وبس او تجویز کښ دی.

اودځان دپاره دفلاح او دکامیابی لاری لټوی-

او دا کثریه و په دماغ او فکر کښ تازه رنګ، نوی حرکت، بیدار مغزی، روشن خیالی پیدا شوی ده. امید دی چه دا حرکت به بی اثره او بی ثمره نه وی. ولی چه تاریخی حوادث ددی خبری ډیره مرسته او تائید کوی. نو څرنګه چه (عثمانیین دتر او دصلیب دجنګو نو دلویو صدمو نه ورسته بیا په دنیا کښ پورته شول او خپل فوځونه ئی ددنیا په کونجونو کښ وز غلول. او دلویو بادشاهانو پوزی ئی به خاورو ککړی کړی. او لویو لویو دولتونو ورته لکۍ وځنډولی. تردی پوری چه سلطان یاچا بیا په دنیا کښ په «سلطان اکبر» سره یاد یدلو) دغه رنګ دا ملت به هم خدای پاك بیا له خاورو پورته کړی او هغه شان و شوکت او قدر منزلت به ورته بیا ور عطا کړی - په آخر کښ له خدا یه په خپلو اعمالو او افعالو کښ کامیابی او نجاح غواړو. او داسوال کوو: چه شرقیین عموماً او مسلمین خصوصاً دا غیارو او دبیګانه ودتسلط او دتصرف نه خلاص او آزاد کړی. او په خپلو پښو کلك او محکم و دریږی - آمین -

---

سپوږمۍ

یوه ورځی سحر و وی په خندا کښ
داقا نو ن مدام جاری دی په دنیا کښ
چه ضعیف دزور ورخوا کښ ورکیږی
لکه ورکه چه سپوږمۍ شوه دلمرخوا کښ

ګل

کله کله زدی له خیاله په ګریوان ګل
بهار ځکه در ته را و وړ ار مغان ګل
که ځای ور کړی په اربل باندی دپاسه
ځان جګ بولی یو په سله په اسمان ګل

ګل پاچا «الفت»

بعضی از شاهان معاصر سید جمال الدین افغان

سلطان عبد الحمید خان دوم پادشاه عثمانی

« ۱۸۴۲ـ۱۹۱۸ ع »

ناصر الدین شاه قاجار « ۱۸۳۱ـ۱۸۹۶ ع »

شاه اسماعیل خدیو مصر

محمد توفیق پاشاه خدیو مصر

السيد فی نظر فاضل المصر

صدیق الله « رشتین »

الحمدلله والصلواة علی من اتبع الهدی . اما بعد فقد ننقل ههنا المقالة التی القاها صاحب المعالی عبدالرحمن العزام وزیر الاوقاف الحالیه فی المصر بحضرة مدرسی مدرسة دارالعلوم بکابل وطلابها حین کان سفیراً فی عاصمة افغانستان و نذکر اولا نبذاً من شخصیته العظیم وایتانه الی دارالعلوم بکابل - انه شخص عال فی المصر ورجل کبیر ذو شهرة وذکاوة وفطانة له یدطولی فی سیاسة المصر واستقلالها حتی یعد من اهم اشخاص المصر وافاضلها. هذا هو عالم السیاسة والتاریخ لان السیاسة والتاریخ توامین لایفارقان عن الآخر. هذا هو من مشاهیر المصریة واکابرها واعاظمها قوله دلیل واظهاره حجة لا سیما کان اظهاره عن علم وتحقیق لاعن مجازفة وتخمین - انه لما تعین سفیراً فی عاصمة افغانستان سنة ١٣١٦ وورد الیها فتلقی مجیئه الی الافغان تلقیاً جلیلا حیث اقیم له مجالس الدعوة خصوصیا ورسمیا . وبعد مدة قلیلة ارادان یعائن مدارس الکابل کلها فقام علی تمیم عزمه وعائن المکاتب کلها حتی بلغ النوبة الی دارالعلوم بکابل . فجاء حضرة السفیر باشتیاق

و رسته له ثنا نه داده : چه د لته هغه مقاله راوړلی کیږی چه ښاغلی عبدالرحمن عزام (چه اوس په مصر کښ داوقافو وزیردی) دسفارت په وخت کښ د دارالعلوم دمدرسینو او طالبانو په مخکښ وئلی وه . او ډومبی دده دلوی شخصیت او ددارالعلوم دراتلو ذکر کیږی . دی د مصر یومشهور او نامتو او هښیار سړی دی ، دمصر په سیاست او دمصر په استقلال کښ لوی لاس لری. تردی پوری چه نن ورځی دمصر دلویو او مهمو خلقو نه حسابیږی. او په سیاست او تاریخ دواړو کښ دسترس لری ځکه چه سیاست او تاریخ لکه غبرګونی دیو بل نه نه جدا کیږی دی دمصر دمشهورو او ناموړو خلقو په ټولی کښ حسابیږی . دده وینا یو لوی اړپوره دلیل دی. څه لاڅه چه وینائی دعلم او دتحقیق له رویه ده او دګمان او دا ټکل له رویه نه ده . کم وخت چه دی په ١٣١٦ کښ په کابل کښ سفیر مقرر شه او بیا کابل ته راغی نو افغانستان دده دراتلو ډیر قدر وکړو او هر ځایکښ ورته خصوصی او رسمی دعوتونه وشول. یوڅو ورځی ورسته ئی دکابل دمدرسو دلیدلو اراده وکړه . تردی پوری چه ټول مکتبونه ئی بیلابیل ولیدل او په آخر کښ وار دارالعلوم ته راورسیدلو نودی په ډیره مینه اوشوق دارالعلوم ته راغی . او ځه پدی وخت کښ ددارالعلوم متعلم ؤم نود مدرسی په غولی کښ ورته ددارالعلوم

كثير ومحبة وفيرالى مدرسة دارالعلوم بكابل
حين كنت انامشتغلا بالتحصيل فيهاوكنت أحداً
من تلامذتها فحضر له فى صحن المدرسته مدرسوا
دارالعلوم وطلابها قائمين متصففين- و بعد ماقرء
له من جانب الطلاب الترحيب القى حضرة السفير
صاحب المعالى فى الجواب هذا المقال : ياطلاب
الافغان انا افتخروا بتهج على انى قائم حاضر الوقت
فى مجمعكم واخاطب وا تكلم معكم. هذا افتخار عظيم
ننظر اليوم اخواننا الافغانيين يمشون ويذهبون
خلف وصايا امير هم الجليل المرحوم صاحب الجلالة
محمدنادر شاه ويتبعون ويقلدون اوامر امير هم الشاب
صاحب الجلالة محمدظاهر شاه- ياطلاب الافغان
اجتهدوا واسعوا فى خدمت الدين والوطن لان
لهما حقوقاً عليكم. ان لكم من المفاخر التاريخى ما ليس
لغيركم ينظر لكم العالم المتمدنة بنظر الحشمته
والعزة - انتم الذين فتحوا واستولوا على معابد
النصارى واليهود- انتم الذين اسسوا واستحكموا
اساس الدين انتم الذين حافظتم فى الشرق الدين
الاسلامى نحن مسلمو الغرب منتظرون متوقعون
لمآلكم ولماسيأتيكم - ياطلاب الافغان فيكم
قدطلع شمس المشرق العلامته السيد جمال الدين
الافغان و منكم نشأ هذ البطل الكبير هذا العالم
الشهير هذا مدبر السياسة الاسلاميته هذا المدافع

مدرسين اوطالبان راووتل اودطالبانودطرف
نه ورته هرکلی ووئلی شو . ورسته بنا غلی سفیر
په جواب کښ داورستنی وینا وکړه :
ای پښتنو طالبانو! دډیر فخرا وخوشحالی ځای دی
چه ځه نن ورځی ستاسو په ډله کښ ولاړیم . اولتاسو
سره خبری اتری کوم - داخومره لوی فخر دی
چه ځمونږ تول پښتانه ورونه نن ورځ دخپل
تولواک مرحوم محمدنادرشاه په قدم باندی
روان دی اودخپل ځلمی تولواک پښتون
مشر محمدظاهر شاه داوامر وتقلید اومتابعت کوی-
ای پښتنو طالبانو ! سعی او کوشش وکړی اوددین
اودوطن دخدمت دپاره ملاوتړی ځکه چه دادواړه
پتاسو باندی ډیر حقوق لری . پدی کښ هیڅ شک
نشته چه ستاسو تاریخی مفاخر دومره ډیراولو یدی
چه بل څوک ئی پدی اندازنه لری . توله دنیا
اومتمدنه دولتونه تاسو ته په درنه سترګه ګوری. تاسو
هغه کسان ئی چه دیهودواونصاری ؤ عبادت خانی
موفتحه کړی. تاسو هغه کسان ئی چه ددین اساس
موکلك او تینګ کړو . تاسو هغه کسان ئی
چه اسلامی دین مو په مشرق کښ وساتلو . دمغرب
مسلمانانو تاسو ته سترګی اړولی دی. ای پښتنو
طالبانو! دمشرق نمر علامه جمال الدین افغان
پتاسو کښ راختلی دی اودادعلم اودکمال پهلوان
پتاسو کښ پیدا شوی دی دامشهور عالم، داداسلامی
سیاست مدبر، دادملی اواسلامی حقوقو مدافع،
داد شرق نابغه، ستاسوله خاوری راوتلی دی .

عن حقوق الملیته والاسلا میته هذا نا بغة الشرق الذی انشأ روحاً جدیداً فی المسلمین له منة واحسان علینا و علی الشرقیین لقد نور الاظهر من نوره واستحی المصر الحاضرة من برکته و یمنه قد ابقی لنا خلفاً رشیداً و تلمیذاً فقیداً الشیخ محمد عبده الذی یباهی و یفتخر علیه المملکة المصریة بل الممالك العربیته کلکم ان سعیتم تکونوا مثله انشأ الله - یا طلاب الافغان ان السید جمال الدین افغان منکم وانتم منه هو من نسلکم وذریتکم وانتم من نسله وذریته ان سعیتم وبذلتم جهدکم فسوف یوجد فیکم جمال الدین الثانی والثالث وما ذالك علی الله بعزیز - فاجتهدوا و شمروا اذیالکم لتحصیل العلوم الدینیة والعصریته حتی تکونوا فائذین متوصلین الی المرام ولیس لنا طریق النجاح وسبیل الفلاح الالتمسك والتشبث بالدین الاسلامی والملته المحمدیته التی هی صراط مستقیم ط

داهغه هستی ده چه په مسلمانانو کښ ئی نوی روح پیدا کړو - ټول شرقیان اومونږه دده ممنون یو داهغه ذات دی چه جامع الاظهر ئی له نوره روښانه شو او مصر ئی له برکته ژوندی شو. مصر یانو ته دده دلاس رشید خلف او فقید شاگرد پاتی شوی دی چه مصریان بلکه ټول عرب ئی په نوم فخر کوی. تاسو هم که کوشش وکړئی انشأ الله چه دده په رنگ به شی. ای پښتنو طالبانو! سید جمال الدین افغان ستاسو دی او تاسو دده ئی دی ستاسو دنسله دی او تاسو دده دنسله ئی که چرته کوشش موو کړوا وځان موخولی کړو نو امید دی چه په تاسو کښ به هم دوم او دریم جمال الدین پیدا شی. او دا خدای پاك ته څه گرانه نه ده نو سعی وکړی او ددینی او دعصری علومو د حاصلو لو د پاره بډی راووهئی چه دمقصد نښی ته ورسیږی او په خپل مطلب کښ کامیاب شی ځمونږ دکامیابی او دنجات لاربی لدینه بله نشته چه په اسلام او په محمدی دین باندی منگل ولږوو او پدی مستقیمه لاره کلك ودریږو.

د سید جمال الدین افغان په قبر باندی

په قلم دجناب اختر محمدخان دفوائد عامه دوزارت دقرارداد دقانون مدیر

دوه دری کاله کیږی چه دسید جمال الدین افغان زیارت کولو ته می نیت کړی و . لکن څه مسکین څه وکړم چه دمکتب او دسبقونو دلاسه سرګرو لو ته هم خلاص نه وم . شپه او روځ می خدایته داسوال کولو : چه دغه داغ می دزړه څخه ورك ، او دهغه مرشدپلار سره بوڅو دقیقی ملاقات را باندی وکړی . آخر دبنده دوغو مره زاری او ناری دپرور دګار په دروازه کښ واوریدل سوی . او څه ئی خپل مقصد ته ورسولم ، دجمعی ورځ وه چه دیوڅو انډیوالانو سره می دزیارت لارونیوله ، ادیره زموږ دمکتب څخه لری وه . د دی جهة څخه موږ ټول په ترا موا ی کښ سپاره شو . دترامو ای ښورولو قرار قرار ځما بدن تخنو لو او ځما ستر ګو ته به ئی دا دیری منظره را وړاندی کوله . په دغه ژور چورت کښ وم چه د (قوندوکتور) آواز دترامو ای څخه کښته کړم . پرلاری باندی خو را مغرور وم ، ولی چه څه دداسی غازی ادیری ته تلم ، چه ده دعلم بیرغ په ټوله دنیا کښ پورته کړی دی او دده خطبو او نصیحتونو لکه دنمرو وړانګو ټوله دنیا روښانه کړی وه . اوس موږ د (شیخلر مزاری) تکیی ته راغلی یو . دغه ځای په لوړو درختو او په رنګ رنګ ګلانو سره ډك و . دلته د بلګو او دښا خو د شنار څخه په غیر بل دهیڅ شی ږغ نه و .

کله کله د موټرانو او داوګو ټو آواز دلری څخه هم راته . دغه سکوت او قراری ځما په دماغ کښ عجائب فکرو نه زیږول . دسید قبر مودیو ملنګ په کومك سره پیدا کی . د ده قبر ټول په داسی تك سپین مرمرو سره تیار شوی و چه ځمونږ سترګی ئی دلیری څخه راوبریښولی . سراوپښو ته ئی په نوشتو ښائسته ، دوه جګی ډبری ولاړی وی . دقبر اطراف ئی په داسی ګلانو سره ډك و چه دسید جمال الدین افغان له غمه د دوی رنګونه تك ژیر شوی و . او هر وخت ئی دقبر په غاړه دده له ماتمه سرو نه ښورول . هغه وخت چه مونږ ښه دده ځای ته نزدی شو نو دعجز و نیاز لاس مو دآسمان طرفته پورته کی او دده په حق کښ موډیری دعاوی وکړی . هغه ملنګ چه مونږ ته ئی قبر راښودلی و په لوړ آواز سره ئی یاسین شریف شروع کړو . ما هم خپل سر دده په قبر باندی تکیه کی او غوږی می دغه آواز ته ورکړی و پدی وخت کښ می سترګی پټی شوی او یوڅو دقیقی پس دقبر دډبری څخه دملنګ دآوازه بهتر ماته یوآوازو شوو او دائی راته وی : اوه . . . . ستړی مشئی ای ځما خوږو ځامنو ! څرنګه موځه خوار په یادشولم ؟ نور ورونه موڅرنګه و ؟ ځمونږ امانت خومونه دی خیانت کړی ؟ ماددغی پوښتنی جواب ورکاوه چه یوظالم دد غه خوازه

خوبه راوینې کړم اوځما جواب ئی په‌خوله کښې
راپرېښو. نزدی‌وه چه‌دهغه انډیوال سره جګړه
وکړم ولی چه داسی وخت به‌بیا کله زمادپاره
پیدا شی. آه . . . . کشکی نه وای‌راوینې شوای
هغه وخت چه دده له قبره جدا کیدم نو په‌زړه
می کښې دا جواب ورکی :
ای دپښتنواوددنیا لوی‌سړئه ! هغه‌پاتی شوی
جواب به دی (ستا پرعابده باندی چه‌په ګران
وطن کښې ئی جوړه وو) در کم . اوعابدی ته
به‌دی ټول‌پښتانه سهراوماښام لاس‌په‌نامه‌ولاړوی.

(دده ځنی صفتونه)

جمال دی ځلید لو لکه نمر چه‌په آسمان
علمی بیرغ ئی خپورکی په‌مشرق‌اوپه‌مغرب کښې
وطن ورته ډیر ګران‌وله هرچانه‌ای‌پښتونه
هم‌عالم وهم مرشد ، هم فیلسوف دزمانی‌و
صفات ئی بی بهاو خویاران ئی بی وفا و
سید جهان ګشته و په‌څوژ بو پو هید لو
له مصره چه دی لاړه استانبول ته‌دویم وار
ده وی‌دامی پکار نه‌دی‌ځه کاغذاو قلم‌غواړم
تود کړی ئی عالم وپه شغلود لوړ عرفان
حیران ورته وپاتی دیورپ ټول عالمان
خدمت‌می‌دوطن کړو که‌دی وپه‌هند ایران
په‌خطبه کښې ګړندی‌و له موستنه دیونان
لده به ویریدل‌په هرځای کښې بادشاهان
دده وپه‌هر ملك کښې ډلی ډلی شاګردان
را جمعه شووده ته سوغاتونه په‌شان‌شان
یا دیږی دا خبره اوسه پوری په جهان

تصویر فیلسوف بزرگ حضرت سید
جمال الدین افغان

سیدجمال‌الدین درمصر بین سنوات ۱۸۷۱
الی ۱۸۷۹ میلادی

بعضی از معاصرین معروف سید در خارج

مرحوم سعد زغلول پاشا زعیم ملی ومحصل
استقلال مصر

مجاهد کبیر محمد احمد متمهدی سودانی
« ۱۸۴۲-۱۸۸۶ ع »

مرحوم شیخ محمد عبده مفتی مصر شاگرد بزرگ سید
« ۱۲۵۸-۱۳۲۴ ه ق »

مرحوم سر سید احمد خان مجدد تعلیمات هند
و موسس دارالعلوم علیگره

ارنست رنان فیلسوف فرانسوی
که سید با او در خصوص اسلام
وعلم مناظره کرده بود

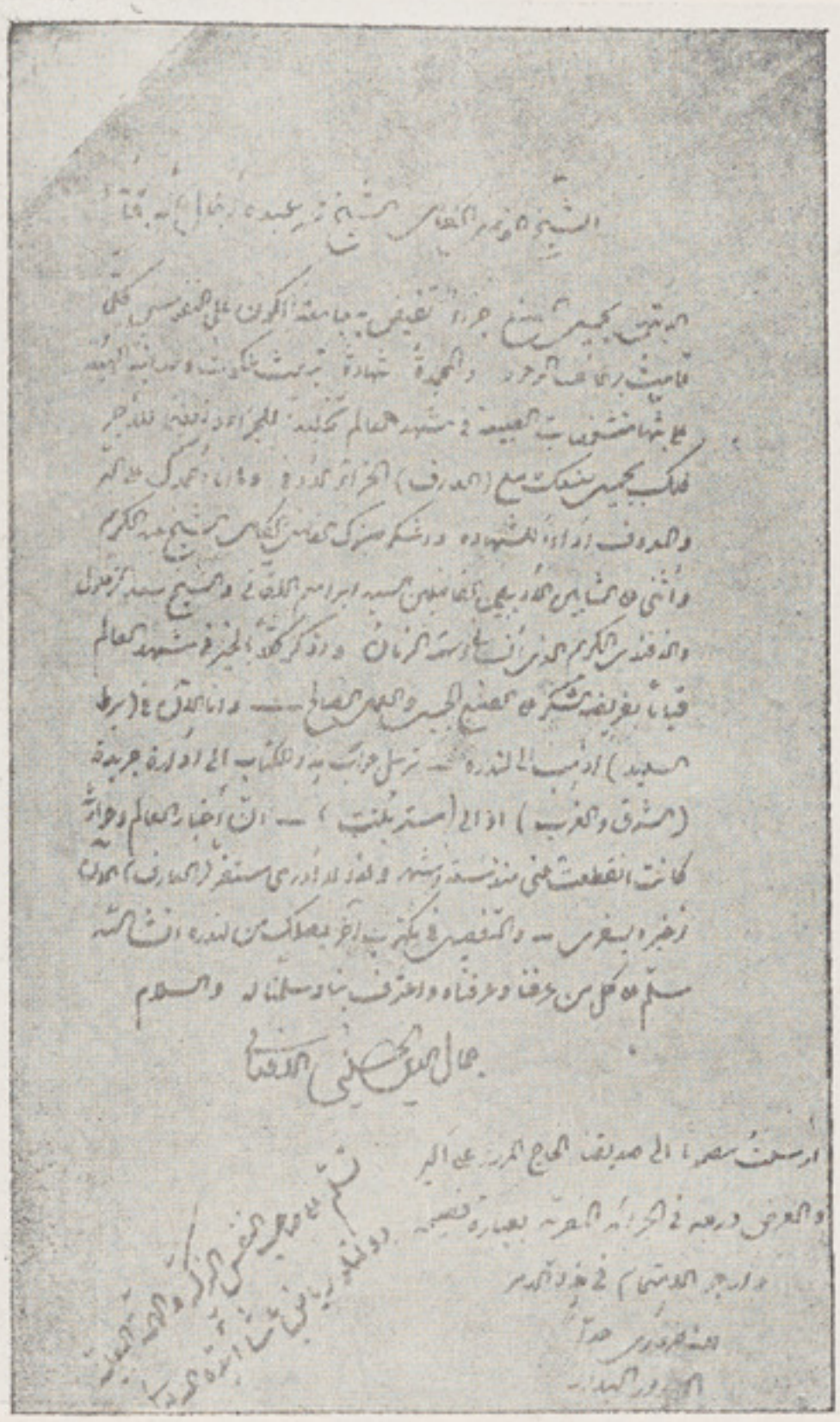

مکتوب تاریخی ۲۳ ستمبر ۱۸۸۳ میلادی که جناب
سیدجمال‌الدین افغان به‌شیخ محمدعبده در خصوص اطلاع
در وقت عزیمت به لندن نگاشته است .

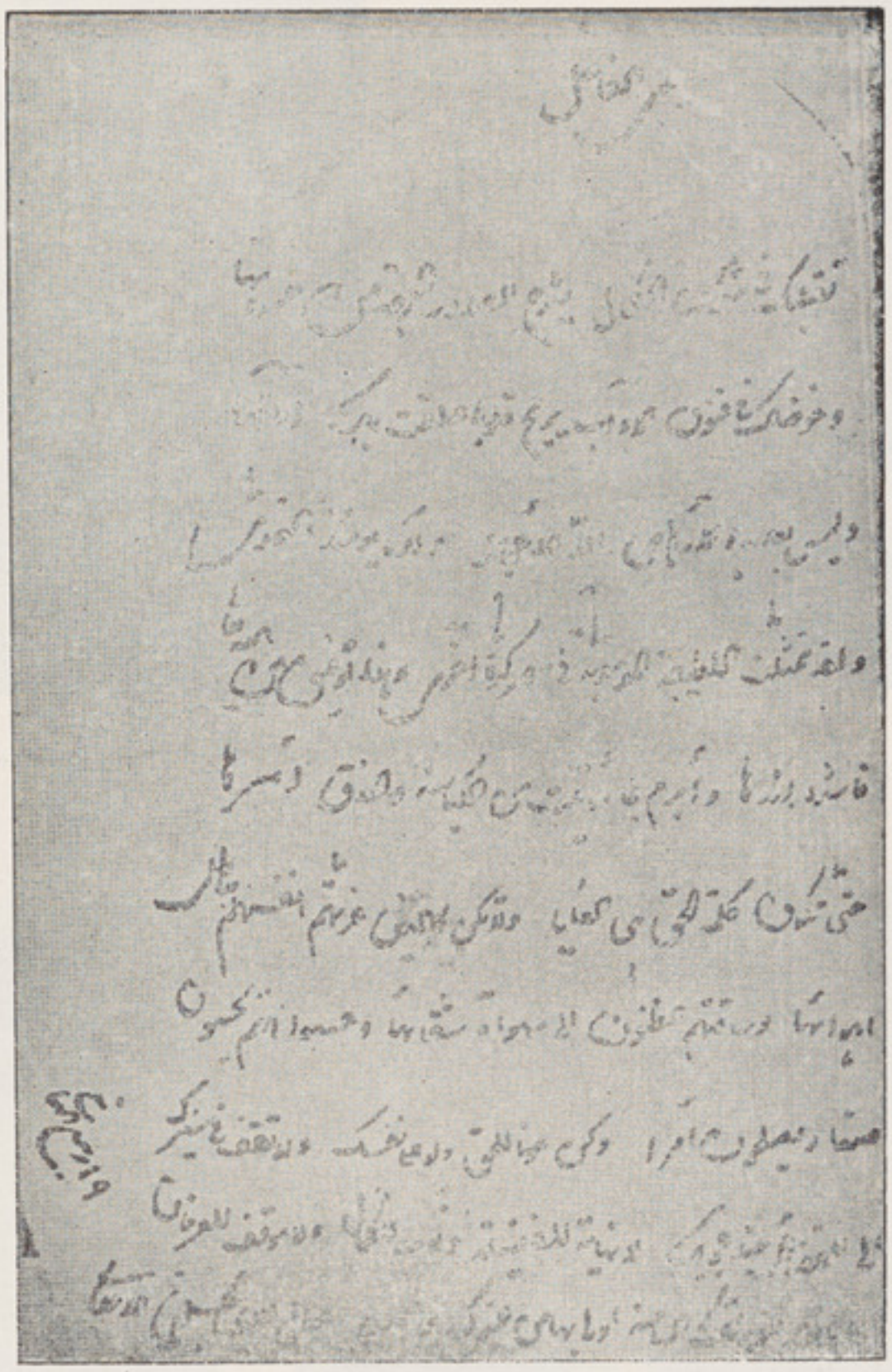

مکتوب سید جمال الدین افغان است که به نام محمد مو یلحی
شاگرد عزیز اودر مصر بغرض تحسین اثرش موسوم به عیسی ابن
هشام تحریر نموده .

فلسفهٔ وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت

مقالهٔ را که درذیل مطالعه میفرمائید یکی ازمقالات سید جلیل القدر سیدجمال الدین افغانی است که محض به سبب ارائه علومقام علمی اواز مقالات جمالیه درین جا اقتباس گردید . اگرکسی این مقاله را بدقت بخواند میتواند بفهمد که سید در حکمت وعلم اجتماع واکثر علوم عصریه چه دست مقتدری داشته است ؟ این است اصل مقاله که تحت عنوان فوق نگارش یافته است . «ادارهٔ مجله»

لاسعادة الا بالجنسية ولاجنسية الا باللغة ولا لغة مالم تكن حاوية لكل ما تحتاج اليه طبقات الارباب الصناعات والخطط فى الافادة والاستفادة (١)

انسان واحد را گر کسی ملاحظه کند خواهد دید که آن انسان واحد عبارت است ازعناصریکه تأثیر هریکی ازآنها مضاد تأثیر دیگریست ومؤلف است ازاعضا وجوارحی که اشکال وهیئت هرواحدی ازآنها مبائن ومخالف آخریست وروح حیات آن مختلفات را بصورت وحدانیه در آورده وتأثیرات گونه گونه آنهارا از برای استحصال مقصد واحد که مقصد کل است بکار برده ـ وهریکی از آن متضادات را خادم هیئت مجموعه قرارداده حرکات مختلفهٔ آنهاراوحدت نتیجه متحد وملتئم (٢) گردانیده وهر عضویرا بخدمتی مخصوص وهر جارحه ای رابکار جدا گانه داشته واز برای جلب مرغوباتی که باعث پایداریست ودفع منفوراتیکه موجب تفرق اتصال است اعضاء وجوارح ظاهره وباطنه را بکار برده است تاآنکه این واحد بوحدت شخصیه یعنی این مجموع مختلفاتیکه اسم آن انسان واحداست بتواندزمانی دردائرهٔ هستی پایداری کند وهر قدرکه آن روح الحیات درقوت وبرومندی خود بوده باشد التیام وائتلاف آن متبائنات روی بهازدیاد آورده اتحادآن حرکات مختلفه دراستحصال نتیجهٔ واحده افزونی خواهدپذیرفت بلکه اجزای غیرحیهٔ خارجیه نیز به سبب جذب روح حیات باجزاء داخلیه متحدشده دراداء وظایف واعمال انها مشارکت ومعاونت خواهد ورزید وچون روح حیات روی به نقصان آورداندك اندك آن التیام وائتلاف تناقص پذیرفته آن اتحاد باختلاف مبدل خواهدشد تاآنکه بعداز مرور زمان قلیلی بالمره آن اجزا و عناصر متلاشی گردد وآن انسان واحدیکه عبارت از هیئت مجموعه است نیست ونابود شود ـ این است سبب وحدت شخصیه در عالم انسانی این است موجب زوال آن وپس ازین واحد بوحدت شخصیه واحد بوحدت بیتیه است ـ وروح حیات این خویشی وقرابت قریبه است ـ وبدین جهت جامعهٔ اشخاص متعدده

---

١ ـ نیست نیکبختی مگر بقومیت ونیست قومیت مگر بزبان وزبان را نمیتوان زبان نامید مگر آنکه فرا انگرفته باشد همه آن اموریرا که طبقات ارباب صناعات وپیشه‌ها محتاج باشندبآنهادرافاده واستفاده (٢) ـ ازالتیام پیوسته

بااختلاف طبایع و تبائن (۱) اهواء اعمال وافعال خود هارا بایکدیگر موافق نموده در استحصال نتیجه واحده ای که مستلزم بقاء کل است سعی مینماید ـ وهر یکی خدمت هیئت مجموعه را که فی الحقیقه وحدت خود اومیباشد از جان ودل بجامی آورد ـ وچون قرابت وخویشی اندکی دور شود وحدت بیتیه از میانه بر داشته شده وحدت عشیره ای که عبارت از ارتباط بیوتات (۲) متعدده وجماعات متکثره است به منصهٔ شهود جلوه گر خواهد شد و واحد بوحدت در عشیرهٔ صورت هستی خواهدنمود ـ وروح حیات این هیئت اجتماعیه قرابت مطلقه است واین قرابت مطلقه آن عشیره را که عبارت ازجماعات متعدده است براین میدارد که همه نداً (۳) واحدة در استحصال منافع سعی خود هارا بکار برند ومضار عمومیه را باتفاق یکدیگر دفع سازندو باسائر عشائر همسری کنند ودر اکتساب جاوو شوکت با آنها مجارات (٤) ومبارات نمایند وعلی الدوام جویای برتری وتفوق باشند وسپس این واحد بوحدة در عشیرهٔ واحد بوحدت جنسیت است واینوحدت را ماهیت وحقیقت ممتازه وروح حیاتی نیست مگر اتحاد در لغت ـ والحق این وحدت لغت عجیبه رابطهٔ ایست وغریبه خویشی وپیوند یست واوست آن یگانه وحدتیکه عشائر مختلفة الاغراض وقبائل متنوعة المقاصد را در تحت لوای وحدت جنسیت بسوی مقصد واحد سوق میکنند وقوای متفرقه ایشان را جمع میسازد وهمه را در جلب منافع عامه ودفع مضار شامله متفق الکلمه مینماید وارکان تکانوف وتظاهر واساس تعاون وتوازر (٥) را استوار میگرداند واز برای استحصال سعادت عموم و نجات از شقاء وبدبختی جمع کثیر را یکدل و یکزبان میکندوخلق بسیاری را بحیات تازه که حیات جنسیت بوده باشد زنده کرده خلعت استقلال در وجود برای آنها میپوشاند ـ ودرعالم انسانی رابطه ای که دایرهٔ آن واسع بوده باشد وجمع کثیری را بیك دیگر مربوط سازد ازدو قسم خالی نخواهد بود ـ یکی همین وحدت لغت است که ازان به جنسیت ووحدت جنسیت نیز تعبیر می شود ودیگری دین وهیچ شکی درین نیست که وحدت لغت یعنی جنسیت در بقا وثبات درین دار دنیا ازوحدت دردین اودم (٦) است زیرا که در زمان قلیلی تغیر وتبدیل نمی پذیرد به خلاف ثانی ازین است که می بینیم جنس واحد که عبارت از اهل لغت واحده بوده باشد درظرف هزار سال دو سه بار دین خود را تغیر و تبدیل میکنند بی آنکه در جنسیت ایشان که عبارت از وحدت لغت باشد خللی حاصل شود بلکه میتوان گفت ارتباط واتحادیکه از وحدت لغت حاصل میشود اثرش بیشتر است از ارتباط دینی در غالب

---

(۱) ـ جدا و مخالف (۲) خانها (۳) با لکسر بمعنی مثل ونظیر نداً واحده یعنی یکسان
(٤) مقابله وهمسری (٥) باریك دیگر را متحمل شدن (٦) همیشه گی

امور دنیویه ـ از ان است که یونانی نصرانی
رامی زیبد که به سبب وحدت جنسیت با فلاطون
وارسطو وبقرات بت پرست افتخار کند ولکن
نصرانی وهندی الاصل را هرگز شایان نیست که
بسبب وحدت دین به نیوتن و کلیلو و نصرانی
مباهات نماید ـ واینو حدت جنسیت که ماهیت
آن وحدت لغت است اجانب را اندك اندك در
دائرهٔ خود داخل کرده تا آنکه عشائر مختلفهٔ
که بدان وحدت متصفند قوام پذیرند و منزلت
وقدر ایشان درمیانهٔ سائر اجناس بنی نوع ایشان
معلوم ومعین گردد و حقوق ووا جبات عظیم
منزلت وعلو مرتبت ایشان را دیگر قبائل وشعوب
اذعان نمایند وچون عشائر متصفه بدان وحدت
بدین پایه برسند بواسطهٔ قوای مجتمعه جمیع آن
امور یکه دردار دنیا سعادات شمرده میشود لامحاله
ایشانرا دستیاب خواهد گردید ـ واینهمه مزایا
بروحدت جنس که عین وحدت لغت است ودر
آنوقتی مترتب خواهدشد که لغت آن جنس که
نفس وحدت افراد اوست کافی از برای حفظ
وصیانت آن جنس بوده باشدو لغت کافی نخواهد
شد از برای صیانت جنس وحفظ افراد آن از
تفرق مگر در ان هنگامیکه آن لغت حاوی بوده
باشد همه اصطلاحات و تمامی کلماتی را که
طبقات آن جنس درافاده واستفاده بدانها محتاجند
چونکه جنسی که مجاور سائر اجناس بوده اساس
معاملات ومبادلات درمیانهٔ ایشان استوار باشد هرگز
نمیتواند که جنسیت خودرا نگاه داشته مزایا وحقوق
آنرا استحصال نماید مگر آنکه جمیع طبقاتیکه ارکان
پایداری نوع انسان واساس مدنیت وحضارتست
(۱) درآن جنس بوده باشد وآن طبقات عبارت
است از طبقهٔ علمائیکه علوم نافعه درمدنیت رانشر
دهند وطبقهٔ فضلاوارباب اختراعیکه فنون نافعه
درهیئت اجتماعیه را موسس (۲) سازند وطبقهٔ
دانایان سیاسی که حفظ حقوق رانماید و طبقهٔ
قوانین شناسانیکه بعدالت فصل دعاوی کنند ـ
وطبقهٔ اندرزگویانیکه در تهذیب اخلاق کوشند
وطبقهٔ ادباء وشعرائیکه بکمالات لطیفه واشعار
رقیقه همم خامله (۳) رابرانگیزانند وسجایای
احاد جنس را معدل (٤) ومقوم سازند ـ وطبقهٔ
صناعیکه (٥) صناعت نافعهٔ خود هارا براساس
علم گذارند ـ وطبقهٔ زراعیکه (٦) بمقتضای فن
فلاحت بزراعت اشتغال ورزند ـ وطبقهٔ تجاریکه
راههای تجارت رابر پایهای اقتصاد (۷) سیاسی
مملکت نهند ـ واگراین طبقات درآن جنس نباشد

---

(۱) مرادف مدنیت که آن کیفیت بود وباش است بهیئت اجتماعیه بر نهج عدل وحکمت (۲) از تأسیس یعنی پایدارکردن (۳) همتهای افسرده (٤) ازتعدیل وتقویم یعنی درستی و اصلاح (٥) کارگران (٦) کشاورزان (۷) میانه‌روی

البته ضرورات معیشت و حاجات زندگانی رشتهٔ التیام وائتلاف جنسیت افراد آنرا گسسته رفته رفته منقرض (۱) ونابود خواهد گردید و آحاد ان باشخاص جنسهای دیگر ملحق شده بلباس جنسیت جدیده ئی قدم در دائرهٔ هستی خواهند نهاد ـ و تحقق (۲) این طبقات ودوام آنها موقوف برین است که لغت آن جنس دارای جمیع اصطلاحات لازمه و حاوی همه کلمات ضروریهٔ ایکه صناعات وخطط (۳) طبقات را لازم بوده باشد زیرا آنکه صناعات وخطط صورت هستی پذیرد مگر به افادهٔ کامله واستفادهٔ تامه وافاده واستفاده بدون لغتی که حاوی اصطلاحات لازمه وکلمات ضروریه بوده باشد از جملهٔ محالات است پس اول فریضهٔ دانایان نتایج جنسیت این است که در توسیع لغت جنس خودها کوتاهی نورزند ونخستین واجب بر ذمت ایشان این است که بر حسب اقتضاء صناعات طبقات الفاظ را در معانی متعدده با ملاحظهٔ مناسبت معنی حقیقی استعمال نمایند .. وگاهی دو لفظ یا سه لفظ را باهم مرکب کرده در محل ضرورت بکار برند واز لغاتیکه با لغت خودها مناسبت تامهٔ دارد کلمات را بمقتضای حاجت گرفته درمحاورات خویشتن داخل کنند وچون چاره ای نماند بمقدار لزوم بلغات اجنبیه صرفهٔ استعانت جو بند ولکن بشرط آن که الفاظ مأخوذه را به پیرایهٔ لغت خودها درآورند تا وصف بیگانگی از آنها ظاهر نشود والبته اگر عارفان بمزایای جنسیت بدینگونه رفتار نمایند لامحاله پایه صناعات وخطط طبقات جنس محکم واستوار خواهد گردید وچون پایهٔ صناعات وطبقات جنس محکم گردد بلا شك آن جنس باعلی درجهٔ کمال رسیده افراد آن جمیع مزایا و همگی سعادات عالم انسانی را استحصال خواهند نمود ـ وازین تقریر دانایان معنی جنسیت وعارفان مزایای آن را بخوبی ظاهر واشکارا گردید که تعلیم وتعلم وعلوم و معارف وافاده واستفادهٔ فنون وصناعات طبقات جنس باید بلغت آن جنس بوده باشد تا آنکه جنسیت قوام پذیرفته ثابت وپایدار گردد وسعادت ونیکبختی که اثار جنسیت است آحاد آن جنس را دستیاب شود ـ و بجهت فهمیدن عامهٔ خلق میخواهم این مطلب را بعبارت اخیری بیان کرده بگویم چون علوم و معارف و فنون و صناعات بلسان قومی از اقوام وجنسی از اجناس بوده باشد البته اساس آنها در میانهٔ ایشان راسخ وثابت خواهد ماند وسالهای دراز زائل نخواهد گردید ـ و اولاد و احفاد اجیال منقرضهٔ آن جنس میتوانند که از کتب و مؤلفات

---

(۱) منقطع و منعدم (۲) ثبوت و جود (۳) پیشها

اسلاف خودها فائده گرفته دوباره جنس و قوم
مردهٔ خودها را احیا نمایند و بعز و شرف
جدیدی خودها را زیب و زینت دهند اگرچه
ارباب آن علوم و معارف معدوم شده باشند ـ
بخلاف آنکه علوم و معارف و صنایع در ایشان
بلسان قومی بیگانه بوده باشد زیرا که دراندك
زمانی و بادنی تغیر و تبدیلی زائل و نیست و نابود
خواهد گردید ـ تدبر کن در حال یونانیان بعد
ازقرون کثیره وانقراض حکمای ایشان از کتب
پیشنیان خودها استفاده میکنند وایرانیان را
ازان کتب هیچ بهره ای نیست و حال آنکه
درزمان اشکانیان تامدت سه قرن یعنی سه صدسال
جمیع معارف و اداب ایشان بلسان یونانی بود
حتی فرامین پادشاهی و سکهٔ زروسیم همه بدان
زبان و بدان خط ثبت میگردید ـ ودیگر آنکه اگر
علوم معارف بلسان ابناء جنس بوده باشد
استحصال آنها بر نفوس اسهل و نقوش آن علوم
دراذهان پایدار تر خواهد بود و عقول را بر
دقائق آنها زیاده رسائی حاصل خواهد شد و
کنه مسائل برطالبان علم بهتر منکشف خواهد
گردید ـ وازین جهت عدد علماء و فضلاء ارباب
صنایع وخداوندان فنون افزوده شده درهای
سعادت بروی آحادان جنس بازخواهد گردید ـ

علاوه برین ازبرای موسس شدن مدنیت و محکم
گردیدن جنسیت و پایداری و حدت قومیت
واجب چنان است که هر طبقه‌ای ازطبقات سافله
جنس را اندك معرفتی بمعلومات طبقات عالیه
بوده باشد تا آنکه ماهیت افاضه (۱) واستفاضه
(۲) صورت هستی پذیرد و حقیقت تعاون
وتوازر متحقق گردد ـ چونکه صناعات هر طبقه
سافله را ارتباط تامیست بصناعت طبقهٔ عالیه و اگر
صاحب آن صناعت را بهیچ وجه معرفتی بصناعت طبقهٔ
عالیه نبوده باشد البته صناعت او هرگز بکمال نخواهد
رسید وهمچنین است حال صناعات طبقات عالیه
باصناعات طبقات سافله وچون نقص بطبقه‌ای روی
دهد لامحاله نقص در کل که عبارت از جنس باشد حاصل
خواهد شد و هیئت اجتماعیه را تزعزعی (۳) دست
خواهد داد ـ و بالجمله کمال مدنیت و پایداری
جنسیت موقوف بر آن است که هر طبقه از طبقات
ارباب صنائع وعلوم وخداوندان خطط و فنون
را اندك معرفتی بعلوم و فنون طبقات دیگر
بوده باشد تا آنکه صناعت خود را به کمال
برساند و این هرگز صورت نخواهد پذیرفت
مگر آنکه علوم و معارف بتمامها بلسان
خود آن طبقات که آحاد آن جنسند بوده باشد
وچون مطلب بدین جا رسید اکنون میتوانیم که

(۱) فیض رسانیدن (۲) بفیض رسیدن . (۳) جنبش سخت

هندوستانرا محط (۱) نظر خود نموده بگوئیم
آنهائیکه از اهل هند بر قلهٔ کوه نور بصیرت
بر آمده اند و معنی جنسیت را فهمیده اند
ومزایای آنرا دانسته اند وبدور بین تدبر در
ازمان گذشته وآینده نظرانداخته اندبذره بین
تعمق دقائق حالات امم وقبائل را ملاحظه کرده
اند چرا درین امر سترگ غور نمیکنند و بچه
سبب است که این کارضروری رامهمل گذاشته
دران اهتمام نمینمایند آیانمیدانند که بقای
جنسیت واجتناء (۲) ثمار آن موقوف بر آن
است که تعلیم وتعلم درمدارس بلغت وطنیه بوده
باشد ـ آیا تعجب نمیشود ازینکه علوم جدیده
عالم را فرا گرفته وفنون بدیعه کرهٔ زمین را
احاطه نموده است وحال آنکه چیزی ازآنها که
قابل بوده باشد بزبان هندی ترجمه نشده است
آیاازین نکته غفلت ورزیدند که اگر درلغت جنسی
ازاجناس بنی آدم علوم نافعه درمدنیت نبوده باشد
آن جنس راپایداری نخواهد شد ـ آیا ازین
ذاهل (۳) شدند که اول فریضهٔ ذمهٔ عقلا سعی
در توسیع لغت وطن است پس چرا کوشش نمیکنند
در ترجمهٔ علوم جدید بلغت وطنیه خصوصاً
بلغت اردو که بمنزلهٔ لغت عموم است ـ وچرا استمداد
نمیجویند از برای توسعهٔ آن لغت بسائر لغات
متقاربه چون سنسکریت ومرهتی وبنگالی وچرادر
وقت ضرورت ازبرای استکمال آن بلغت انگلیزیه
استعانت نمیکنند سالهای درازاست که قوم انگلیز
استادهای علوم نافعه وفنون مفیده میباشند درممالك
هندوستان حکمرانی مینمایند ـ پس ازچه جهت
است که دانشمندان هندازایشان برای وطن خودها
ذخیره ای استحصال ننموده اند وچگونه میتوانند
که ازبرای وطن خودها ذخیره ای ازآن علوم جدیده
بدست آورند مادامیکه آنهارا بزبان وطنی
ترجمه نکنند وچگونه میشود که معارف درنزد قومی
عمومی شود بی آنکه آن معارف بلسان آن قوم بوده
باشد ـ معارفیکه بلسان بیگانه بوده باشد چگونه
پایدار خواهد شد وچه فخر است کسی را که هزارها
کتب بلغت بیگانه درکتابخانهٔ خود داشته باشد
بی آنکه یك کتاب نافع هم بلسان وطنی در آن بوده
باشد ـ آیا هیچ عاقل فخر دیگرانرا فخر
خود میشمارد ـ آیا بغیر جنس خود هیچ خردمندی
فخر میکند ـ وفخر بجنس جاهل را هیچ هوشمند
برخود می پسندد ـ پس فخر بر جنس است بشرط
شرافت وشرافتی نیست مگر بعلوم ومعارف وعلوم
ومعارف در آن وقت موجب شرف جنس میشود
که عمومی بوده باشد وممکن نیست که علوم ومعارف
عمومی شود مگر درآن هنگامیکه بلغت آن جنس

(۱) جای انداختن نظر. (۲) چیدن میوه (۳) غافل

بوده باشد وآیا دانایان هندوستانرا معلوم نیست
که اگر علوم ومعارف بلغت وطنیه بوده باشد غالب
معارف بسبب اخبار نامها و بجهت معاشرت باعلما
دراندک زمانی عمومی شده بصیرت و بینائی همه
اهل وطن را فراخواهد گرفت ـ وازآنچه گفته شد
بخوبی ظاهر وهویدا گردید که جمیع طبقات
هندیان را چه علما بوده باشند و چه امراء وچه
ارباب تجارت بوده باشند وچه اصحاب فلاحت
واجب چنان است که اتفاق نموده تعلیم و تعلم
مدارس کلیه (۱) و غیر کلیهٔ (۲) خودها را
بلسان هندی قرار دهند ـ وهمه علوم ومعارف
را کوشش نموده بزبان خودها ترجمه نمایند
تا آنکه جنسیت هندیت استوار شده براحت
ورفاهیت مدنیت نایل گردند ـ واز اکتساب
فوائد جنسیت واستحصال مزایای آن محروم
نمانند ـ ونشاید عقلاء هندرا که بواسطهٔ بعضی
از تخیلات بی اصل خودها را مانند طائفه
(مان بهاو) (۳) کرده هرخط موهومی راسد
اسکندر خیال کنندو بواسطهٔ آن از صراط مستقیم
علوم نافعه وراه راست معارف مفیده روگردان
شوند چونکه هرعالم پرهیزگاری اگر باصل
شریعت رجوع کندخواهد دانست که علوم ومعارف
معاشیه را بهیچ وجه مضاده (٤) ومغایرتی بادین
نیست بلکه اگر خوب غور شود معلوم خواهد شد
که این علوم معاشیه سبب قوت دین است چونکه
قوت دین ازمتدینین است وقوت متدینین نتیجه
غناوثروت وجا و شوکت است واین امور بدون
این علوم معاشیه هرگز صورت وقوع نخواهد
پذیرفت ـ واگر یکی از (پیاچوها) (٥) یعنی
پهلوان پنبه ها بگوید که مقصود از علوم منافع
آن است چه آن علوم بلسان وطنی بوده باشد ویا
بلسان اجنبی و علوم نافعه همه بلغت انگلیزیه
موجود است وامت انگلیزیه از دیر زمانیست
که حکمران جمیع هندوستان است و مماثلت و
متابعت غالب درهر حال لازم است پس ما هندیانرا
چنان زیبنده است که بجهت استحصال منافع
اکتساب فوائد ازامت غالبه لباس هستی خودها
را خلع نموده و قید تعین جنسیت را بر داشته
یکباره گی فناء فی الغالب شویم وعلوم و معارف
را بلسان قوم فاتح تعلم نمائیم و لغت ایشانرا
درهر چیز ترجیح داده بجای لغت وطنیه استعمال
کنیم بلکه سایر امور راهم یعنی پس باید بدو
گفت اولاً اگر این خواهش از غالب سرمیزد
باید آنرا بر تعالی واستکبار وخروج از حداعتدال

---

(۱) ـ مدارس عالیه (۲) مدارس ابتدائی (۳) طائفهٔ است دراطراف دکن که اگر درراه سالکی از ایشان خطی کشیده شود بسبب غلبهٔ توهم ازآن طرف گذرنخواهد کردبل کج شده براه دیگر گام خواهدزد .
(٤) مخالفت (٥) بندبازو دراینجا مقصود نیچریها است .

حمل نمود و اگر مغلوب چنین امر یرا بزبان آرد بلاشك منشاء آن جز تملق چیز دیگری نخواهد بود و البته اینگونه تملق ظاهر غالب را هم مقبول نخواهد افتاد ـ و ثانیاً جنس هندی اگر قلیل العدد میشد واحاد آن میخواستند که خود ها را مانند (بهر و پیه) (۱) هر زمانی بشکل غالبی ظاهر سازند و هر قرنی بهیئت فاتحی جلوه دهند البته این امر ممکن الوقوع بود. اگرچه این روش بر باد دهندهٔ نخوت (۲) وحمیت موجب آن میشد که همیشه بسفلگی و فرومایگی درمیان امم و قبائل بسر برند واز لذائذ ترقیات عظیمه وحظوظ مزایای جلیلهٔ عالم انسانی که نتایج جنسیت است علی الدوام محروم مانند ولی عدد هندیان دوصد ملیون (چهار کرور) میشود اگر کسی سیر طبیعی عالم وجود را که اثر سنت الهیه است ملاحظه کند خواهد دانست که این عدد کثیر را هرگز ممکن نخواهد شد که از خودها منسلخ (۳) شده بلباس غالبین و فاتحین برایند ولغت اجنبیه را بجای لغت وطنیه بکار برند بلکه اگر کسی غور کند خواهد فهمید که این جمع کثیر صد ها اقوام غالبین و فاتحین را فروبرده جزء خودها خواهند نمود بغیر از اسمی آنهم در تاریخ از آنها باقی نخواهند گذاشت چنانچه مغلها ودیگرانرا باوصف غالبیت هندی کردند وبلباس خودها درآوردند. وچنان گمان نشود که مقصودما از آن چه ذکر کردیم تشویق بر ترك تعلیم لغت انگلیزیه است بلکه چنین باید دانست که تعلیم لغت انگلیزیه ازچندین وجوه بر هندیان لازم است. وجه نخستین آنستکه حکومت هندوستان حکومت انگلیزیه است وارتباط در میان رعیت وحاکم واحقاق حقوق طرفین ورفع تعدیات واجحافات (٤) هرگز حاصل نخواهد شد مگر بدینکه رعایا لسان حکام خودها را بدانند ـ ووجه دومی آن است که اهل هندوستان به اشد احتیاج محتاجند بجمیع فنون معارف وصنایعیکه در زبان انگلیزیست ـ پس واجب است برایشان که آن زبان را بخوبی اتقان نموده علوم را از آن لغت بلسان وطنی ترجمه نمایند واساس مدنیت حقیقیه را که معارف بوده باشد در وطن عزیز خودها استوار سازند ـ و سومی آنستکه تسهیل طرق معاملات وتمهید سبل (٥) تجارت واطلاع براحوال وعادات امم وفهمیدن سجایا واخلاق قبایل ودانستن تواریخ دول وممالك بی

---

(۱) فرقه‌ایست درهندوستان که افراد آن فرقه خودهارا بشکل امراء وعظماء ظاهر نموده اهالی هندرا بفریب می‌آرند وبصلهٔ این فریب کسب رزق نموده اوقات خودها را خوش وناخوش بسرمیبرند (۲) بزرگی وافتخار وتعظیم (۳) بیرون شده (٤) بردن وسلب کردن ودر اینجا ظلم ودست بردمراد است (٥) راه ها

معرفت لغات آنها متعذراست لهذا هندیانرا باید
که لغت انگلیزیه راخصوصاً وسائر لغات راعموماً
تعلم نمایند تاآنکه بتوانندراههای تجارات ومعاملات
راوسعت دهند وممکن شود ایشانرا که براحوال
جهانیان مطلع شده دراصلاح عقول و نفوس خودها
بکوشند وازروش دیگران عبرت گرفته خودهارا
محل عبرت عالمیان نگردانند (چنانچه گرداندند)
آنچه پیش ذکر کردیم بالنسبه بسوی امت انگلیزیه
که امت غالیه است — پس باید دانست
حرص وطمع دول غربیه ازحدتجاوز کرده است
وتناقس (۱) وتحاسد ایشان از اندازه گذشته
است وراهها براو بحراً مفتوح گردیده است
دولت روسیه یکقدم پیشگاه (مرو) نهاده ویکدست
(مقابل دروازه استانبول) داشته است ـ ودولت
فرانسا بعد از هضم (تونس) چشم بر (طرابلس)
ومصر دوخته ودولت (نمسه) دل بر (سلانیك) و
(قسطنطنیه) بسته ودولت ایطالیا (مصر) و
(طرابلس) رامطمع خود ساخته است ـ ودولت
جرمن گاهی بجزیرهٔ (کریت)(۲) نظرانداخته
برسواحل شام بناء مستعمرات (۳) نهاده است
وهریك از آن دول عظام دولت عظیمهٔ برطانیا
را از روی حسد دیده آتش حقدش مشتعل
میشود خصوصاً دروقیکه سلطهٔ اورا بر بهترین
اراضی عالم ومهد (٤) اجناس بنی آدم وکرسی
برهما (٥) مؤسس مدنیت یعنی هندوستان
ملاحظه میکنند ـ لهذا انگلیزانرا از برای صیانت
اقطار هندیه وحراست آن اراضی مقدسه وسائلی
باید بسیار قوی واسبابی باید بسیار محکم تا آنکه
بتوانند بدانها قطع آمال از باب شره (٦) را
نموده اطمینان قلب که حقیقت سعادت و غایت
مطلوب انسانی است ایشانرا دستیاب شود
واین حفاظت تامه که موجب آرامی دل است هرگز
ایشانرا حاصل نخواهد شد بسبب استحکامات
جبل طارق وجزیرهٔ مالته وقبریس وباب المندب
وعدن وجزیرهٔ سقوطره وکیپ ودرهٔ خیبر ومضیق
کرم ودرهٔ بلان وشهر قندهار وهر فردی از
عقلای انگلیزا گر غور کنند بیقین خواهند دانست
که استحکامات خارجه از برای صیانت امت
عظیمهٔ اجنبیه موجب اطمینان خاطر و آرامی
دل نخواهد شد بلی حفاظت کامله وحراست تامه
واطمینان خاطر کلی وسکون قلب حقیقی در
وقتی ایشانرا دستیاب خواهد شد که استحکامات
پایداری مملکت خویشتن را در قلوب هندیان
استوار نمایند ـ این بدینگونه میشود که لغت هندیه
را نیز لغت رسمیهٔ دولت قرار داده در جمیع
جلسات متعلقه بامور هندوستان استعمال کنند
تا انکه هندیان را معلوم شود که علاقه کلیه
ورابطهٔ تامه در میان ایشان وامت انگلیزیه حاصل
شده است ویکنوع جنسیتی صورت وقوع پذیرفته

(۱) رغبت در چیزی بروجه مبارات ومساوات ومعارضه وحسد بردن (۲) جزیره ایست دراوقیانوس اطلس
(۳) نوابادیها (٤) گهواره (٥) یکی از بزرگان مذهب هندوستان است (٦) غلبهٔ حرص

است وامتیازات غالبیت را بر داشته هندیان را
در جمیع حقوق حتی در مجلس پارلمان باخودها
شریك سازند چونکه امتداد مدت اجنبی بودن
بقدر امتداد زمان وصف غالبیت است و البته
انسان دل به اجنبی نخواهد بست ـ ودیگر آنکه
اعانت نمایند هند یانرا در ترجمهٔ علوم و فنون....
از لغت انگلیزیه بزبان هندی واز برای اجرای
این عمل جمعیتی تشکیل نمایند و فنون جدیده
را در مدارس ومکاتب بلسان وطنی تعلیم دهند
واز برای صناعت وزراعت در ممالك هندیه
مدارس کلیه انشاء نمایند ـ بالجمله بر هندیان
بدان نظر نگاه کنند که برخود نگاه میکنند
وهمه تفاوتها وامتیازات را ازمیانه بردارند
چنانچه حقانیت وعدالت وانسانیت اقتضاء میکند
وچنانچه مدعیان عدالت از جنس انگلیز همین
امررا ازدولیکه مساوات تامه درمیانهٔ رعایای آنها
نیست خواهش مینمایند ـ وبلاریب چون هندیان
از ثمار این مساعی جمیله بهره ور شوند بقاء
وسعادت وشقاء وفناء خودهارا ببقاء و سعادت
وشقاء وفناء جنس انگلیز مربوط دانسته چون
شخص انگلیزی الاصل در صیانت منافع آن جنس
خواهند کوشید ودرین هنگام بیم وخوف بالمره
زائل شده اطمینان کلی چنانچه باید و شاید
دستیاب خواهد شد ـ واگر هندیان اجتناء (۱)
اینگونه ثمرات را ازامت انگلیزیه نکنند دلبستگی
چگونه حاصل میشود وخیر خواهی بکدام نهج
(۲) صورت هستی قبول خواهد نمود زیرا که
اگرانسان خیرخودرا درخیر دیگری نه بیند هرگز
از برای صیانت خیرآن جانفشانی نخواهد کرد
وعقل این امررا هرگز باور نخواهد نمود ـ ومن
به یقین میدانم که کوته بینان امت غالبه ومغلوبه
هردو برین اقوال اخیره به نظر تعجب خواهند
نگریست ـ ولکن چون زمانه شرح و تفسیر این
اقوال رانماید البته ازکیا واغبیا همه گی بر صحت
آنها اتفاق خواهند نمود واین است مجمل آنچه
میخواستم بیان کنم درواجبات لغات براهل آنها

(انتها)

(۱ چیدن (۲ راه

نمونهٔ اشعار قرن نزده در افغانستان

قصیدهٔ طرزی افغان درمدح سید جمال الدین

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا — عبیرآمیز وعنبر بیزو روح انگیزو روح افزا
طراوت بخش روی گل پریشان ساز بوی گل — موافق همچو خوی گل بطبع مردم دانا
چو بوی لاله جان پرور چو عطر گل روان پرور — دما دم گلستان پرور سراسر بوستان پیرا
حبیب و یاور گلشن رقیب و رهبر گلشن — خطیب منبر گلشن حسیب دفتر صحرا
از وطبع چمن تازه وزو بر روی گل غازه — ازاودر گلشن آوازه وزو در بوستان غوغا
بطفل غنچهٔ او دایه بچنگ لالهٔ او مایه — بفرق زاغ او سایه بدوش باغ او کالا
بسوری رنگ وآب ازوی بسنبل پیچ و تاب ازوی — شده سرمست خواب ازوی دوچشم نرگس شهلا
بطرف باغ کوشیده بگل چون رنگ جوشیده — بقد شاخ پوشیده ز غنچه دیبهٔ زیبا
رخ چونگل عرق کرده جواهر در طبق کرده — قبای غنچه شق کرده چو جیب لالهٔ حمرا
بشاخ سرو تخت گل نشسته قمری و بلبل — یکی در شیون و غلغل یکی در مهیچهٔ وآوا
رخ گل در بهارستان بدانسان کرده کارستان — که مانی در نگارستان ز نقش دلکش زیبا
بجسم لالهٔ نعمان چنان ازلطف بخشد جان — که بر طبع خردمندان کلام نغز مولانا
جمال الدین نام آور سخن فهم و سخن پرور — خردمند و هنر گستر فلك قدری ملك سیما
فلاطون ازغم رویش کند تب لرزه در کویش — اشارات دو ابرویش شفای بوعلی سینا
ترا «طرزی» ثنا گوید هزاران مرحبا گوید — بصدق دل دعا گوید چه در سراچه در جهرا
توئی عالم توئی عامل توئی عارف توئی کامل — توئی فاضل توئی باذل توئی عاقل توئی دانا

فصاحت را تو سبحانی بلاغت را تو حسانی — عرب را شیرهٔ جانی عجم را دیدهٔ بینا

توئی کشف نیکو کاری توئی برهان دینداری — توئی فرهنگ هشیاری توئی قاموس استغنا

توئی بر سالکان رهبر توئی بر کاملان مهتر — توئی بر سروران سرور توئی بر خواجه گان مولا

تو شمع بزم ایقانی دلیل راه ایمانی — تو اندر بحر عرفانی در خشان گوهر والا

کدامین قطره آبستی که رشك در نابستی — قبول خاص و عام هستی بجا بلقا و جا بلسا

چه نسبت با بشر داری که صد گیتی هنر داری — چهادر زیر سر داری که سرها داری اندرپا

تو نور افغانستان اخگر تو عود افغانستان مجمر — تو جان افغانستان پیکر تو روح افغانستان اعضا

الا تا نو بهار آید درخت گل ببار آید — ز خاك مرغو زار آید شمیم عطر عنبر سا

بهار خاطرت خرم میرا از خزان غم — چه بوی نافه مشکین دم چو بوی غنچه روح افزا

نه ماه مصر شام هستی که خورشید تمام هستی — تو افغانرا نظام هستی زرای روشن والا

رباعی

دنیا همه گر زحمت و رنج والم است — عمرش کوتاه و مدتش نیم دم است

چیزیکه درین مدت کوتاه کم است — کی قابل گفتگو و اندوه و غم است

* * *

مردی که بلند همت و با فکر بود — نیل به تعالی اش همی ذکر بود

کوشد پی کار و کار او پیش رود — کز فکر و به فکر تازه بکر بود

(رضوانی)

دسید جمال الدین افغانی حضورته عرض

م ، ارسلان «سلیمی»

ځلانده لمروې، دشرق اسمان کښې
میاشت داختر وې، افغانستان کښې

غږ د وحدت د، اسلام ته وکا — دتیر شوکت د، اسلام ته وکا
وعظ داخوت د، اسلام ته وکا — فرق دو نه کا، ترك وافغان کښې

* * *

جګ په منبر شوې، مصروایران ته — «قوموا» دووې، هند وافغان ته
ناري دو کړې، هر مسلمان ته — غل ننوتې، ستاسو کاروان کښې

* * *

رښتو نی لمروې مسلم د پاره — عجب رهبروې، مسلم دپاره
ـورد بصر وې، مسلم د پاره — (نوح) داسلام شوې، مهلك طوفان کښې

* * *

ولی دلګیر شوې، دخپل وطن نه — په زړه زهیر شوی، د خپل مأمن نه
هجرت دو کړو، د دې ګلشن نه — دوطن باغ د، پرینبودخزان کښې

* * *

ځموږ «سیده»، د خدای د پاره — لږ راښکاره کړه، داخپل دیداره
ستا بیلتا نه کړو، نن نا قرا ره — ولی دپرینبوو تنها بیابان کښې

* * *

پښتا نه هر یو، ستا په ارمان دی — واړه ملت د، نن قدردان دی
هر یو ممنون، ستا د احسا ن دی — مجلس جوړشوی، ستاپه بیان کښې

* * *

اوس په وطن کښې، عرفان خوریږی — دعلم باغ کښې، طوطیان چو نیږی
خزان تیر شوی، نیسان رسیږی — دګلوموچ دی، ستان په بوستان کښې

* * *

هغه تو ر تم، د جها لت — چه نا لید لی، پخپل ملت
اوس خوورك شوی، له دې مالت — دعلم لمرمو، دی په اسمان کښې

* * *

آزا ده مځکه، پا که فضا ده — هر خوا د علم، سپینه رو ناده
عملی کړی، مو ستا و ینا ده — تو لیو رښتونی، په دې اعلان کښې

داخلی

روز سه شنبه ٤ قوس جناب فضیلت مآب ملابزرگ صاحب کفیل ریاست جمعیت العلمای افغانستان دراثر علالت مزمنی که ازمدتی بدان مبتلا بودندو فات نمودند «انا لله وانا الیه راجعون» ودر تشییع جنازهٔشان رجال بزرگ مملکت وارادت مندان خودشان حضور بهم رسانده باعزاز تمام مدفون گردیدند .

ونیزدر همین روز مقرراتی از طرف مجلس مشورهٔ ولایت مزار راجع به تعلیم وتربیهٔ پولیس آن جا اتخاذ ونشر گردید .

روز ۹ قوس شفاخانه مستورات قندهار افتتاح وبه معرض استفاده ومعالجهٔ مرضای زنانه و امراض انائیه گذاشته شد .

ونیزدرهمین روزشرکت وطن قندهار جلسهٔ سالانهٔ خودرا منعقد ودران ازاجراآت وجنبهٔ مالی واقتصادی شرکت مذاکراتی به عمل آمد.

روز ۱۱ قوس ازطرف وزارت امورخارجهٔ افغانستان پروژهٔ اصول نامهٔ راجع بمامورین وتشکیلات وزارت امورخارجه منتشر شددرین پروژه وزارت معزی الیها مامورین منسوبهٔ خودرا بدرجات مختلفی منقسم وبرای ترقی هر درجه میعاد وشرائطی رادرنظر گرفته است ومیتوان گفت که ازجنبهٔ حقوق اداره پروژهٔ مکملی میباشد .

روز شنبه ۱٦ قوس بهمناسبت صدمین سال تولد نابغهٔ شرق ومصلح ممالك اسلامی سیدجمال الدین افغانی درصالون وزارت خارجه مجلس کنفرانسی منعقد ودران یك سلسله خطابه ها راجع به مقام بزرگ سیدجمال الدین افغان ایرادو بعدمدعوین به صرف بوفی مفصلی که ازطرف انجمن ترتیب داده شده بود پرداختند .

ونیز درهمین روز بعضی مقامات ومدارس بنام سید معزی الیه دروطن محبوب او تسمیه شد.

روز ۲۱ قوس یکدسته طلاب فارغ التحصیل مکتب ابتدائی (غلیان) هرات جهته اکمال تحصیل درمکاتب مرکزوارد کابل شدند .

ودرهمین روز ذات مبارك شاهانه بهمناسبت لطف ومرحمتیکه به عامهٔ طبقات ملت عزیز افغانستان دارند ودائماً خواهان اند ملت افغانستان مرفه وآرام باشند یك مبلغ هنگفتی برای اعاشهٔ زمستان فقراومساکین کابل انعام ومرحمت فرمودند .

روز ۲۳ قوس کتابخانه وقرائت خانهٔ مکملی درمکتب استقلال از طرف وزارت معارف تاسیس گردید .

روز ۲۸ قوس ازطرف وزارت جلیلهٔ معارف کورسی به عنوان کورس سپورت جهته ترقی سپورت درمملکت تاسیس وافتتاح گردیده درهر رشته ازمعلومات متعلقهٔ آن معلمین لائق وصاحب تخصصی تعین گردیدند .

روز ۲ قوس حکومت سویدن راجع بشدت محاربهٔ اقتصادی بر حکومت انگلستان اعتراض شدیدی نموده متذکر شد که این محاربهٔ شدید اقتصادی مفاد دول بی‌طرف را بخطر میاندازد و نیز در همین روز عین همینگونه اعتراض از طرف حکومت دنمارك برانگلستان به عمل آمد.

روز ۳ قوس روزنامهٔ پراودا درطی یك مقاله بر صدر اعظم مملکت فنلیند انتقاد کرده او را مقلد رئیس جمهور ووزیر خارجهٔ سابق پولیند خواند.

در همین روز حکومت آلمان بر حکومت فنلیند نصیحت کرد تابا روسیه از راه مشوره ومفاهمه پیش آید.

روز ٤ قوس قرار اطلاع لندن طیارات جرمنی تعرضات شدیدی در بحیرهٔ شمال بالای کروزر و مخرب انگریزی نمودند

درهمین روزلاحهٔ جدیدتوقیف نمودن اموال صادراتی جرمنی بامضای شاه انگلستان ممضی شده به موقع مرعیت گذاشته شد.

روز ٥ قوس صدراعظم انگلستان درپارلمان نطق مفصلی ایرادودران درضمن گفته های دیگر لزوم غوروتعمق ومذاکره ومفاهمه رادراطراف محاربهٔ موجوده سفارش نمود.

درهمین روزشاه وملکهٔ انگلستان رسماً پارلمان راافتتاح نمودند.

بتاریخ ۷ قوس گراندی سفیر سابق ایطالیا درلندن بحیث رئیس مجلس فاشیست مقرر گردید.

روز ۱۱ قوس حکومت شوروی فیصله کرد که اگر جامعهٔ ملل موضوع فنلیندرا کدام وقتی تحت مباحثه بگیرد روسیه درهمان وقت ازمجلس خارج خواهد شد.

روز ۱۲ قوس تمام تبعهٔ انگلیس بنابر وخامتی که اخیراً دراوضاع فنلیندرونما شده ازان جا خارج شدند.

روز ۱۸ قوس نمایندهٔ ناروی بحیث رئیس جامعهٔ ملل انتخاب شده نطقی راجع به تشکیل جامعه ایراد نمود.

روز ۲۰ قوس کمیتهٔ خصوصی جامعهٔ ملل فیصلهٔ درتحت دومادهٔ راجع به امتناع حملهٔ سویت بالای فنلیند نموده ودرهمین روز کمیتهٔ مذکور بر سویت اعتراض نمود.

روز ۲۱ قوس روسیه ازجامعهٔ ملل خارج کرده شد ونیزدر همین روز جهاز جنگی آلمان موسوم به گرافسبی غرق شد.

روز ۲۸ قوس هیئت اقتصادی تورکیه که به لندن اعزام شده بودند ازنتائج مذاکرات خود مطمئن شده باتقره مراجعت کردند.

چیزی کم پیدا

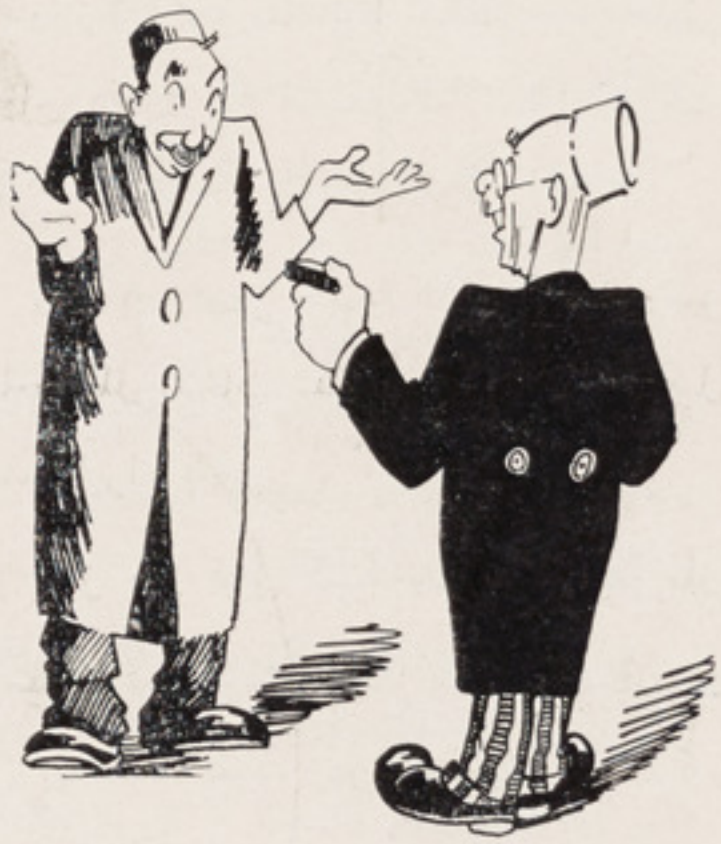

مدیر صاحب چند دفعه خواهش نمودم که یك چیز کم قیمت و کم پیدا برایم بطریق یادگار لطف فرمائید وشماهم وعده فرموده بودیدمگر تاحال اجرا نشد .

مدیر: اجازه بدهید که یك قطی کبریت خدمت شما تقدیم نمایم .

حس ملی

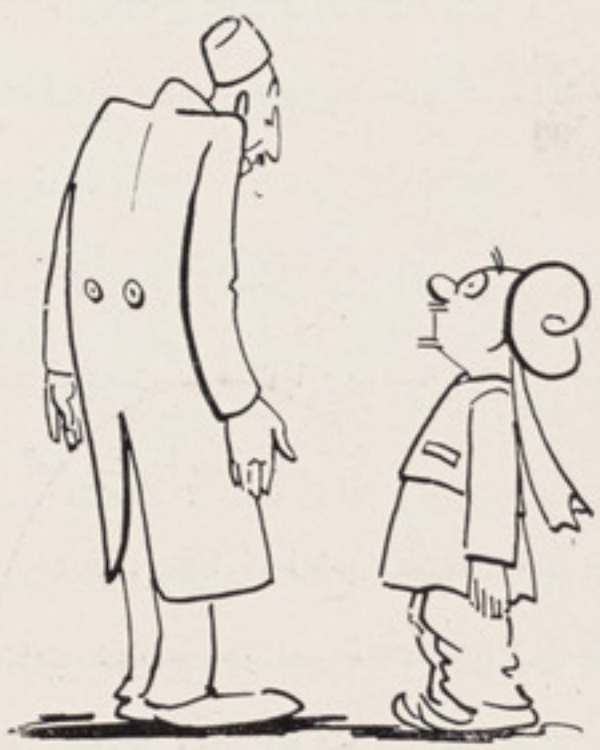

— رجب خان: سر کاتب صاحب خیر باشد ؟ . . .

— سر کاتب : به‌مجلس سالگرهٔ سیدجمال‌الدین افغان میروم

آنجاچه میکنی ؟

— سر کاتب : دیگر خبر ندارم — همینقدر میدانم که برای هر کس یك کتاب ویك عصریه میدهند . . .

ورزش هم می کنند

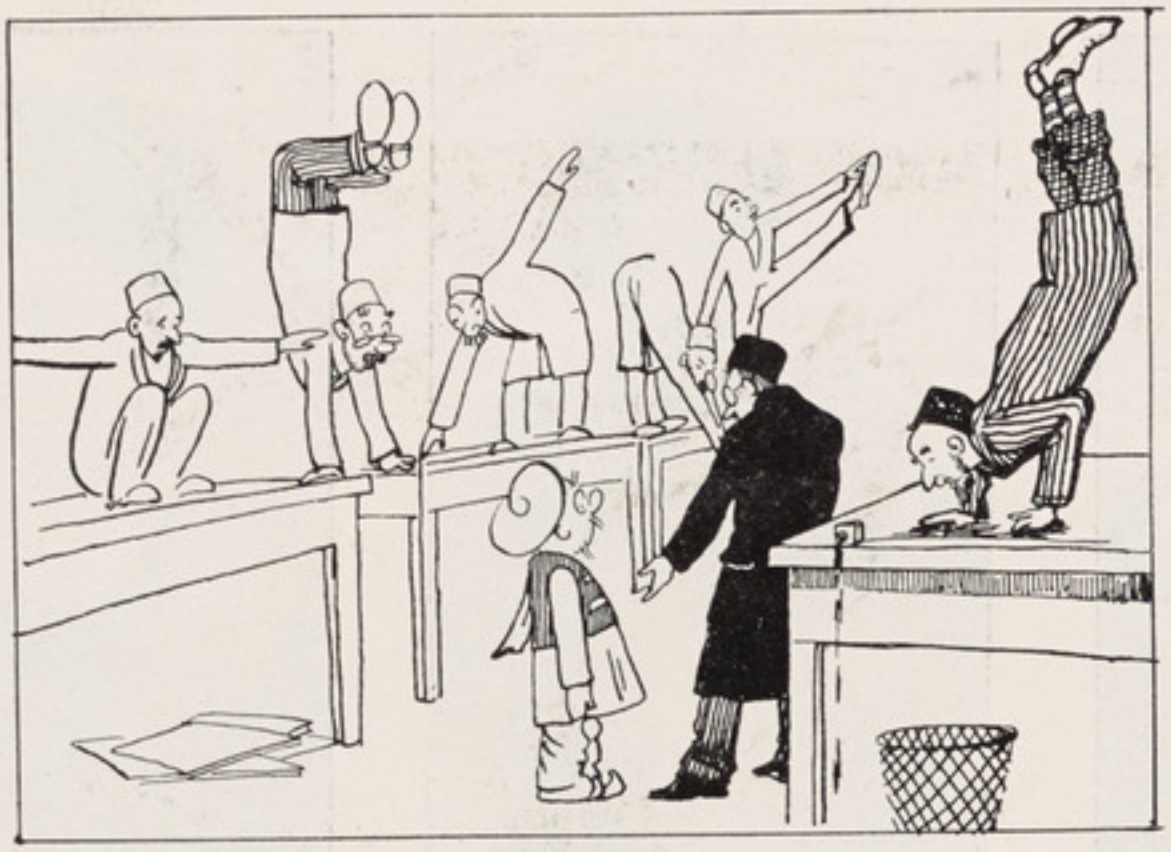

رجب خان : اینه والله سرکاتب صاحب اعضای دفتر شما هم ورزش میکنند .

سر کاتب : چون ۱۵ قوس نرسیده و بخاری نداریم کاتب ها خود را باین وسیله گرم میسازند .

در سینما

یك نفر بعد از شروع شدن نمایش وارد سینما شده . در تاریکی دست بالك کرده جائی پیدا کرد ونشست . وقتیکه ساعت تفریح رسیدوچراغ روشن شد شخصیکه پهلویش نشسته بود ، برخواسته گفت : آقا گمان میکنم کلاه بنده زیر پای جناب عالی باشد .

دومی جواب داد : آه به بخشید گمان نمیکردم که شما اینقدر زود تشریف میبرید و الا زود تر ازسر کلاه تان برمیخواستم .

بایسکل سوار زرنك

– بایسکل شما نمبر ندارد ؟

– نه ، من آن را فقط شبانه سوار میشوم .

فکر عجیب

شخصی مشغول بود قالینچه‌اش را به ریسمان انداخته باچوب کلفتی هی میزد که خاك ازان رو فته شود – یك رفیقی براو میگذرد و می بیند که یك عکس را بالای قالینچه باسنجاق بران چسپانیده :

– چه میکنی ؟

– قالینچه را می تکانم.

– این تصویر راچرا بران نصب کردهٔ ؟

– برادر ، اگر راست بگویم این تمثال خشویم است ؛ لهذا محکمتر می توانم بزنم و قالینچه خوبتر پاك می شود .

بعضی از معاصرین و پیروان سید در ایران

مرحوم سید محمد مجتهد طباطبائی

سید جمال الدین واعظ اصفهانی

مرزا علی اصغر خان اتابك

شیخ احمد روحی کرمانی

مرزا آقاخان کرمانی

حاجی مرزا حسن خان خبیرالملك

اعلان
1938-39
کابل
۱۳۱۷
Almanach de
Kaboul
در ۵۰۰ صفحه با ۲۰۰ قطعه تصاویر و ۱۳ تابلوی رنگه و مقالات علمی، تاریخی، اطلاعات رسمی وغیره معلومات مفیده
بقیمت های آتی در انجمن بفروش میرسد: کابل ۱۸ - افغانی - ولایات داخله ۲۱ - افغانی - خارجه ۱۰ شلنگ